

مناظره در «چیستی ربط سلام با اسلام»، و چگونگی فاعلیت و تأثیر اصول و قوانین نتیجه‌شونده از این دو در هنر و معماری اسلامی گذشته، حال و آینده

نقطه نظر

محمد علی آبادی

استاد، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه علم و صنعت ایران
طرفین مناظره: مهندس عبدالحمید نقره‌کار و دکتر محمد علی آبادی
استاد مسئول برگزاری نشست: دکتر صالح شکوهی بیدهندی
دوشنبه، ۲۵ دی ماه ۱۴۰۲، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه علم و صنعت ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۵

مقدمه دکتر صالح شکوهی بیدهندی

بسم الله الرحمن الرحيم. با درود و سلام خدمت روح حضرت امام و شهدای گران قدر عالم اسلام. با نام و یاد خدا، و ان شاء الله برای خدا، امروز در خدمت مهندسانی هستیم، نشستی را داریم در چهارچوب سلسله نشست‌های مناظره‌محور یا مناظرات علمی، تحت عنوان «نسبت سلام با اسلام و با فرایندهای معماری، هنر و شهرسازی، باید‌ها و نیاید‌ها». در این نشست، در چارچوب مناظرات علمی در حوزه معماری و شهرسازی اسلامی، در جهت تضارب آراء، در خدمت دو تن از بزرگ‌ترین صاحب‌نظران این موضوع در ایران هستیم: جناب آقای دکتر علی آبادی، و جناب آقای مهندس نقره‌کار؛ هر دو از استادان پرسابقه این حوزه هستند، هر دو صاحب‌نظرند، هر دو صاحب تألیفات زیادی هستند، و محل ارجاع دانشجویان و پژوهشگران هستند، و ان شاء الله خواهند بود.

برگزاری جلسات مباحثه و مناظره از این جنس، شاید در نظام سنتی آموزشی ما [مثلاً در مراکز عالییه (یا علمیّه عالییه)] خیلی رایج بوده، یعنی شما بین طلبه‌ها و علمای حوزه، بحث‌های خیلی جدی و چالشی را به صورت یک سنت می‌توانستید مشاهده کنید؛ منتها در چارچوب نظام دانشگاهی، کمتر اتفاقاتی از این جهت می‌افتد! معمولاً نظام‌های دانشگاهی ساختارشان به صورت تعهدی است؛ یعنی اساتید درس می‌دهند، دانشجویها هم یاد می‌گیرند، حفظ می‌کنند، و بعداً هم در امتحان هم، همان‌ها را روی برگه‌ها برمی‌گردانند!

منتها این با سنت آزاداندیشی خیلی مرتبط (و منطبق) نیست! از این جهت فرصت برگزاری چنین جلساتی، می‌تواند خیلی بینش‌افزا باشد؛ یعنی یک جایی که ما دیدگاه‌های احتمالاً متشابه یا متفاوتی (از جهاتی متشابه و از جهاتی متفاوت) را می‌توانیم در کنار هم بشنویم، و در چارچوب یک بحث علمی، و این کمک می‌کند که دانشجویان و علاقه‌مندان، دید بهتری نسبت به موضوع «معماری و شهرسازی اسلامی، و موضوعات فرهنگی پیرامون آن» داشته باشند.

طیف زیادی از این نظریات هم در این بازه وجود دارد؛ احتمالاً کم‌وبیش شنیده‌اید: بعضی از افراد ممکن است اساساً موافق این نوع نگاه نباشند! یعنی ممکن است بعضی اصلاً قائل نباشند که «اسلام» می‌تواند در چارچوب موضوعاتی مانند «معماری، هنر و یا شهرسازی»، «صاحب‌نظر» باشد!

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی

شماره ۲۴ - پاییز و زمستان ۱۴۰۲

صفحات ۲۶۳-۳۲۸ ۲۶۳

اما حُب (در مقابل آن طیفِ دیگر) افرادی هم هستند (مثل هر دو بزرگواری که در این جلسه در خدمتشان هستیم) که قائل‌اند به این موضوع؛ یعنی معتقدند که ما می‌توانیم از «نگاه اسلامی» به مفهوم خاص «معماری، شهرسازی و هنر» نگاه کنیم. و حُب، «این وجه تشابه» می‌تواند نقطهٔ خوبی برای شروع بحث ما باشد. منتها قبل از اینکه بحث را شروع کنیم، به خودم تذکر می‌دهم که این بحث در واقع «یک بحث علمی» است، و در چارچوب فضای دانشگاهی! «بحث شخصی» نیست! خدای نکرده تصور نکنند که اگر اختلاف‌نظری بین آراء هست، سوگیری شخصی است! بین مفسرهای قرآن هم، اختلاف‌نظر هست؛ بین علما در حوزه‌های کلام و حدیث و غیره، همه‌جا این اختلافات هست، و مایهٔ برکت هم هستند. این اختلافات می‌تواند باعث برکت بشود، و معتنم هم هست!

بنابراین برای دانشجویها هم، شنیدن این حرف‌ها باید از این زاویه باشد که هر دو حرف را کامل بشنوند. آیه‌ای که دکنتر حمزه‌نژاد در آغاز جلسه قرائت فرمودند، (در بیان این معنا) راهگشاست، باعث می‌گردد تا من هر دو حرف را بشنوم و بینشان بهترین‌ها را انتخاب کنم. ان‌شاءالله که راهگشا باشد. امیدوارم، ان‌شاءالله و به فضل الهی، این جلسه فرصتی باشد برای اینکه بینش ما نسبت به موضوع عمیق‌تر بشود، و اگر اختلاف‌نظری هم هست، این کمک کند برای اینکه ما بیشتر متوجه جنبه‌های مختلف موضوع، نگاه‌های متکثری که ممکن است نسبت به آن باشد بشویم، و بتوانیم کار را ادامه دهیم! اولین سؤالی که من از هر دو بزرگوار خواهم داشت، این است که:

- تعریفشان از «اسلام» چیست، و این «اسلامی» که می‌گوییم، در حوزه‌هایی مثل «معماری اسلامی»، «هنر اسلامی»، «شهرسازی اسلامی» به چه معناست؟ یعنی نسبت «اسلام» با «خلق آثار هنری، معماری و شهرسازی» چیست؟ ما به چه چیزی می‌توانیم بگوییم «اسلامی»؟ چه الزاماتی (برای صحت و حقیقی بودن این معنا) وجود دارد؟

این اولین سؤال است. برای سؤال اول، دو بزرگواران، وقت قابل توجهی خواهند داشت؛ یعنی حدود بیست دقیقه، فرصت برای هر کدام از بزرگواران خواهد بود، که آرایشان را توضیح بدهند. بعد از این سؤال، سؤال‌های بعدی، زمان‌های کوتاه‌تری داریم برای اینکه بتوانیم بحث را به صورت رفت‌وبرگشتی داشته باشیم.

ما به رسم کسوت، اگر اجازه بفرمایید آقای دکتر علی‌آبادی، از آقای مهندس نقره‌کار شروع کنیم. استاد اگر محبت بفرمایید، [دربارهٔ] نسبت «اسلام» با «آثار هنری، معماری و شهرسازی»، و اینکه اصلاً به چه چیزی می‌گوییم «معماری اسلامی» و چستی «معماری اسلامی» صحبت کنید، ممنون می‌شوم.

بخش اول از صحبت‌های آقای مهندس نقره‌کار

*** قبل از پرداختن به نقل سخنان ایشان، توضیح ضروری اینکه بخش نخست سخنان جناب مهندس نقره‌کار (برخلاف سنت مرسوم و یا قابل قبول و منطقی مطرح در غالب مناظراتی این‌چنینی، و پاسخ‌گویی به سؤالات مطرح‌شونده اندر لحظه، از سوی شخص دبیر یا برگزارکنندهٔ نشست) در قالب خواندن از روی متن نگارش‌شده و منظم‌گردیدهٔ مجموعه‌اسلایدهایی ترتیب‌مند، و از پیش برنامه‌ریزی، تهیه و تدوین‌شده، و شرح‌های اضافی مطالب مربوطه ارائه می‌گردد!

- سلام‌علیکم و رحمت‌الله. خیلی خوشحال هستم که همچنین توفیقی را دارم که خدمت اساتید عزیز دانشکده، و دانشجویان عزیز هستیم، ان‌شاءالله که فرصت خوبی برای بحث و گفتگو باشد، برای جلسات مکرری که سایر دوستان هم، ان‌شاءالله مطالبی را بیابند، و یک هم‌افزایی خوبی در دانشکده، ان‌شاءالله، و بعد از آن هم، در دانشکده‌های مختلف، این هم‌افزایی ان‌شاءالله انجام بشود. شهادت حضرت هادی سلام‌الله‌علیه را تسلیت عرض می‌کنم، و اجازه می‌خواهم که برای «پیروزی جبههٔ مقاومت اسلامی» یک صلواتی باهم بفرستیم!

شروع سخنان ایشان (و صحبت بر روی متن آمده در اسلاید شماره ۱)

- این نکته‌ای که به نظر ما خیلی‌ها بدیهی می‌آید، «نسبت اسلام با هنر و معماری»، «نسبت افلاطون (مثلاً) با هنر و معماری»، «نسبت هایدگر با هنر و معماری»، و...! این‌ها برای ما خیلی بدیهی به نظر می‌آید، ولی حُب،

اساتید ما می‌دانند دنیای معاصر غربی که امروز غالب هست، دنیای «شکاکیت و نسبی‌گرایی و پلورالیزم» است. هیچ «اصول ثابتی» را نه برای هنر، نه برای زیباشناسی، و نه برای سبک هنری، قبول ندارند! «کثرت‌گرایی» را هرکس از نظر خودش، و دیکتاتورنما، و...! (لطفاً اسلاید بعدی!)

ادامه سخنان مهندس نقره‌کار بر روی اسلاید شماره ۲

• بنابراین اگر از کل به جزء بخواهیم شروع کنیم، دو تا رویکرد داریم: الف. یک رویکردی که هیچ نوع منبع و مبانی ثابتی برای هیچ نوع فرایند انسانی ندارد! «لیبرالیسم»، به آن مفهوم کلی خودش؛ و ب. رویکردی که نه (یعنی بالعکس)، برای فرایندهای انسانی، منابع و مبانی مشخصی قائل است. حالا بودیسم است، هایدگر است، افلاطون است، یا اسلامی. پس این دو تا را باید از هم جدا کرد، از نظر استراتژیک. اما در داخل همین مکاتب، اختلافات تاکتیکی هست، که حالا چگونه این مسئله ارتباط برقرار می‌شود، و در چه جایی؟ «نظری آن» چیست؟ «عملی آن» چیست؟ «مصدق»ش چیست؟ این‌ها بحث‌هایی است که طبیعتاً تاکتیک قضیه است، و مورد بحث و گفت‌وگو است، و به جای خودش محفوظ است. بنابراین من دو سؤال اصلی را پاسخ می‌دهم:

- نسبت «اسلام» با «فرایندهای اسلامی» چیست؟ «بایدها»یش چیست؟
- در سؤال دومی که ان‌شاءالله خواهند داشت! «نبایدها»یش را می‌گوییم. این دو تا مورد اصلی‌ای است که در سوالات من هست. (لطفاً اسلاید بعدی را نشان بدهید.)

ادامه سخنان مهندس نقره‌کار بر روی اسلاید شماره ۳

• «اسلام» در حوزه «نظام جمهوری اسلامی»، «مبتنی بر نظرات رهبری»، «جهت‌گیری و تبیین» می‌شود! «ایشون» از ما خواسته‌اند: «تمدن نوین اسلامی» با «هویت اسلامی - ایرانی»! پس پیداست که «ما» از گذشته نمی‌خواهیم تقلید کنیم، «از غرب هم نمی‌خواهیم تقلید کنیم»، «وضع موجود را هم قبول نداریم»، «می‌خواهیم کاملاً «خلاقیت» داشته باشیم، برای آینده»، و این «دو تا بال» دارد: الف. «یک منابع و مبانی فرازمانی و فرامکانی دارد»، که به آن می‌گوییم «هویت اسلامی»، و ب. «یک مجموعه شرایط محیطی» دارد، می‌گوییم «ایران»، برای «ایران» می‌خواهیم این کار را انجام بدهیم. (اسلاید بعدی را بگذارید.)

ادامه سخنان مهندس نقره‌کار بر روی اسلاید شماره ۴

- «خب، این هم، در گام دوم می‌گویند: با «جهاد تبیین و اقدام».
- «جهاد» یعنی «تلاش مستمر، جدی، همه‌جانبه، زیربنایی، بنیانی!» نه با «بی‌تفاوتی، و کسالت، و تنبلی و ناامیدی»، «جهاد!» منتها «تبیین»!
- این موضوع هنوز «تبیین» نشده است که «نسبت اسلام با فرایندهای انسانی چیست؟»
- این هنوز باید تبیین بشود. چون یک مسئله اقلیتی است؛ تقلیدی نیست، تحمیلی نیست! من نمی‌توانم دستور بدهم که «زیبایی‌شناسی تو» این باشد! «فلسفه هنر تو» این باشد! این بایستی که اقلیت بشود طرف مقابل. او می‌گوید: «مسائل اعتقادی»، «زوری» نیست، «تحمیلی» نیست. باید «زوری» نباشد.
- و در مورد «اقدام» هم فقط «تماشاچی» نباشد، واقعاً وارد «عرصه عمل» بشود. (اسلاید بعدی را نشان بدهید.)

ادامه سخنان مهندس نقره‌کار بر روی اسلاید شماره ۵

• «خب، ما توی این «دو نکته» بریم: اول، ما باید «تعریف رشته‌مان (یعنی تعریف رشته معماری)» را داشته باشیم: «یک تعریف جهانی» هست، همه می‌دانیم، می‌گوییم: «معماری» عبارت است از: «مهندسی» به اضافه «هنر»!

• (نسبت به بخش نخست از تعریف، یعنی) «مهندسی»، تکلیف روشن است: «علم، عُرفی»ست، «علم، جهانی»ست، باید «آخرین دستاوردهای علوم تجربی» ما را بهره‌برداری کند. آنجا که اختلاف است، در حوزه «هنر» است که می‌گوید «هنر» چیست؟ می‌گوییم «تجلی زیبایی‌ها»ست. می‌گوید: «زیبایی» چیست؟

می‌گوییم «آنچه که انسان دوست دارد!» حالا بیا و درستش کن! «انسان» با چه «تعریف»ی؟ هزارها مکتب و فلسفه و نظریه هست که بحث کرده‌اند: «انسان» کیست؟ چه «نیاز»ی دارد؟ و چه چیزی را «دوست» دارد؟ باید بحث کنیم.

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۶

حالا راجع به همین «مسئله علوم تجربی»، این «چهار (درواقع) گرایشی که در قرن اخیر بوده در حوزه معماری» [«مدرنیسم» و «پسامدرنیسم» و «ساختارشکنی» و «دیدگاه اسلامی»] چهار دیدگاه کاملاً متفاوت هستند؛ یعنی حتی راجع به «مهندسی ساختمان» هم، الان اختلاف هست! حالا

* «مدرنیست‌ها» می‌گفتند: «همین لازم است و کافی‌ست»، «more is Less»^۴، فقط «مهندسی» را داشته باش، بقیه‌ش رو ولش کن!

* «پسامدرنیست‌ها» (بعد از جنگ جهانی دوم) گفتند: نه، «این» (یعنی «آنچه که فقط لازم است» باید بدان پرداخت) کافی نیست، «یک چیزهای دیگر»ی هم لازم است.

* رفتند، حالا سوسیالیست‌ها و... رفتند سراغ «عدالت اجتماعی»؛

* روان‌شناسان رفتند روی بحث‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و... این‌گونه بحث‌ها؛ گفتند: لازم است، اما کافی نیست، اما چون «معیار ثابت»ی ندارند، دچار «پلورالیسم و شکاکیت و نسبی‌گرایی» شدند.

* «ساختارشکنان» هم، چون مجبورند توی «معماری» رعایت کنند «مهندسی» را، ولی گفتند: (این بحث‌ها) «اولویت ندارند»، مهم برآشون «هیولاهای عجیب‌وغریب» و «فرمالیسم» و «شکل‌های عجیب‌وغریب» است!

* «اسلام»، شعارش مثل «پسامدرنیست‌ها»ست، می‌گوید: «لازم است، اما کافی نیست!» اما آن محتوایش، ۱۸۰ درجه فرق دارد. آن‌ها می‌گویند: «کافی» نیست، «معیار»ی ندارند! «معیار»شان می‌شه «فردی»، «نسبی‌گرایی»، «پلورالیسم». اما «اسلام» می‌گه: دقیقاً «معیار» داریم. حالا ببینیم این «معیارها» چی هستند.

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۷

* حُب: «این» رو «ما» (توی یک «نظریه»ای که شورای انقلاب فرهنگی تأیید کرده) ثابت کردیم: «یک طرح و مدل بنیادی و کاربردی» است، از «ساختار»، «مراحل»، و «منابع» و «مبانی اسلام»، که به ما «راهبردهای مفهومی» در حوزه «نظر»، «راهکارهای عملی» در حوزه «عمل»، «راه‌حل‌های اجتهادی و اجرایی» به ما می‌دهد (در حوزه «سبک معماری»). این را... دوستان قدیمی‌مان دیده‌اند! ولی دوباره یادآوری برای دوستان:

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۸

* ما ثابت کردیم که «فرایندهای انسانی»، «پنج»، «یک ساختار پنج‌مرحله‌ای» دارد، به صورت کلی:

کلی‌ترین طبقه‌بندی؛ «کار علم»، «طبقه‌بندی کردن» هست. پنج مرحله دارد: ۱. «ایده یا ایدئال»؛ ۲. «انگیزه»؛ ۳. «سبک»؛ ۴. «خود پدیده»؛ ۵. «تأثیراتش». «این» ... هر «کار»ی که «انسان» انجام می‌دهد، یک لباسی که می‌پوشد، یک غذایی که انتخاب می‌کند بخورد، یک دانشگاهی که می‌آید و می‌رود؛ این‌ها همه‌اش توش هست! یا یه شهرسازی‌ای می‌کند، یا یه معماری‌ای! «مجموعه ادراکاتش»، «انسان» است و «مجموعه ادراکاتش»، این ... می‌شه «انسان»!

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۹

بعد، یک «انگیزه» دارد، «انسان» چون «آزاد» است، «انگیزه» دارد، می‌تواند از «عقل»ش الهام بگیرد (یعنی از «پیامبر درونی»)، یک جهتی را انتخاب می‌کند؛ می‌تواند از «نفس اماره»ش الهام بگیرد، یک جهت دیگری را انتخاب می‌کند. با ۱۸۰ درجه...! یک «انسان»، با یک حیثیت ادراکی، طبق «انگیزه»اش، می‌تواند از این طرف برود، یا از آن طرف برود؛ و یعنی ۱۸۰ درجه متفاوت باشد.

در مورد «روش»، «اسلام»، «سبک» دارد، «اصول»ی برای «سبک طراحی، معماری» دارد که اشاره می‌شود. و نهایتاً یک «اثر»ی به وجود می‌آید. و این «اثر»، «تأثیرات»ی می‌گذارد که بایستی که ارزیابی بشود. (اسلاید بعدی را نشان بدهید.)

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۰

* این را یک کمی می‌خواهیم موضوع‌شناسی کنیم:

مرحله اول می‌شود «تبیین عالم و آدم»، و «رابطه این دو تا». ما دوباره تخصصی بخواهیم بگوییم چه می‌شود؟ می‌شود: «زیبایی‌شناسی»! «معمار» می‌خواهد ببیند کارفرما چه چیزی را «دوست» دارد، و چه چیزی را «نیاز» دارد؟ این می‌شود مرحله اول.

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۱

مرحله دوم، «انگیزه» است. به آن می‌گوییم «فلسفه و حکمت هنر». «انسان» چون «آزاد» است، یا از «عالم بالا» الهام می‌گیرد، کارش می‌شود «منطقی، علمی، مناسب و مطلوب». اگر از «عالم غریزه و حس حیوانی» الهام بگیرد، می‌شود «شهرت‌طلبی، خودخواهی، منفعت‌جویی و تنبلی و... و از این حرف‌ها».

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۲

«سبک» (یا: «مرحله سوم») هم «اصول»ی دارد: اصولی مانند:

«سنت» که می‌گوییم، «سنت معصومین»، «سنت آل محمد»، «سنت... این»، «سنت» یعنی «اصول»؛ «سبک» یک «اصول»ی دارد. «اصولی که تکرار قبلی یا قبلی‌ها نیست»! یک «آثار»ی به وجود می‌آید که «قابل ارزیابی» است. خُب این، از قبل، «اسلام» کار ما را آسان کرده است! «کار علمی» همان «موضوع‌بندی کردن» است!

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۳

«مرحله اول» را موضوع‌بندی کرده است به نام «اعتقادات». «مرحله دوم» را گفته است «احکام»، «بایدها و نبایدها». «احکام» است دیگر! چه چیزی «حلال» است، چه چیزی «حرام» است، چه «ارزش» است، چه «ضد ارزش» است. بعد، «اخلاق»، یعنی «مرحله سوم» «اخلاق» است. «سبک» هم یعنی «اخلاق». «ایدئال‌ها» را، وقتی می‌خواهی در «عالم طبیعت» پیاده کنی، یک «اخلاق»ی می‌خواهد، یک «شیوه»ای می‌خواهد؛ که این را می‌گوییم به اسم «اخلاق»؛ «سبک... به اصطلاح... چیز»، پیامبر اکرم هم می‌گوید: الف. «آیه محکمه»، «فریضه عادلانه»؛ یعنی «بایدها و نبایدها»؛ ب. «سنت قائمه»؛ یعنی «روش‌ها».

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۴

* پس «اسلام»، این سه مرحله را داده، صددرصد داده. ما در کلاس با پچه‌ها اثبات می‌کنیم که «جامع‌ترین مباحث زیباشناسی» را «اسلام» دارد. «تطبیقی» هم بحث می‌کنیم، «اثبات» می‌شود. در حوزه «فلسفه هنر» ثابت می‌کنیم به تمام «ارزش‌های الهی» اشاره شده: «موضوع» چیست؟، «حلال» چیست؟، «مستحب» چیست؟، «مباح» چیست؟، «مکروه» چیست؟، «حرام» چیست؟، کاملاً داده است، موضوع‌بندی کرده است، به‌روز هم مسائل جدید را هم فقها می‌نشینند درمی‌آورند، کارمان را آسان می‌کنند. نهایتاً در حوزه «اصول» هم، ما هم «سنت آل فرعون» داریم، هم «سنت الهی» داریم؛ این «اصول» داده شده. این سه تا را «اسلام» به ما داده. هرکس از خودش حرف بزند، از خودش دربیآورد، منبع و مبانی‌اش «اسلامی» نباشد، اصلاً وارد این حوزه نشده است! بنابراین یک کسی که می‌خواهد نسبت «اسلام» را با «فرایندهای انسانی» بیاورد، باید منابعش و مبانی‌اش را از این سه تا گرفته باشد. از این به بعد، «کار انسان» است! «کار انسان»، «نسبی» است! یک «هنرمند»، «مطلق» نیست، «نسبی» است! شرایط محیطی‌اش «نسبی» است، وابسته به «استعداد»ش و «امکانات»ش، یک «اثر»ی را به وجود می‌آورد. آن سه تا «مطلق» هستند، نه «آثار»! «انسان»، «نسبی» است! «معمار»، «نسبی» است! «محیط»، «نسبی» است! «قانون»، «نسبی» است! این‌ها همه‌اش می‌شود «نسبی»! این دو تا را باید کاملاً از هم تفکیک کرد! «اسلام»، «فرازمایی و فرامکانی» است، نه من، و نه شما! ما «نسبی و خطاپذیر» هستیم! (اسلاید بعدی را نشان بدهید.)

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۵

ما توی این سه مرحله‌ای که من عرض کردم که «اسلام» چه گفته است، یکی یک نمونه را اینجا آورده‌ام. ده‌ها و

صدها نمونه دارد. گفتیم در حوزه «زیباشناسی»، ما باید «انسان» را کامل تعریف بکنیم تا بتوانیم «زیبایی‌شناسی» را کامل تعریف کنیم! حضرت علی علیه‌السلام کارمان را آسان کرده‌اند، می‌گویند: «انسان» «چهار نفس» دارد، «چهار قوه» دارد، «چهار ابزار ادراکی متفاوت» دارد! «هر کدام از این ابزار ادراکی»، «یک شیوه‌ای» دارد و «یک نوع» زیبایی را ادراک می‌کند!

الف. ما «یک نوع زیبایی‌های حسی - فیزیکی» داریم. پویایی حسی، رُک. همین انیمیشن‌ها و فیلم‌هایی که می‌بینیم، همه‌اش «حرکت» است: اصلاً نمی‌گذارد شما «فکر» کنید! «زیبایی فکری» در آن نیست، فقط «زیبایی حسی» است؛ «حسی ...»!

ب. دومین (نوع زیبایی، و) مناسب با «نفس حیوانی»، «زیبایی حسی - غریزی» است که «در رابطه با جنسیت و سن انسان»، «یک زیبایی‌هایی» برای انسان هست. این‌ها «متغیر» است، «متکثر» است، «عوض» هم می‌شود، «متغیر» است دیگر. بنابراین ما یک «زیبایی حسی - غریزی» هم داریم.

ج. حالا می‌گوییم توی فیلم‌های هالیوودی، مثلاً یک پرسنل زن، یک پرسنل مرد، با سایر جریان‌ها! حضرت علی می‌گویند: «انسان» از اینجا شروع می‌شود. تا اونجا «انسان» و «حیوانات» مشترک‌اند. «حیوانات» هم، همین را دارند. «یک ارگانیزم گیاهی» دارند، «یک ارگانیزم حیوانی» دارند، برحسب جنسیتشان نر و ماده هستند، و از این قبیل: ... «انسان» از «نفس عقلانی» شروع می‌شود: «تفکر». و آن هم پنج قوه دارد: «تفکر»، «تذکر»، ... «فقه»، و نهایتاً «زیبایی‌های معنوی و مفهومی»، «صفات زیبا»، «معنای زیبا». حافظ، شعرش «یک ظاهری» دارد و «یک مفهومی» دارد. وقتی معنایش را درک می‌کنی، می‌شود «آن زیبایی عقلی، مفهومی، معنایی». و ایشان می‌گویند که «آن مفهومی»، حتماً با «عملی» توأم است: «حکمت و نزاهت». «زیبایی عقلی»، «حکمت» یعنی «تشخیص خیر و شر»، «تشخیص زشت و زیبا»، «تشخیص حق و باطل»، «تشخیص حلال و حرام». می‌گویند با «نزاهت» همراه است. هر کسی می‌گوید من تشخیص داده‌ام اما «عمل» نمی‌کند، بدانید «منافق» است، «دروغ» می‌گوید. آدم «لایق» یا «سکولار» که می‌گوید «دین» را در «سیاست» دخالت نده، این «دروغ» می‌گوید، «منافق» است. برای اینکه کسی که فهمیده چه «خیر» است و چه «شر»، «عمل» می‌کند دیگر، به آن «فهم خودش» «عمل» می‌کند. وقتی که می‌داند آتش دستش را می‌سوزاند، خُب دستش را نمی‌برد در آتش. «آدم عاقل» این‌گونه است!

آن آخری هم: «نفس کلی - الهی» است، یعنی «روح الهی».

«انسان» یک «نفس روحی» دارد: «جان»؛ همان که در یک لحظه؛ انسان «هوش، ذکاوت، حافظه، احساسات و ...» دارد! «آن» که می‌رود، جسمش هیچ تغییری نکرده است، ولی یک جسد، مرده‌لش مرده‌ای می‌شه که متعفن است! آن «روح» است، «اساس انسان»، «حقیقت انسان»، آن «روح» ش است.

آن هم قوایی دارد که مهم‌ترینش همین «بقای در فنا» است. «بقای در فنا» یعنی «گذر از مادی به معنوی»، «گذر از دنیا به آخرت»، «گذر از دنیاپرستی به حقیقت‌پرستی، به تعالی، به تکامل، به رضایت و تسلیم!» «رضایت» یعنی «تکامل وجودی پیدا کردن».

یک «رضایت حسی و غریزی» داریم، «این» از بین می‌رود، موقتی است.

اما یک «رضایت ماندگار و جاویدان» داریم، این «رضایت وجودی» است، و «تسلیم». آن موقع «انسان»، «مسلمان» می‌شود.

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۶

یک «مسلمان شناسنامه‌ای» داریم، همه داریم! یک «مسلمان واقعی» داریم، وقتی که فهمیده «حقایق و قوانین عالم وجود» را، و اینکه «اصول عالم وجود» همه‌اش «واقعی و حقیقی» است، و باید آن‌ها را پیگیری کرد. خُب، پس ما که را می‌گویند «معیار» نداریم، آقا «معیار» داریم، چهار نوع زیبایی‌شناسی داریم.

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۷

توی «حکمت»، یک مرحله، «زیبایی‌شناسی» بود، در مرحله دوم این بحث‌ها را ما مطرح می‌کنیم، می‌گوییم «انسان»

با این «چهار نفس»، یک «ادراکات»ی دارد. «مجموع ادراکات ما»، «بنده و شما را می‌سازد». «ادراکات حسی» داریم، «ادراکات غریزی» داریم، «ادراکات مفهومی» داریم، «ادراکات عرفانی و شهودی» هم ممکن است داشته باشیم؛ این‌ها همه می‌آید تو «حافظه»! خُب، همه حکما می‌گویند ما پنج تا «حس باطنی» داریم: «حافظه»، «مشترکه» و «متصرفه»؛ یعنی ما این «ادراکات حسی و معنایی» را می‌توانیم باهم تلفیق کنیم. «حسی» را با «حسی»: یک خانه خوبی را یک‌جایی دیده‌ایم، یک خانه خوبی را یک جای دیگر دیده‌ایم؛ بعد، این هندسه را از این می‌گیریم، سنگ و موادش را از آن می‌گیریم، یک «کانسپت»ی، یک «ایده»ای توی ذهنمان ایجاد می‌شود. بعد می‌توانیم «تصرف» هم بکنیم. «خلاقیت»، «همین کاری که الان با کامپیوتر می‌کنید»، «همین‌ها»ست. کامپیوتر، یک داده‌هایی دارد، حافظه‌ای دارد، این‌ها را باهم تلفیق می‌کنی، تصرف می‌کنی، یک «چیز جدید» به وجود می‌آید. اینجا تمام می‌شود؟ نه!

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۸

بحث دیگر، «دو انگیزه و اراده» پشت این «انتخاب» هست! اگر «انسان»، «تسلیم هواهای نفسانی» اش باشد، «اماره بالسوء»، کارش می‌شود «نامناسب و نامطلوب»، «مبتذل»، «هنر مذموم»! اگر بلافاصله همان آدم (ببینید اطلاعات «یکی» است، کامپیوتر «یکی» است؛ اما «آن کسی که نشسته پشتش»، اگر از «این مسیر» برود، می‌شود: «هنر مذموم»؛ اگر از «آن مسیر» برود، می‌شود: «مناسب و، مطلوب و، علمی و، عقلانی و ...».

پس در «فلسفه هنر» هم، ما کاملاً «معیار» داریم، «ضابطه» داریم، «ساختار» داریم، همه چیز داریم.

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۱۹

* یک بحث بسیار مهمان با غرب، بحث «آزادی»ست. «آزادی در ... لیبرالیسم»، «آزادی مطلق فردی»ست، مگر در «اجبار قانون»؛ درحالی که «آزادی در اسلام»، امام صادق می‌فرمایند: «بین دو جبر بیرونی و درونی»ست. ما یک «جبر قبلی» داریم؛ اینکه ما «کی» باشیم، «کجا» باشیم، «چه استعدادی» داشته باشیم. این دست خودمان نبوده، این «جبر» است.

حالا: آیا ما را «آزاد» گذاشته‌اند؟ «بله»!

* باز: آیا «آزادی» مان «مطلق» است؟ نه ...! این‌ها بین دو تا فرمانده هست. از «بالا» فرمان می‌گیرید یا از «پایین». این «تکلیف» را روشن می‌کند، ولی «دو تا جبر» هستند. «آزادی مطلق» ما نداریم، «دو تا رویکرد در وجود ما حاکم است».

* نهایتاً «آینده» چیست؟ «قدر الهی»ست! من و شما، «آینده» را نمی‌دانیم.

ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۲۰

* این «رابطه هنرمند، و اثر هنری با مخاطبین»؛
* بحث‌های امروز «هرمنوتیک» است و نمی‌دانم «تألیف و تحریف مخاطب‌محور»، این‌ها بحث‌هایی‌ست که «اسلام» در آن بحث کرده است،

* راجع به این بحث‌های ده‌گانه ... برای مرحله سوم بود، اگر در سؤال دوم وقت بود، من جواب می‌دهم. عذرخواهی می‌کنم!

سخنان دکتر شکوهی بیدهندی

خیلی متشکرم از جناب استاد نقره‌کار عزیز. بحث دقیقی را مطرح فرمودند درباره مبانی «اسلام» و «تفاوتی که این نگاه دارد، مثلاً با نگاه‌های غربی».

یک اشاره درستی هم داشتند به ... امروز سالروز شهادت امام هادی علیه‌السلام هست. من یک روایتی از امام هادی علیه‌السلام عرض بکنم. در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰ می‌فرمایند: «و أَرْجَحُ مِنَ الْعِلْمِ حَامِلَهُ»؛ یعنی «بالاتر و برتر از «علم»، «عالِم یا دانشمند، و به سخن دقیق‌تر، حمل‌کننده و پرورش‌دهنده علم، و به کمال‌رساننده و عرضه‌دارنده آن» است: «کسی که (همچون مادری که در رحم خویش جنینی را حمل نموده، توانمندی‌هایش را شکوفایی بخشیده و به کمال آورده و به دنیا عرضه داشته، و

سپس رنج تغذیت و تربیتش را بر دوش می‌کشد) دارد علمی را (در اندیشه رَحْم مانندش، از مرحله ابتدایی و یا نطفه‌مانندش، حمل نموده، تغذیت و تربیت کرده و) به جامعه تحویل می‌نماید».

* و لذا ... برای من «مقام هر دو استاد»، به‌عنوان کسانی که در این زمینه سال‌ها زحمت کشیده‌اند و «حامل علم» هستند، «محترم» می‌باشد، و حتماً برای سایر عزیزان هم همین‌گونه است.

* یک نکته حاشیه‌ای دیگر هم بگویم. بحمدالله، استقبال خوبی شده است! تصور خود بنده این بود که چون آیام امتحانات هست، ممکن است دانشجویان کمتر بتوانند در این جلسه بیایند! ولی خوشبختانه، استقبال خوبی شده است. من عذرخواهی می‌کنم بعضی از دوستان تا صندلی پیدا بشود، سر پا هستند، از آن‌ها عذرخواهی می‌کنم، و از صبرشان تشکر می‌کنم ...! (خطاب به دکتر علی‌آبادی)

* آقای دکتر علی‌آبادی عزیز، در خدمت شما هم همان ۲۰ دقیقه را خواهیم بود، سؤال بنده، همان سؤال قبلی است: درباره «نسبت اسلام با ...»، اینکه «ما چه چیزی را می‌توانیم "اسلامی" بنامیم؟» «نگاه» و «نسبت اسلام» با این موضوع ... چیست؟ و به‌خصوص در حوزه «معماری»؟ «معماری اسلامی» یعنی «چه»؟ «چیستی» اش را توضیح بفرمایید در حد ۲۰ دقیقه.

بخش اول از صحبت‌های آقای دکتر علی‌آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين، إنه خير ناصر و معين.

خدمت همه عزیزان، آن‌هایی که در جلسه حضور دارند و آن‌هایی که ان‌شاءالله شاهد بر این مجلس، و از این دست مجلس ... خواهند بود! چون ما حرفمان به تمامی عزیزان، [آن‌هایی که الان می‌بینم، مثلاً مسئول نشریه باغ نظر که تشریف آورده‌اند، یا نشریه‌های دیگری که ان‌شاءالله «دانشگاه سوره» یا هر کس دیگر و از هر جای دیگر که تشریف می‌آورند، ... و من خودم (شخصاً) دعوت کرده‌ام ...] این است که خواهش می‌کنم تشریف بیاورید، در این جلسات به‌صورت فعال شرکت کنید. و تکلیف این «اسلام» و «اسلامی بودن» و (بالاخره ...) این «عنوان عزیز»ی که متأسفانه، در طول این ۴۵ سال (عمر انقلاب اسلامی)، به نظر شخص من، به «آن» بسیار «ظلم» شده است، و واقعاً «خالی» است از «آن حقیقت»ی که فی‌الواقع، «این کلمه»، در «جان و جوهر خودش» دارد.

* درواقع، اگر ما «سلام» را [یعنی یکی از «صد اسم خداوند» را]، با عنایت به اینکه «اسم‌ها» (بنا بر این قول مولا علی علیه‌السلام که «اسم‌های الهی» «لفظاً» نیستند بلکه «حقایقی زنده و روح‌مند و فعال در مهندسی هندسه هستی» می‌باشند) «حقیقتی زنده، روح‌مند و فعال در مهندسی هندسه هستی» بدانیم! و البته باید هم با «اسم‌ها» به همین صورت برخورد کرد! ... «سلام»، ...

* دقت کنید (بسیار بسیار بسیار توجه و دقت فرمایید):

* «سلام»، «عین ذات خدا»ست؛

* «علم و حیات زنده و فعال و زندگی‌آفرین و زندگی‌بخشنده»، «عین ذات خدا»ست؛

* «قدرت و اراده عقل‌محور و دانش‌نهاد و محیط همه‌جا حاضر و فعال»، «عین ذات خدا»ست؛

* «عدل»، «عین ذات خدا»ست؛

* «جمال و جامل و بلکه جمیل بودن و عمل نمودن»، «عین ذات خدا»ست!

* و «عین ذات خدا» یعنی «مهندسی هندسه‌دهنده و اندازه‌گذارنده بر ذات مطلق حق عزوجل»، که اصلاً (یعنی از ریشه و بنیاد) «عاری است از هر "هندسه‌ای"؛ «عاری است از هر "تعین‌ی"؛ و به همین دلیل «هیچ‌گونه "پدیداری و خوانایی" در "عالم محسوسات" ندارد». که «من» برای «حسن» «مقام بسیار بسیار بالا و والا»یی [همین الان بگویم (یعنی در همین مقدمه سخن، و در تعارض با سخن آقای مهندس نقره‌کار که فرمودند: ... قائل هستیم، و هیچ‌گونه تضاد، تعارض و تناقضی بین «حسن» و «عقل» نمی‌بینم! که اگر (این‌گونه) باشد، باید این کار را به‌عنوان «یک

خطای بزرگ در کار خداوند» دانست! «خداوندی که همه چیز عالم «خود او»ست: هم «اَوَّل» (یعنی بنیاد بنیادگزارنده و خشت تکرار شونده و انتشار یابنده ظاهر آن «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» [قرآن کریم، ۳: ۵۷ (حدید)]. اگر می‌گوییم «انسان» چهار تا نفس» دارد، ما در «توحید» داریم صحبت می‌کنیم؛ یعنی یک افسیلون هم، یک ذره هم، شما حق نداری «بَعْدَ يَأْتِي نَفْسُ جَمَادِي وَمَادِي انْسَان» را، از «نفس نباتی و حیوانی یا انسانی و قدسی او»، «کوچک‌تر» بدانی! هیچ‌گونه «برتر»ی، «کوچکی» و «بزرگی»، «بالایی و پایینی»، «شرق و غرب»، «کوچک و بزرگ»، «اصغر و اکبر» (در نگرش توحیدی به هستی، هیچ‌گونه کوچک‌ترین و یا بزرگ‌ترین ارزشی در آن وجود ندارد. ما در یک حالتی (یعنی در قالب و به صورت تعبیر و البته برای تفریح، می‌گوییم این مثال را): یک عزیزی می‌گفت: «الله اکبر»، «الله اصغر»، ... «الله اکبر»، «الله اصغر»! به او گفتند: آقا خجالت بکش! «الله اکبر» داریم، ولی «الله اصغر» نداریم! گفت: این برای شما نادان‌هاست که بین دو تا آقازاده که هر دو از یک منبع و مرجع هستند، «کوچکی و بزرگی» قائل هستند. هر دو تا «آقازاده» هستند، یکی «اکبر» یکی «اصغر». ولی جواب قرآن بالاتر از این است (خداوند در بیان توحید و مطلق بودن خود و فاعلیت خود در سربه‌سر، و در جزء و کل هستی) می‌فرماید: «مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» [قرآن کریم، ۶: ۱۰ (یونس)]، در واقع، (در پیام مستتر در باطن این آیه شریفه می‌گوید: نسبت «انسان» و «هریک از اشیا، اعم از جماد، نبات، حیوان و به حسابی، جامع همه این‌ها» با «خداوند آفریننده و تغذیه‌کننده و پرورش‌دهنده» نیست مگر «نسبتی مساوی»؛ (من برخلاف نظر آقای مهندس نقره‌کار، نمی‌گوییم انسان «برتر و اشرف» موجودات است؛ بلکه) «جامع همه این‌ها» («جامع همه این هستی وحدت‌نهاد متشکل از انواع وجودهای جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی») «انسان» هستند (و «انسان» در لغت عرب، یعنی «حقیقت»ی «دیده‌شدنی» و «خودپدیدار و پدیدارسازنده اسرار و مکنونات قلبی خود»، در نقطه مقابل با مقام وجودی «حقیقت»ی دیگر مشهور به «جن» یا «نادیدنی»؛ و «انسان» («این انسان و جزء و کل آن» «نسبتش با حضرت حق»، «نسبت مفعول با فاعل» است؛ ما داشتیم (همراه با عزیزانی) در نزدیکی مسجد دانشگاه خودمان راه می‌رفتیم، فراز آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» [قرآن کریم، ۱۱: ۴۲ (شوری)] را (به زبان آورده، بر این اساس) گفتیم: آقا، «خدا» هم «شیء» است. آقای دکتر (فالانی)، ... وزیر مخابرات زمان آقای احمدی‌نژاد از این دانشگاه) به ما پرخاشگرانه گفت: خجالت بکش آقا! «خدا» هم شد «شیء»؟ گفتیم: آقا، خُب، خود فراز آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» است که «این معنا» کاملاً از آن قابل فهم است (که «خدا» هم «شیء» است ...!) حالا، پرریوز (در حین تحقیقات واژه‌شناسانه در فرهنگ‌های مختلف) متوجه شدیم که فقط «خدا»، «شیء» است! فقط و فقط «خدا»، «شیء» است. و «بقیه آن چیزها» بی‌را که ما (در ظاهر) «اشیا» می‌نامیم، «مشیئه» یا «مشیء او» هستند، و «مشیء» یعنی آن چیزی که «مورد خواست و اراده حق» (در مقام «پدیدار آوردن جلوه‌های جمال و کمال مستتر در ذات خودش») می‌باشد! و لذا تعریف درست (بایسته و شایسته) کلمات خیلی مهم است، که عرض کردم (متأسفانه: ...، کسی این روزها به معانی ریشه‌ای و درست آن‌ها توجه ندارد!) این یک بیت از شعر از سروده‌های خودم هست:

«واژه‌ها» را «کس» نمی‌فهمد به «جان» رفته «معنای حقیقت» از «میان»

اصلاً طرف (آیت‌اللهش هم همین‌گونه هست! آیت‌الله ...، که تفسیر قرآن هم نوشته، ترجمه قرآن را نوشته، «کلمه» را نمی‌شناسد. که «کلمه» اصلاً از کجا «منشأ» می‌گیرد؟ آیا ما (من و شما) معنا و مفهوم این فراز مشهور «عربی مبین» را می‌دانیم [که در (آیات شریفه ۱۹۲ الی ۱۹۵ از سوره مبارکه شعراء، یعنی) آیات «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (*): نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (*): ... (*): بَلْسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (*):» مورد اشاره قرار گرفته]؟ معنا و مفهوم مستتر در آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» [قرآن کریم، ۲: ۱۲ (یوسف)]، این است که «زبان قرآن»، همان «زبان عقل» است، «زبانی دقیقاً مبتنی بر استدلال‌های عقلانی یا بین» است. «بین» یا «بینه» یعنی «دلیل واضح عقلی» که هیچ «انسان عاقل و خردمند»ی از پذیرش آن، گریزی ندارد!

با این نگاه (و از این دید و منظرگاه توحیدی به هستی) مقام ارزشی «جماد، نبات، حیوان و انسان» «یکی»ست (مقام ظهور و پدیدارسازی صفات حُسن خدای یگانه در ذات و در هندسه عقلی افعال و آثار)، «این‌ها» («این موجودات گونه‌به‌گونه، و مطرح در رده‌ها و آفاق و مراتب مختلف وجود)، فقط و فقط، به دلیل «ضرورت کثرت‌مندی مطرح در عالم کثرت»، و «این» که «یک حقیقت بسیط و فاقد اندازه» ای (در بی‌نهایت صورت مختلف) «محسوس» واقع بشود، اتفاقاً^۱ ولی حدیث شریف حضرت صادق علیه‌السلام (که در مقام معرفی چگونگی «اختراع موجودات از ذات حق سبحانه» و لذا «ارزش والا و یگانه و الهی مقام آفریده‌ها» می‌فرماید): «إِنَّ اللَّهَ اخْتَرَعَنِي مِنْ ذَاتِهِ، وَأَنَا غَيْرُ مَنْفُصِلٍ عَنْهُ» [نقل در: حسن‌زاده آملی، حسن، هزار و یک کلمه، ج ۵، ص ۳۶۳؛ همچنین: ر.ک.ب. سهروردی، العوارف]: (به معنای) «همانا خداوند "من" را ("من" را، در مقام "یک موجود خداآفریده") از "ذات خودش" (از "ذات احد واحد بسیط و صمد یا توپر و فاقد جوف و غیریت و تقسیم‌ناپذیرنده خودش")، "اختراع" نموده، و من هیچ گونه "انفصال"ی از "او" ندارم!»؛ و ما «اِخْتَرَعَنِي» را برداشتیم، رفتیم تحقیق کردیم (معناشناسی نمودیم)، دیدیم «اِخْتَرَعَنِي» یعنی «اِشْتَقَنِي» و «اِشْتَقَنِي»؛ یعنی «شاخه داد مرا از خود!»؛ یعنی «من» همان «عین درخت»م (یعنی «من»، و هریک از موجودات» نیستیم مگر «شاخه‌های ریز و درشت منشأ گرفته از درخت، و در عین حال، جدایی‌ناپذیرنده از اصل او»).

* شما "سازوکار یک درخت و یا درخت‌واره" را تصوّر کنید، «شاخه‌ها»یی که از تنه اصلی (در ظاهر) جدایی (یا شاخه و انشعاب) می‌گیرند، به نظر هم، این‌ها، فقط و فقط، برای «پدیدارسازی جان و جوهر دررسنده از ریشه‌ها» هستند، و اگر نه، هیچ «غیریت»ی با «درخت» ندارند! هیچ «تفاوت»ی ندارند! ما هرگز نباید «یک چیز»ی را (ولو «آن چیز»، عبارت باشد از «چیزی بسیار خرد»، و در حد «یک ذره» و بلکه «ریزذره»)، «پایین و کم‌ارزش» بدانیم، و «یک چیز دیگر»ی را (ولو «آن چیز دیگر»، عبارت باشد از «چیزی بسیار بزرگ جُثّه»، و در حد «یک موجود کلان‌اندازه» و بلکه «کل کیهان»)، «بالتر و پرازش‌تر» (حتی به اندازه یک اسیلون^۲! اصلاً (موضوع ریشه‌ای مورد بحث در اینجا) همان "حدیث گنج مخفی (و پیام مستتر در دل آن) است:

یک «گنج مخفی» ای بودم، اراده کردم که معرفه بشوم، پس «خلق» را مطرح کردم تا معرفه و شناسا گردم. «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا لَمْ اعْرِفْ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ اعْرِفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ اعْرِفَ» [بخارا/النوار، ج ۸۴، ص ۱۹۸]: تا «معرفه» بشوم (یا به اصطلاح: تا "محسوس" واقع گردم)، و تا «در همان بستر: شناسا و شناخت پذیر عاقله‌های دوستداران خویش و علاقه‌مندان به ملاقات با محبوب و زیبایی‌های بی‌حد و کرانه او» واقع گردم! «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ» [پس (یعنی با این هدف و برای تحقق بخشیدن به این میل و اراده مبتنی بر حق خویش): هندسه را (و مهندسی صورت‌های هندسه‌مند را، و بستر اندازه‌نهادن بر مظاهر حُسن و نیکی ذاتی، و از همه مهم‌تر، بستر اندازه‌نهادن بر ذات بسیط یا فاقد اندازه‌م را، و راه مناسب‌سازی نمودن آن مظاهر ذاتی برای در وجود یا پدیداری آمدن را) آفرینش یا هندسه و اندازه بخشیدم (و بدین وسیله، کار صورت‌گیری مظاهر حُسن و کمال خویش را آغاز دادم!]

حالا، در شرح و بسط این معنی یا معانی مطرح در این قضیه (در این حدیث شریف) مسائل مختلفی گفته‌اند، و (برای نمونه، این معنا را گوشزد نموده‌اند که) «پری‌رو تاب مستوری ندارد!» «خود»ش («حق اندر پرده») می‌خواست «خود»ش را ببیند! چون (در توحید حقیقی و نگرش ذوابعاد و جامع‌الاطراف دارندگان آن، یعنی حقیقت‌شناسان) «خلق»، اصلاً (یعنی جوهرتاً، از نظر جوهر و ذات، و در ریشه و اصل و بنیاد) «غیریت»ی از «خود و خویشتن خالق» ندارد! * و جالب است که بدانید «خلق» یعنی «چه»، چون (مطابق با بیان حضرت رضا علیه‌السلام، مذکور در) بعد از «ذات ازلی - ابدی خدا»، «اولین آفریده»، «خلق» یا «تقدیر» است!^۱ و «تقدیر» در باب «تفعلیل» یعنی «اندازه‌مهندسی پیوسته گوناگون شونده»، یعنی «مهندسی (و دقیق‌تر بگوییم، یعنی مهندسی پیوسته و آن به آن هندسه‌ها یا هندسه‌مندهای تغییر حال و حالت‌دهنده، و البته کمال‌محور)»! و حضرت صادق

علیه‌السلام در «تفسیر "لیلة القدر"» می‌فرماید: «وَالْقَدْرُ اللَّهُ» [«آن قدر مورد نظر در این واژه همان الله (یعنی آن مطلق قدرها و جامع جمع بالذات اندر وحدت تمامی انواع قدرهای زنده و هندسه‌های مهندسی یا اندازه‌گذارنده بر انوار نوبه‌نو برون‌تراونده از ذات آن حقیقت خورشیدگون بسیط‌القدر»]] [ر.ک.ب. امام جعفر بن محمد (معروف به صادق) علیه‌السلام، نقل در: کوفی، تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۵۸۱]! «هندسه» همان «الله» است (البته «مطلق هندسه»)، اشتباه برداشت نشود!) من یک مقاله‌ای نوشته بودم، به اسم «هندسه جاویدان» (این مقاله، در مجله علمی پژوهشی دانشگاه علم و صنعت چاپ شده است) و عزیزان می‌توانند برای دانستن بیشتر از «حقیقت وجودی و مقام ارزشی هندسه» به آن مراجعه نمایند. یک عزیز (که اسم او را، بنا بر ... نمی‌آورم!) این را داوری کرده بود، خیال کرده بود مراد ما از «هندسه»، «هندسه اقلیدسی» است؛^{۱۱} درحالی‌که «هریک از اسم‌های الهی»، «قدر» هستند، و ما (یا به عبارتی، خود حضرت حق، و به تبعیت از فعل خود حق، ما) برای «آن جمع در وحدت آن‌ها»، عنوان «الله» را می‌گذاریم، یا «الله»، یا همان «یگانه خالق و مدیر مدبر در هستی»!

*** من نظرم راجع به این‌گونه بحث‌ها این است که عزیزان بیابند «خیلی واضح و روشن»، «حقیقت این سلام» را مشخص کنند! آقای سیحون فرموده بودند که من رفته‌ام تحقیق کرده‌ام و فهمیده‌ام که آنچه که به اسم «معماری اسلامی» الان هستند هست، این‌ها «معماری ایرانی» است. من خودم تحقیق کرده‌ام! من در دانشگاه سوره صحبت کردم [(به‌عنوان سخنران کلیدی) دعوت‌م کردند در دانشگاه سوره (برای شرکت در مراسم اختتامیه هفته معمار) در پاسخ به این حرف و این سخن و ادعای جناب سیحون، «این معنا» را تا حدودی شرح دادم!] گفتم: بنده خدا، «حوزه تحقیق»ش خیلی کوچک است! ایشان نمی‌فهمد «عمر سلام» چه قدر است! اینکه پیام آور، در مقام پیام‌آوری از خداوند سلام، در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» [قرآن کریم، ۱۹: ۳ (آل عمران): [به‌معنی «دین» (یا به سخنی، فطرت و ذات تغییرناپذیر خداوند سلام) در نزد الله، (و پذیرفته‌شده خود او) تنها و تنها «آن اسلام» (آن اسلام حقیقی و زنده، و دائماً در حال تغییر صورت و جلوه‌های ظاهری توسعه‌پذیر و عالی‌ترشونده و لطیف‌ترشونده) می‌باشد! می‌پرسید چرا؟ می‌گویم، و بلکه خود او می‌گوید: برای این است که «سلام» (یعنی ذات خود خداوند سلام بالذات تغییرناپذیرنده از ازل تا به ابد)، همان حقیقت ازلی - ابدی است، و «خود»ش است («خود خود»!) «قبل از خلقت هستی»، «سلام» هست (و «سلام»، «هست» که) «بعد»^{۱۲} نیز باز «همین خود سلام (یعنی حکم و قاعده و بلکه عقل زنده فعال مشهور به سلام یا تعامل متکامل)» هست که درحقیقت، «وجود» (را یا «بستر پدیداری حق بالذات نقطه‌گونه و لذا ناپیدا» را) «ممکن» می‌کند، و «بقای وجود» یعنی «سلامت» و «سلامتی» و برپایی دائم آن را (تا قیام قیامت رقم می‌زند)! اگر ما از «سلام» خارج بشویم، چیزی «باقی» نمی‌ماند! «سلامتی»، «نتیجه فاعلیت سلام» است! * و «سلام» هم تنها «یک حرف»^{۱۳} نیست! (البته اگر ادای این کلمه و اجرای آن، از صمیم قلب گوینده، و در بستر فعالیت حقیقی و همه‌جانبه از طرف او، به آن، و به جاری‌سازی احکام نتیجه‌شونده از آن اقدامی بایسته و شایسته گردد!) * و جالب است که «سلام»، اصلاً (یعنی از نظر «ریشه» و در علم ریشه‌شناسی) «عربی» نیست! درحقیقت، «معرّب شده شالوم» است! و «شالوم» هم عبری است، و «سلیمان علیه‌السلام» هم (که در زبان عبری «شلمه» خوانده شده است) که ما به آن می‌گوییم «مسلمان»، و (این «شلمه» یا «سلیمان» یا «مسلمان»، «مسلمان موفق» که «موفق‌ترین مسلمان در برقرارداشتن حکومت اسلامی در زمین، حداقل تا این لحظه، و بنا بر سخن خود خداوند در قرآن کریم) «توآب» هم هست!^{۱۴} جالب است! این‌ها تماماً جای بحث دارد (ولی متأسفانه فرصتی نیست تا بدان‌ها به‌صورت بایسته و شایسته پرداخته شود!)

* (برای نمونه) «توآب» یعنی چه؟ (یا به سخن قرآن) «أَوَّاب» یعنی چه؟ و «توآب رحیم»^{۱۵} (در نقطه مقابل، و در مقام مفعول آن) «توآب مرحوم» یعنی چه؟ و ...

* آخر بدبختی ما (مسلمانان این دوره و زمانه) این است که مفسرین و مترجمینمان، کلمات را چندگانه ترجمه می‌کنند!

«تَوَاب» را، در نسبت به «انسان»، می‌گویند «بسیار بازگشت‌کننده از گناه!» بعد «خداوند» را هم که «تَوَاب» است می‌گویند: «بسیار توبه‌پذیر!» «بازگشت‌کننده‌های از خطا و گناه» را «همیشه می‌پذیرد!» درحالی‌که «قرآن» مشخصاً «سلیمان و داوود» را یا همان «أَوَاب» یا «تَوَاب» یا «بسیار بازگشت‌کننده» می‌نامد!^{۱۶} و «تحقق سلطنت بی‌نظیر» شان را نیز، تنها و تنها، به دلیل (و در مقام نتیجه قطعی التحقق) «بسیار توبه‌کننده بودن آن‌ها» می‌داند. و هر کسی هم که «بسیار توبه‌کننده» باشد، این امکان برایش هست! منتها «تَوَاب رحیم» داریم، و «تَوَاب مرحوم»! «رَحِم» داریم و «جنین»! و «جنین» باید مسلماً برای «گرفتن رزق»، مرتباً به «رَحِم خودش» وصل باشد، مرتبط با آن باشد، ...

* و دقیقاً یعنی بهترین آیه‌ای که می‌توانیم برای آن (و برای شرح و تبیین این معنا، یعنی نسبت تَوَاب رحیم با تَوَاب مرحوم یا جنین‌گونه و همواره نیازمند) مثال بزنیم، آیه «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا» می‌باشد!^{۱۷}

(که البته باید بدانیم و بدانید که به آن «بدر کامل ماه» می‌گویند «قمر»، به «هلال‌ها»، «قمر» نمی‌گویند) و این تنها «قمر» (یا حالت قمرگونه ماه) است که با تمامی گستره رخساره خودش، «نور حقیقی و اصیل خورشید» را «بازتابش» می‌دهد!

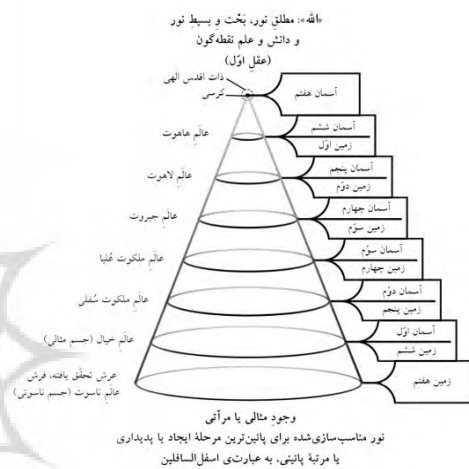
* «تالوت» هم یعنی «بازتابش دادن»! و «این» [یعنی «بازتابش دادن بی‌کم‌وکاست نور»] (البته پس از «مناسب‌نمودن قدر و هندسه ظاهری آن برای زمینیان»، همان) همان «مقام انسان» است! و «انسان» (بر اساس آیه خود خداوند در قرآن کریم) نسبت به «حقیقت حق»، «فقر یا ناداری مطلق» است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ».^{۱۸}

* و لذا حتی «هندسه عقلی و علمی دزدی یک دزد» را، «خود خداوند»، «مهندسی» می‌کند! «هندسه دزدی» را، دقیقاً «هندسه قتل» را، «هندسه جنایت» را (در حقیقت یا باطن قضیه، و البته موافق با نیت و سعی شخص دزد یا جانی) «خود خود خود یک‌تا مهندس» یعنی «یک‌تا هندسه مهندس»، یا «یک‌تا قدر مقرر» (یا «یک‌تا و کیل حقیقی هرچیز و هرکس») رقم می‌زند! یادتان باشد «اسم خدا» هر «چیز»ی که بود، «مطلق» است (مراد، «مطلق آن اسم و صفت» می‌باشد!). و سایر افرادی که در حوزه مفهومی آن اسم فعلیتی را انجام می‌دهند؛ هرکس یا کسان دیگری که در آن (حوزه فاعلیت مطلقه آن اسم الهی داخل گشته) مداخله می‌کنند، و به نوعی «وکالت» می‌گیرند از «خدا»؛ از طرف «آن اسم محیط»، در واقع، در «مقام ارباب جمعی یگانه ربّ آن اسم» دارند فاعلیت می‌کنند! «وَأَنْ لَيْسَ لِلنَّاسِ إِلَّا مَا سَعَى»!^{۱۹}

* «قادر» را به معنی «توانا» نگیرید! «قادر» یعنی «فاعل»ی که مبنای کار و اساس کارش، «قدر و یا هندسه» است! و «قدیر» (در صیغه فعلیل) سخن از «استمرار این معنا» می‌دهد! و «مقدر» یا هر اسم دیگری که در این قضیه داریم، ... (همین حال را دارد)!

* در هر صورت، من می‌خواهم یک مقداری از این پراکنده‌کردن‌ها و بخش کردن‌ها، خودم را خلاص کنم، و بگویم یادت باشد، از بالا تا پایین، آنچه که ما به عنوان «ذات حق» («ذات حق برقرار بر کرسی»)، و بعد، «کرسی»، و بعد، «عرش دربرگیرنده و مدیر و مدبر جزء و کل فرش»، و بعد، «فرش» را، از بالای بالای بالا، تا این پایین پایین پایین، تا ... کف کف آن که مشهور است به «أسفل السّافلین» (صحبت از «همین عالم» می‌کنیم ما، و «این هستی توسعه‌یابنده و مخروط‌گونه»، در واقع امر، همان «حقیقت حق نقطه‌گونه» است!^{۲۰} مرادمان از «أسفل السّافلین» (یا «پایین‌ترین پایین‌ترشونده‌ها») «همین عالم ظاهر یا شهادت و یا کالبدمند» است!؛ چراکه «أَلْعَلَّمُ نَقْطَةً كَثْرَهَا الْجَاهِلُونَ»^{۲۱} مفهوم کلی و عوامانه آن این است که نادان‌ها، آن‌هایی که خبر ندارند از حقیقت، خیال می‌کنند که شبیهی، ریاضی، فیزیک، ...، این و آن، ...، حسن و حسین، از هم جدا هستند! یک بنده‌خدایی به ما می‌گفت، رئیس دانشگاه تهران بود، همان روزهایی که آمده بودیم ایران (ما را مورد عتاب و خطاب قرار می‌داد که) «معماری اسلامی شما» چه فرقی می‌کند با «معماری خانه ما»؟! می‌گفتم شما اجازه بدهید ما بیاییم حرفمان را بزنیم، یک تفاوت‌هایی دارد، می‌گویم، عرض می‌کنم! خیلی جاها یا بخش‌های آن هم یکی است (فرقی باهم ندارند)! ولی این را بفهمیم که به قول آقای جوادی آملی فرمودند: آمده‌اند پیش ما، می‌گویند دانشگاه را چگونه «اسلامی» کنیم؟! [در همین دانشگاه هم،

امروز رئیس دانشگاه گفتند: آقای نقره‌کار، مسئولیت اسلامی کردن دانشگاه را یک‌تنه دارد به دوش خودش می‌کشد! خُب، خیلی سنگین است این مسئولیت، بار خیلی سنگینی است که ما دانشگاه را «اسلامی» کنیم. چگونه «اسلامی» کنیم؟ درس‌ها را چگونه «اسلامی» کنیم؟ ایشان فرمودند: اگر فکر می‌کنید «ریاضی، فیزیک و شیمی اسلامی»، این‌ها مثل روغن حیوانی هستند، و «ریاضی، فیزیک و شیمی غیراسلامی» مثل (به قول معروف) روغن نباتی، این‌ها واقعاً افکار خیلی پوچ و بی‌معنایی‌ست که در ذهن شماست! اگر یک دانشمند مهندس عمران کمونیست، در کشور کمونیستی، در آزمایش مکانیک خاک، براساس آزمایشات تجربی خودش، تشخیص داد که «هندسه دانه‌بندی این خاک» برای احداث «ساده خاکی» مناسب است، این سخن همان «سخن خود خدا»، و این «حکم» همان «حکم خدا» و همان «دین خدا»ست! ...



همین‌جا یک اشاره‌ای هم می‌کنم به «نسبت علوم تجربی» با «علوم عقلی». از استاد‌های ارشد خودمان (در همین دانشکده)، که در مقطع دکتری «ساخت» درس می‌داد، در همین طبقه پایین، چهار قدم آن‌طرف‌تر از اتاق بنده، داشت به دانشجویانش می‌گفت: «اسلام» کاری به «علوم تجربی» ندارد! هرچه که «اسلام» گفته، راجع به «علوم عقلی» گفته است! که من صدایش زدم، بعد از کلاسش که آقا این حرف‌ها چیست که تو می‌زنی؟ «سُرِّبِهِمْ آیَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» [قرآن کریم، ۵۳: ۴۱ (فصلت)] می‌گوید: مبنا و اساس هر دو تا علم «یکی» است (و «آن یکی» هم همان «حق» است)! اصلاً (یعنی در اصل یا ریشه واحد ماجرا) فرقی نمی‌کند؛ و آخر (یعنی در نهایت تحقیقات علمی خویش) «انسان» («انسان عقل‌مند و عقل‌مدار») این انسان به این نتیجه می‌رسد که: ... الان «فیزیک نوین» رسیده به اینکه چیزی به اسم «کالبد مادی اصیل یا خوداتکا» «وجود» ندارد! یک «هولوگرام» است! «Universe Holographic»! «این آفرینش»، اصلاً فقط «شعور» است! فقط «خود او»ست! «از آن نقطه» (فرازین و جلوه‌گرآمده در) پلائی هرم، تا این پایین پایین‌ش «فقط و فقط «خود او»ست! این هم شاهد قرآنی‌اش: آیه سوم از سوره حدید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»! ۳۱

* حدیث عزیزی از رسول خداوند داریم که می‌گوید: «لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى لَهَبِطَ عَلَيَّ اللَّهُ» ۳۲ و امام خمینی ره (در مقام جدال با مخالفین با خود در این معنا، در مقام پاسخ به اشخاص ظاهربین و حقیقت‌ناشناس) عاجزانه فریاد می‌زد که آقایان شما می‌گویید ما با آیه شریفه [قرآن کریم، ۳: ۵۷ (حدید)] «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...» چه کنیم؟ شما می‌گویید با حدیث شریف «لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى لَهَبِطَ عَلَيَّ اللَّهُ» چه کنیم؟ چراکه حرف «لام یا ل» در آغاز فراز «لَهَبِطَ عَلَيَّ اللَّهُ» (در ادبیات عرب) یعنی «قطعاً»؛ و لذا فراز مذکور یعنی «بر

هر چه که فرود بیایم، قطعاً بر الله فرود می‌آییم.

هم‌اینک به دست بنده نگاه کنید! معنای "این آیه" و "حدیث شریف مرتبط با آن" که ذکر شد، این است: (یعنی الان من دستم را گذاشته‌ام روی «الله»! الان من نگاهم به «الله» است؛ و الان و الان و ...! جَزُ «الله»، یعنی جَزُ «آن شعور مطلق»، «آن مطلق شعور»ی که برای «پدیداری خودش»، «کثرت» و «هندسه» و «اندازه» و «اندازه‌مندی» را مطرح کرده تا در «بستر وجود یا فاعلیت این‌ها»، «فرصت یا امکان پدیداری صفات جمال و کمال خودش» ممکن بشود، این فرصت فراهم بشود! و اگر نه، به قول مرحوم دولابی می‌فرمود: «غیرت او»، «غیریت»ی برای کسی باقی نگذاشت! ... «و انا غیر مُفَصِّل عَنْهُ» یعنی من «اصلاً (یعنی از نظر ریشه، ریشه وجوددهنده، برپادارنده و تغذیه‌کننده و ...)» هیچ «انفصال»ی از آن ذات بسیط (یعنی «خدا») ندارم! (حضرت صادق علیه‌السلام نیز در سخن بدیع پیش‌اشاره‌اش همین معنا را گوشزد فرمود!) کسان دیگر هم می‌گویند: «اتصال روح و نفس انسانی» به «روح‌الله»، شدیدتر (و ناگسستنی‌تر) از «اتصال شعاع خورشید به خورشید» است: «و اِن رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَتَّصِلُ بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا!»^{۲۴} هیچ‌گونه «غیریت»ی در اینجا (در نگرش توحیدی به جزء و کل هستی، بین آفریدگان که مظاهر و انوار برون‌تراونده از ذات خورشیدگونه حَقّ‌اند با خود حق عزوجل و تبارک‌وتعالی) وجود ندارد! بلکه تمام این‌ها «مجاز» است! تمام این «عالم کالبدمند»، یک «هولوگرام»ی است که برای «پدیداری بخشیدن» ... «انسان»، «نمایان‌کننده» است، «نماینده» یعنی «نمایان‌کننده»! این «عاقله ناطقه من»، الان برایتان شعر می‌خوانم، ببینید چه شعرهایی گفته‌ام! من ریاضی خوانده‌ام! اصلاً از ادبیات (از ادبیات شعر و شاعری، هنوز هم) چیزی بلد نیستم! جالب اینکه من هنوز هم (یعنی بعد از قریب به سی سال سرودن شعر) نه عروض و قافیه و ...، هیچ کدام از این‌ها را نمی‌دانم! و عزیزان ادیب و شاعر را خیلی خواهش می‌کنم (چون این را خود نیز امتحان کرده‌ام) بیایند و مرا امتحان کنند صحت و سقم و کیفیت این اشعار را، سراینده این اشعار کیست؟ این ابیات حکمت‌محور از چه کسی و از خزانه بی‌پایان کیست؟^{۲۵} (به قول عَمَّان سامانی در گنجینه‌الأسرار خویش):

کیست «این پنهان مرا در جان و تن» کز «زبان من» همی گوید سخن
«این که» گوید از لب من «راز»، کیست؟ بشنوید «این صاحب آواز» کیست؟
در من، این‌سان «خودنمایی» می‌کند، «ادعای آشنایی» می‌کند!

نه تو دوری ز من و نی ز توام هرگز دور «وصل بی‌هجر تو» آورده به «دیدار» مرا
بلکه باید توجه داشت که «نفس ناطقه انسان» یعنی «حقیقت وجودی او» (در چگونگی هندسه «نسبت و ربط با نفس رَحِم‌گونه رحمانی، و لذا تغذیه‌کننده و به کمال آورنده نفس انسانی»، «نسبتی همواره برقرار و اتصالی جدایی‌ناپذیرنده» است!

گفتم: «غم وصال»، حیران ع^{۲۶} المم کرد گفتا که نیک بنگر، شاید «رسیده» باشی

اولین شعری هم که خودم گفتم (بیت آغازین آن) این بیت بود:

نه تو دوری ز من و نی ز توام هرگز دور «وصل بی‌هجر تو» آورده «به دیدار» مرا

اصلاً (یعنی در ریشه و ذات جان و جوهر برپادارنده و موجودیت‌دهنده) «امکان جدایی» ما آفریده‌شدگان "از او، یعنی آفریننده" نیست!

این شعری که (از این جانب) الان اینجا می‌بینید، در واقع گویای به همین معنا می‌باشد:

«سَلَم و إِسْلَام و سَلَام»، ز «اسماء او» ست «دین و هم ایمان اشیا»، «ذات هو» ست
«فطرت‌الله» است «دین جملگی»، «جمله» «اقمار» ند، در «تابندگی»
«دین» همان «قانون» و «راه زندگی» ست «دین»، «ضممان دولت» و «پابندگی» ست

گر که دیدی «حُکْمِ دین» بر «صَدْر» نیست هست «اسلام» آن «خوش‌آهنگِ وفاق»، آن «هماهنگ» «تعاملِ دین و کیش»، «آن» که «هستی» اش «سر» و «پا» بشکند، «لُطْفِ بی‌چون» استی و «بَدَلِ وجود»، آن «فقیران» را «همی یک‌تا غنی»، با «همه» هستی همان، «هَم‌قَدْرِ عَدَل»، «حق» چو «خورشید» ست و «ایشان» ش «شعاع» «دین» همان «سلام» است؛ و «سلام» نیز همان «فَطْرَتِ اللَّهِ» است، و «فَطْرَتِ اللَّهِ» همان «ذاتِ مُطْلَقِ آگاهی و شعور» است!

تا که «اسلام» است «دینِ خاکیان»، تا «جهان» را «شاه»، «صُلْحِ و آشتی» ست گر که «عِصیان» آید و «طُغیان» و «کین»، «حق» چو «خورشید» ست و «ایشان» ش «شعاع» «قَدْرشان» عیناً «همان قَدْرِ حق» است، «رَبطشان» هم «وَصَلِ بود» است و «تبود» «شاه‌خورشید» است «حق»، «ایشان» ش «ماه» «ماه» هم البتّه «جانش» «خَلْقِ هو» ست:

***** (می‌گویم) تا که «اسلام» است «دینِ خاکیان» ...! نه تنها «دینِ مُحَمَّد بن عبدالله (پیامبر خاتم ص) و پیروان او» است که «اسلام» است، بلکه «دینِ خاکیان» («دینِ همهٔ خاک‌نشینان»؛ «دینِ همهٔ زمین‌نشینان»، آن‌هم در «گستره‌ای از ازل و تا به ابد»، فقط و فقط و فقط «اسلام» می‌باشد، و «چاره‌ای جز این» و «گریزی از این» نداشته و ندارد و نخواهد داشت! برای «بودن»؛ برای «باقی‌بودنِ عُمر حیات و زندگی اش، باید به اسلام عمل نماید، تا بتواند «سالم و برقرار» باشد، و «به زندگیِ سلام‌محور خود ادامه دهد» ...! و اما معنی «اسلام»، معنی «سلام»!

«هستیِ هرچیز» از «اسلامِ او» ست، «بین اجزا» شان «نفاق و جنگ» نیست، «عینِ عَدَل» استی «مکان»، نَبُود «گشاد»، می‌نشانند «جمله» را بر «جای خود» «سنگ» در کارِ «فنای شیشه» نیست، «فَكَّ» و «دندان» اند «همره» با «زبان»، بهتر آر خواهَم دهم «شرح»، «این کلام»،

***** این داستانی را که در اینجا (در شرح «سلام») در حدِّ یک صفحه گفته‌ام (البته از همین شعر هم، حدود بیست بیت آن باقی ماند و فرصت نشد آن‌ها را برای عزیزان بخوانم. در یک شعر بلند دیگری که ادامهٔ این سروده هست، ۲۵ صفحه شعر شده است! ۲۵ صفحه در شرح معنی «سلام» است، که «سلام» یعنی چه! حالا دکتر (دکتر شکوهی بیدهدی: دبیر و ناظم مناظره) می‌فرمایند که وقت ما تمام شده است. سخن زیاد است، فراوان. حرف‌های ناگفتهٔ من همه اینجاست: همه را نوشته‌ام، پاسخ متقابل با تمام مطالبی که استاد (مهندس نقره‌کار) فرمودند را، من اینجا نوشته‌ام،

«روز»، «روزِ مرگ» و «ختمِ زندگی» ست آن «پری‌چهره وِلِ سیمینه‌ساق» «آن» که بخشد «خویشتن» را «پیش‌پیش» تا «نگه» بر «رویِ جانان» ش کُند «آن» که «محتاج» ش هرآن «بود» و «نبود» و «آن» به «تاریکی» ت، «تنها روشنی» «خادمِ بی‌چونِ سُلطان‌شاهِ عَقَل» در «خُداوَجَه» ی، چو «مسئول» ند و «راع»

هست «باقی»، «عُمَرِ ایشان» در جهان تا «زبان» را «راه»، «صدق و راستی» ست «نیست» گردد «کُلِّ و اجزای زمین» در «خُداوَجَه» ی چو «مسئول» ند و «راع» «عینِ حق» اندی و «حق»، خود «مُطلق» است گشته «هم‌آغوش» شان «خورشیدِ بُود» «ماه‌ها» «تالی» بر «خالقِ شاه» گو که «نهرِ مهرِ حق» جاری به «جو» ست

که در واقع، این از رؤیت و ادراک عقلانی محسوسات تا تخیل، و رسیدن به صدر، و رسیدن به بستر کالبدی، و ظاهر شدن و ...؛ و اینکه این‌ها چه نسبتی باهم دارند، و چه نسبتی با خود «الله» دارند؟

سخن پایانی دکتر شکوهی در پایان بخش اول مناظره، و شروع بخش دوم

آقای مهندس نقره‌کار عزیز، آقای دکتر علی‌آبادی فرمودند که (با این «نگاه توحیدی» ای که داشتند) این «هندسه الهی» را در «همه چیزها»، حتی مثال خوبی که زدند، گفتند «مهندسی هندسه بی‌نقص کار دزد» هم خارج از «هندسه و مهندسی الهی» نیست!

سؤال بخش دوم این است که:

- «اسلام» چه نیست؟
- یعنی چه چیزی را می‌توانیم بگوییم «این دیگر "معماری اسلامی" نیست»؟
- آیا چیزها و مصادیقی داریم؟
- اصلاً «نیایدها» (به تعبیر پوستری که داریم) چیست؟

و خواهیم این است که می‌دانیم این بحث‌ها، بحث‌های مبنایی است، و مفصل است، تا جای ممکن به مصادیق و نمونه‌هایی که در معماری و شهرسازی هستند، بشود نزدیک کنید، قابل استفاده خواهد بود. ما در وقت دوم برای هر کدام از عزیزان، وقت کمتری می‌گذاریم، برای اینکه مقدمات را در بخش اول گفتند، برای هر کدام از استادان، در بخش دوم، ده دقیقه ان‌شاءالله فرصت خواهد بود.

بخش دوم از صحبت‌های آقای مهندس نقره‌کار

* من تشکر می‌کنم از آقای دکتر علی‌آبادی، مطالب خیلی خوب و عمیقی را مطرح کردند. منتها یک مشکلی که در بحث‌هایشان هست، بحث «توحید» و «اعتقادات توحیدی»، «یک مسئله» است (و «رابطه موجودات با خداوند»، «یک مسئله دیگر»)؛ «رابطه موجودات با خداوند» (همان‌طور که فرمودند) «خلقت» است. یک «خالق»ی هست، بقیه «مخلوق» اند. یک «واجب‌الوجود»ی هست، بقیه «ممکن‌الوجود»ند! این «یک رابطه اساسی و کلی» است، «رابطه موجودات با خداوند»! اما خود موجودات باهم «چه رابطه‌ای» دارند؟ همه «یکی» هستند؟! همه «شاخه‌های یک درخت» اند؟! «هرگز این جور نیست»!^{۳۷} می‌گویند: «لِکُلِّ دَرَجَاتٍ بِمَا عَمَلُوهُ»، نه تنها می‌گویند: «انسان»، «اشرف مخلوقات و فلان و ...» و درجاتشان را، و ... «خدا منت می‌گذارد که «انسان» را «انسان» آفریده، «چوب» نیست، «سنگ» نیست، «حیوان» نیست. «فطرت الهی» دارد، «یکی» نیست.^{۳۸} «انسان» که با «سنگ»، «یکی» نیست که! «استعداد»ش را ندارد. بعد می‌گویند: «لِکُلِّ دَرَجَاتٍ بِمَا عَمَلُوهُ»، «ایمان» هم «فایده» ندارد. «ایمان» هم یعنی «آگاهی»!^{۳۹} ما «توحید» را کامل بشناسیم، اما وارد «عمل» نشویم. هیچ چیز (نداریم)؛ «لِکُلِّ دَرَجَاتٍ ...»، «انسان»، «درجه» دارد، «مرتبه» دارد؛ «وجود»، «مرتبه‌مند» است. موجودات نسبت به هم «خیلی تفاوت» دارند.

* حالا دو تا عالم تعریف می‌کنند. موجوداتی که توی عالم مُلک اند، که «انسان‌ها» بخشی از وجودشان مربوط به عالم مُلک است، این «یک بخش» («یک بخش از وجود دوبرخشی انسان») است. ولی با عنایت به آیه شریفه «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي» [قرآن کریم، ۷۲: ۳۸ (ص)]، «روح الهی» دارند؛ «این» با «درخت و سنگ و ...» که «یکی» نیست. یعنی «دو تا مسئله» است. فرمایش ایشان در «ارتباط مجموع هستی با خداوند» بله، او «خالق» است، ما، همه «مخلوق» هستیم، «یک نسبتی» داریم. نسبت «مخلوق به خالق». اما خود ما «نسبت به همدیگر» چه؟! یک لحظه نیتان را عوض می‌کنید، خودتان با خودتان، ۱۸۰ درجه فرق می‌کنید. یک غرور که به شما مسلط می‌شود، ۱۸۰ درجه ساقط می‌شود! بحث «معنویت و روابط موجودات» یک مسئله دیگری است.

* اینکه فرمودند: چگونه دانشگاه را اسلامی کنیم؟ مثلاً فیزیک و شیمی را (می‌گویند) دیگه «غیراسلامی»

نداریم، آیت‌الله جوادی آملی می‌فرماید؛ بله: علوم تجربی، که از «علت مادی و صوری پدیده‌ها» صحبت می‌کند. اما از «علت فاعلی و علت غایی پدیده‌ها» صحبت نمی‌کند! «علت فاعلی» می‌گوید: «چه کسی این را به وجود آورده. چرا به وجود آورده. از کجا خلق شده!» (اعتقاد به) «خالق داشتن» (درواقع)، «مهم‌ترین اعتقاد به هستی» است. و دومی که مهم‌تر است (این هست که) «مسیر»ش کجاست؟ «تکامل»ش چگونه اتفاق می‌افتد؟ «این» را می‌گوید؟ نه ... فقط ... یک بهره‌برداری کند، این همه ...، وضع موجود، این همه «بحران محیط زیست» ایجاد کند!

* **دو تا عامل مهم دیگر: «علم» و «عالم» در اختیار چه کسی قرار بگیرد؟** در علم فیزیک و شیمی، اگر «علم»ش و خود «عالم»ش در اختیار «استکیار جهانی» قرار بگیرد، می‌شود «بمب اتمی»، می‌شود «غزه»، می‌شود «یمن»؛ هزار بیچارگی سر مردم درمی‌آورد! ولی اگر همین «علم و عالم» در خدمت «یک حکومت صالح و یک انسان صالح» باشد، «این» جامعه را «اصلاح» می‌کند.

در خطاب به دستیار خود فرمودند: ببخشید، اون اسلایدهای بعدی را بیاورید (تا روی آن‌ها صحبت کنیم)، این مطلب را نمی‌رسیم (بیش از این توضیح بدهیم)؛ و پس از بر روی پرده آمدن اسلاید مورد نظرشان (به شرح و توضیح مطالب از پیش مدون شده در آن اسلایدها پرداخته، در مقام «شرح نیاید‌های مطرح در هنر و معماری اسلامی» از نظر اسلام، این گونه) فرمودند:

* **حُب، من راجع به «نیاید‌ها» اگر بخواهم صحبت کنم، (این است) ببینید:** در «آموزش معماری»، به خصوص خیلی مهم است!

ادامه سخنان مهندس نقره‌کار بر روی اسلاید شماره ۱ (از سری دوم اسلایدها)

۱. از آنجا که «مباحث اعتقادی» در «حوزه آزادی و اختیار انسان‌ها»ست، بنابراین استاد باید مانند باغبان، استعدادهای متکثر دانشجویان را پرورش دهد. نباید مانند یک فرمانده ارتشی به آن‌ها فرمان و دستور دهد! این بسیار مهم است. در مباحث محتوایی، فیزیک نیست که من فرمول بنویسم، یا «دو دو تا: چهار تا» را بنویسی، یا نمره‌ات را نمی‌دهم. خیر! باید «عقل»ش قانع بشود. باید پرورش پیدا کند. «ربوبیت خداوند» باید بیاید وسط میدان. (ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۲)

۲. از آنجا که «نور» با «وجود تاریکی» شناخته می‌شود، استاد باید مباحث را به صورت تطبیقی و تحلیلی ارائه نماید؛ یعنی ابتدا نظریات مخالف را به صورت مستدل و مستدل بگوید و نقد کند و سپس نظریات صحیح را نیز مستدل و مستدل اثبات نماید. «خود قرآن تطبیقی» می‌گوید: «**قُولُوا: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" تَفْلِحُوا**» [حدیث از پیامبر اکرم، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲]، در سوره بقره (می‌فرماید): «مؤمنون» این گونه‌اند، «کفار» این گونه‌اند، «مشرکین» این گونه‌اند، «منافقین» این گونه‌اند. «تطبیقی» باید بگوییم «مستدل»، نه از خودمان بیافیم! «حدیث» کجاست؟ «آیه، حدیث، اجماع خبرگان، ... و بعد نظر بنده». اول برویم سراغ «قرآن»، بعد سراغ «تفاسیر معتبر قرآن»، بعد «احادیث معتبر»، بعد (سراغ) «اجماع خبرگان»! آنجا، نه اینکه «از خودم همه چیز را بسازم (یا بیافم)»! این «دو»؛ (ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۳ (از سری دوم):

۳. استاد نباید «نظریه‌ها و برداشت‌های سلیقه‌ای خود را به دانشجویان "تحمیل" نماید»؛ بلکه از منظر اسلامی، استاد باید مبتنی بر آیات قرآنی، احادیث معتبر، و حداقل با استناد به اجماع خبرگان در آن حوزه تخصصی، مطالب خود را ارائه کند.

* (باز در اینجا، جناب نقره‌کار، در خطاب به دستیار خود فرمودند: اسلاید بعدی‌اش را هم بیاورید. و سپس به خواندن و شرح مطالب مطرح شده در آن اسلاید پرداخته، فرمودند): (ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۴ (از سری دوم):

۴. «فضای کلاس»، بعد از «طرح مقدمات مسئله»، باید «فضای گفتمانی، پرسش و پاسخ، و نقد و ارزیابی مطالب مطرح شده» باشد، و دانشجویان موظف شوند در طول هفته، به سایر منابع و مراجع ذی‌صلاح مورد نظر خود مراجعه کنند، و برداشت مستقلی از مباحث کلاس داشته باشند. فقط «حافظه بچه‌ها» پر بشود، «شر مطلق» است. دانشجو باید مستقلاً فهم درستی از یک مطلب داشته باشد. باید خودش «تحقیق» کند، «سؤال» کند، «نقد» کند، «مباحثه»

کند، تا یک چیزی را دریافت کند. [ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۵ (از سری دوم):]
۵. لازم است استاد (علاوه بر طرح) «مباحث نظری میان‌دانشی» (در کلاس نظری خود)، شخصاً در «حوزه عملی»، یعنی «طراحی و اجرای آن‌ها» موفق بوده؛ و در مطرح مباحث از ارزیابی مصادیق مربوطه، و از تجربیات مثبت و منفی خود و دیگران، در خلق آثار هنری، معماری و شهرسازی بهره‌برداری نماید. استاد مباحث مبانی نظری معماری، «استاد علوم انسانی» نیست. استاد درس مبانی نظری معماری، باید خودش «طراح» باشد، «تجربه طراحی» داشته باشد، «کار» ساخته باشد. مرتب از آثار، مصداق بیاورد، بگوید ببینید این مسئله در این کار، این گونه شد. نباید فقط بچه‌ها را در «نظریه» غرق کند. باید بحث‌هایش از (مباحثی مانند) «ارائه نظر، زیبایی‌شناسی، فلسفه هنر، (و در نهایت) سبک هنر» رد شود، و بیاید در «ارزیابی آثار»، و الا هیچ فایده‌ای ندارد، برای «علوم انسانی» خوب است، برای «دانشجوی معماری» خوب نیست.^{۳۱} [ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۶ (از سری دوم):]

* دانشجو می‌تواند با نظر استاد خود مخالف باشد. به‌سادگی ... اما در آزمون کتبی، باید نظرات ارائه‌شده استاد و کلاس را بداند و ارائه نماید. در عین حال، می‌تواند دلایل مخالفت خود را ذکر نماید و نمره کامل آن سؤال را بگیرد. دلیل ندارد دانشجو هم عقیده بشود. غیرممکن است بشود همه دانشجویان را هم عقیده کرد در یک ترم دو یا سه‌واحدی. دانشجو می‌تواند مخالف باشد! همان گونه که در شیمی می‌گوید: «فرمول این»، «این» است، «این» را باید بدانی. بنابراین * دانشجو، «نظرات استاد» را در آزمون کتبی باید جواب بدهد. منتها می‌تواند مخالف باشد. من اگر مخالف باشم، «دلیل» بیاورد، بینم دلیل آورده، نمره‌اش را کامل می‌دهم. [ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۷ (از سری دوم):]

* «ساختار و مراحل دروس میان‌دانشی» نیز باید کامل، و شامل «پنج مرحله از فرایند طراحی» باشد: (مرحله ۱. یعنی) «طرح نظریه زیبایی‌شناسی» (مرحله ۲. یعنی) «طرح نیازهای انسان»، (مرحله ۳. یعنی) «طرح فلسفه و حکمت هنر و بایدها و نبایدهای آن‌ها»، (مرحله ۴. یعنی) «طرح اصول سبک هنری» و (مرحله ۵. یعنی) «راه‌حل‌های اجتهادی آن». [ادامه سخنان مهندس بر روی اسلاید شماره ۸ (از سری دوم):]

* (شرح مرحله ۵): باید از «نظر» بیاید در «سبک» و «اصول» که ما چگونه طراحی کنیم! یک مهندس - مشاور چگونه طراحی کند تا کارش «اسلامی» بشود؟ باید بیاید (در کار) توضیح و تشریح آثار مثبت و منفی قدیم و جدید جهان. باید بتواند «ارزیابی آثار» را به دانشجو یاد بدهد. فقط به دانشجو تحمیل نکند که این طرح خوب است و آن طرح بد است. و در نهایت، ارزیابی و تحلیل آثار قدیم و جدید جهان را باید شامل بشود. این پنج مرحله را باید داشته باشد. (پایان سخنان آقای مهندس نقره‌کار در بخش دوم مناظره)!

سخن پایانی دکتر شکوهی در پایان بخش دوم سخنان مهندس نقره‌کار در مناظره، و درخواست از دکتر علی‌آبادی برای شروع بخش دوم نظرات خویش

آقای دکتر علی‌آبادی، من همین سؤال را از حضرت‌عالی هم دارم: ما به چه می‌گوییم که «این» مثلاً «معماری اسلامی» نیست؟ چه کاری اگر بکنیم «غلط» است؟ با توجه به این حقیقت، محبت کنید ممنون می‌شوم (با ذکر مصداق هم نظرات خود را بفرمایید، متشکرم).

درواقع، سؤال بخش دوم این است که:

- «اسلام» چه نیست؟
- یعنی چه چیزی را می‌توانیم بگوییم: «این دیگر "معماری اسلامی" نیست»؟
- آیا چیزها و مصادیقی [در مقام نمونه برای این معنا (یعنی اسلامی نبودن معماری)] داریم؟
- اصلاً «نبایدها» (به تعبیر پوستری که داریم) چیست؟

صحبت‌های آقای دکتر علی‌آبادی (در بخش دوم از مناظره)

(قبل از ادامه سخن، و پاسخ به این پرسش اخیر حضرت‌عالی، ما ادامه نقل قول یا سخن پیش‌اشاره از فرمایش آقای

جوادی اُمّلی را فراموش کردیم، ایشان می‌فرمایند: اگر آن مهندس کمونیست، در کشوری کمونیستی، (در آزمایشگاه) در آزمایشات مبتنی بر علوم تجربی که انجام می‌دهد، (برای نمونه) تشخیص داد که «دانه‌بندی این خاک، برای احداث سدّ خاکی مناسب است»، این «کلام او»، این «تشخیص او»، «عین کلام خدا»، و «عین دین خدا» است. [این عین صحبت‌های آقای جوادی است، در تلویزیون هم هست، من هم آن را به صورت یک کتاب درآورده‌ام! ۱۹ دقیقه صحبت، راه بنده ۳۰۰-۴۰۰ صفحه در شرح همین این قضیه، اینکه «اسلام چیست و دانشگاه اسلامی» چگونه دانشگاهی هست، (فرازهای برجسته آن را) شرح داده و صحبت کرده‌ام!] ۳۳ باز (در ادامه) می‌فرمایند: و اگر همین دانشمند کمونیست، در کشور کمونیستی، همان که کافر است، مسلمانش را کار نداریم. آقای خانمحمّدی جایش خالی است، می‌گفت: آقای دکتر علی‌آبادی، خدا به غیر از تُرک نیافریده، ما تُرک‌ها می‌دانیم که «تُرک» هستیم، شما فارس‌ها هم «تُرک» هستید، خودتان نمی‌دانید! از نظر من، حرف ایشان خیلی درست است (اما با جزئی تغییر)، اگر بگوییم [«خود خدا»، «سلام» است دیگر] «خدای سلام» به غیر از «سلام» از «او» صادر نمی‌شود. ۳۴ «**الواحد لا یضدّر عنه الا الواحد**» [قاعده عقلی]، چیزی از یک «حقیقت واحد»، «جز خودش» بیرون نمی‌آید. در آن مثال درخت هم (که پیش تر بدان اشاره داشتیم) چیزی به غیر از (جان و جوهر) خودش از آن بیرون نمی‌آید! ۳۵ و لذا در اینکه همین آدم (دوباره) در جای دیگر، ۳۶ تشخیص می‌دهد که خاک (خاک مورد آزمایش بعدی برای احداث سدّ خاکی) مناسب نیست، باید سدّ دوقوسی و بتن آرمه بزنیم. این (حرف و حکم) دوباره، «حکم خدا» و «دین خدا» است، ۳۷ (او «مسلمان» است) خودش نمی‌داند! (از کتاب خدا شاهد آوردم و) گفتم: «... ما یعزّب عن ربک من مثقال ذرّة فی الارض ولا فی السماء...»؛ ۳۸ یعنی «جزء و کل هستی، در مقام (به قول مولانا) "نیستان" (یا "عدم") یا «کارگاه آفرینش و فعالیت خدا»، ۳۸ اصلاً به "وجود" آمده‌اند. ۳۹ «و لا یمكن الفراغ من حکومتک»، ۴۰ «اصلاً» ۴۱ در «دایره امکان»، ۴۲ «شما» ۴۳ ممکن نیست از «دایره حکومت خدا» فرار کنی! ۴۴ آن اتفاقی هم که می‌افتد، (و برای مثال) آن دزد موفق می‌شود، ۴۵ به این دلیل است که آن «نسبت‌ها» را دقیق دارد انجام می‌دهد! ۴۶ حالا اصل عمل خودش خلاف است (حرف دیگری است)، آقایان (دقت فرمایید) ما نمی‌گوییم: این دزدی کاری خوب (و پسندیده) است! ولی دقیقاً «فاعل در دزدی» همان «خدا» است! ۴۷ همان «یک تا خدای (هو علی کل شیء وکیل» ۴۸ است، «والله علی کل شیء شهید» ۴۹ (یعنی) هم دارد می‌بیند؛ هم «یگانه فاعل فعل در هستی»، «خود او» است! ۵۰ «لا حول و لا قوة الا بالله»! ۵۱ تا آنجایی که به شما بگوییم: «معماری سرگین غلتان» هم صددرصد «معماری اسلامی» است، و «معماری الهی» است! «معماری زرافه» و از جمله «معماری انسان»! اولاً باید بدانیم که «سرگین غلتان» هم «انسان» است! ما متأسفانه، الان مشکلمان با «تعریف انسان» است! «انسان»

یعنی چه؟ «انسی» یعنی چه، «جن» یعنی چه؟

«انسی» یعنی «مقام پدیداری». و به «کل هستی» هم، ما (ما پیروان مکتب توحید، ما یکه‌شناسان عالم^{۵۲}) می‌گوییم: «انسان»! به جزئش هم می‌گوییم: «انسان»، به کلش هم می‌گوییم: «انسان»! منتها، این «فرد» به عنوان «آدم»، «بنی آدم»، در حقیقت، «خلاصه...» (می‌گویندش: «کون جامع» «آدم»، «خلاصه همه هستی» است! (به قول معروف) «آنچه خوبان همه دارند، تو یک‌جا داری»! و ... اما در داستان موسی علیه‌السلام، و اینکه (حضرت حق (جل و علی) از او می‌خواهد که) ای موسی، دفعه بعد که می‌آیی به میعادگاه ما (به میعادگاه هم کلامی‌ات با ما در طور سینا) یک کسی را که از خودت پایین تر است، (با خودت) بیاور! ۵۳ موسی علیه‌السلام با خود کلنچار رفت که چه کسی را ببرم؟ آن «فاسق» ۵۴ (یا) را ببرم، آن «فاجر» ۵۵ را ببرم، «آن عرق‌خور» را ببرم، «آن قاتل» را ببرم! ... فلذا: آمد، آمد ... و آمد. تا به لاشه یک سگ مرده در حال اضمحلال کالبدی، یعنی در حال تلاشی رسید (یعنی کالبد سگ هم مدت‌هاست که آنجا افتاده، و دارد تلاشی می‌شود. با خود گفت: «من موسی کلیم‌الله» بالاتر هستیم، یا «این سگ مرده در حال پوسیدن و از بین رفتن»؟ دستار از سر خود باز نمود، و با کراهِت از بوی لاشه، سر آن را به پای سگ زده، آن را یک قدم کشید، و بلافاصله متنبه شده، دستار باز کرد و با دست خالی به میعادگاه آمد! چون تنها به میعادگاه آمد، خطاب رسید که موسی خلاف وعده‌مان عمل نمودی، و کسی را که (از نظر

ارزش وجودی در عالم توحیدی ما) از خودت پایین تر باشد، با خود نیوردی؟! موسی پاسخ داد: نیافتم! خطاب آمد: به عزت و جلال خود سوگند که اگر آن سگ مرده را یک گام دیگر با خود کشیده بودی، از مقام هم کلامی با خود، تو را خلع می نمودم! ولی موسی این معنا را زود فهمید، و از خطای ناشی از غفلت خود بازگشت! چون «موسی کلیم الله»، «عقل» است! «خَرَدِ انسانی» را می گویند «موسی». هریک از پیامبران، یک شأنی از «شأن عقل انسان» هستند. در مقام وجود معنوی «یوسف» مثلاً بحث «تعبیر از ظاهر به باطن» است. «انسان»، این قوه را دارد که بتواند از «ظاهر» به «باطن»، و (متقابلاً) از «باطن» به «ظاهر» سفر کند. و «باطن» را به «ظاهر» بیاورد، و (بالعکس) «ظاهر» را «تحلیل و نقد» کند، «نقد یا جوهر عقلانی و علمی آن» را بکشد بیرون، و به این وسیله به «آسمان» برود (یعنی به «عالم و اندیشه» برتر و حاکم بر هستی «برود»)! فرق نمی کند. اما «نسبت موجودات» («برتر بودن و یا فروتر و بی ارزش یا کم ارزش بودن موجودات نسبت به هم») در عالم توحید چگونه است؟! «قضیه آن مورچه را یادتان نرود! فریاد زد: آهای مورچه ها بروید در لانه هاتان: «يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنِكُمْ لَّا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» گفت: این ها خیال می کنند خودشان چون هیکل شان گنده است، مهم تر و بزرگ تر هستند! این ها «شعور» ندارند! «شعور» ندارند؛ یعنی «باریک بینی» ندارند! نمی دانند که «بزرگی» به «عقل» است، نه به سال! یا به هیکل! حتی «کووید» - ۱۹ هم، (منحوس که نیست، هیچ، بلکه «آن» هم «آیت خداوند» است! و چه در مهندسی نظام وجودی، و چه در هندسه عملکردی) هیچ گونه «غیریت»ی غیر از «فاعلیت حق» ندارد! «بیده مَلَكُوتِ كُلِّ شَيْءٍ»!^{۶۱}

«مدیریت امور جزء و کل ... «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می گویی تو!^{۶۱} «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می گویی تو! «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» می گویی تو!^{۶۲} «إِنِ اللَّهُ بَالِغُ أَمْرِهِ» می گویی تو!^{۶۱} «وَأَلِيهِ الْمَصِيرُ»،^{۶۱} «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»،^{۶۲} «إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»،^{۶۳} «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ...^{۶۴} در یک شعری (از سروده های عرفانی خودم) من گفته ام:

«أَوَّلُ كَوَچِه»، «خُدَا» بود، «قَد و اندازه هر راه»، «از خُدَا تا به خُدَا» بود
«أَخِرُ كَوَچِه»، «خُدَا» بود،

یک کتاب سه جلدی هم دارم (با عنوان مشترک): «تا خدای همراه با خدای»! اصلاً لحظه ای ...^{۶۵} ...! این بیت (پس اشاره) از شعر من را برده بودند، نزد جناب دکتر دینانی خوانده بودند:

نه «تو» دوری ز «من» و، نی ز توام هرگز دور!
«وَصِلْ بِي هَجْرَ تَوْ» آورده به «دیدار» مرا

ایشان (در مقام عکس العمل) قریب به این مضمون، فرموده بودند: هرچه که تابه حال گفته ام، همه اش در این یک بیت (به صورت خلاصه شده) آمده است!

«وَصِلْ بِي هَجْرَ تَوْ»! آدم «خیال» کرد شیطان وسوسه اش کرد، («خپال کرد! دقت کنید! «می خواهد تو را از بهشت بیرون کند»!) (بنده خدا» ای که جزء و کلا بند به خدا و هم آغوش با او بی - «مانند هم آغوش شدن و بودن نور با ظلمت در ایجاد سایه») - تو از «بهشت» (تو از «بهشت یا جنت، و یا فضای پوشیده بودن با نور مطلق و فراگیرنده او») «بیرون شدنی» نیستی، ای «انسان»! اصلاً «معیت تو» [«معیت تو با او»: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^{۶۷} «معیتی بالذات انفصال ناپذیرنده» است! چرا که] اصلاً «معیت تو با خدا، با سلام»، (یعنی «هم آغوشی ات با بهشت آفرین») «تو» را کرده «دارالسلام» (تو را کرده «خود بهشت بهشت آفرین»! در همین شعر (شعری که تصویر آن را هم اینک بر پرده نمایش ملاحظه می فرمایید) هم می گویم:

بهتر از خواهم دهم شرح «این کلام» هر «وجودی» هست خود «دارالسلام»

و «دار» (یادمان باشد در اصل وجودی و معنوی خود) به معنی «خانه» نیست! «دار»، «محیط دورگونه ای» است، یا «دایره گونه» ای است که «مرکز»ش، که به جزء و کل نقاط روی دور، «هستی» می دهد، و به آن ها «بقا» می دهد، «سلام» است! و «سلام»، «خود خود خودش» است! و «یکی از سرشاخه های بالایی» هم هست «...، الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِمِّنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ، ...»، دوباره (و در ادامه): «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ

مطالعات معماری ایران
دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۲۴ - پاییز و زمستان ۱۴۰۲
۲۸۲

الْبَارِئُ الْمَصَوِّرُ!^{۶۸}

فرصت نیست! من اول که آقای نقره کار دارد صحبت می کند، می گویم: خیلی صحبت کرد، خیلی صحبت کرد! بعد خودم که صحبت می کنم، وقت تمام شد، آقا وقت تمام شد! واقعاً برایم خیلی سخت است! در هر صورت امام علی علیه السلام می گوید، ما که از خودمان نمی گوئیم، به قول ایشان باید مستند حرف بزنیم دیگر. شما هم از هر حرف من سند بخواهید!

از هر بیت از ابیات از سروده های من سند بخواهید! اصلاً بابت ذره به ذره آن ها، دلیل و جوهر معنوی و عقلی طلب کنید:

این جهان، «کل» است و تو «جزء»ی از آن گر «بقا» خواهی تو، این دفتر^{۶۹} بخوان:
گر که «هستی» هست و گر «سبز و به پا»ست جزء و کُلش «و فوق میزان» و «به جا»ست

یا این بیت که از حکیم است:

جهان، چون «چشم و خط و خال و ابرو»ست که «هر عضوی» به «جای خویش» نیک^{۷۰} است
اگر «یک ذره» را برگیری از «جای»، «خلل» یابد همه «عالم»، سراپای

* پس، آقایان به پیر، به پیغمبر، «موتور بنز»، صددرصد، هزار درصد، «اسلامی» است! والله «اسلامی» است! و «پراید» را، اگر همه اش را هم با آیات قرآن بنویسید، «اسلامی» نیست! «ضد اسلامی» است! «ضد اسلام» است، بدجوری هم «ضد اسلامی» است!^{۷۱} طرف (بر روی شیشه عقب ماشین خود) زده بود: «وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ ...»، بعد ...! بزرگ هم نوشته بود: «فدايت شوم حسين جان»! بعد ... لای می کشید در بزرگراه فیروزکوه! رسیدم به او؛ گفتم: احمق! «حسین» همان «عقل» است، که تو هزار بار «این حسین» را زیر گرفتی! هزار بار از «او» گذر کردی!^{۷۲} موقعی که داشتی لای می کشیدی! «حسین» هم («آن») است! فدای چه می خواهی بشوی؟! «حسین»، همون هست دیگر («حسین») «عقل» است دیگر! (علی علیه السلام را پرسیدند: «مَا الْإِنْسَانُ؟» فرمودند: «الْإِنْسَانُ عَقْلٌ وَ صُورَةٌ فَمَنْ أَخْطَأَ الْعَقْلَ وَ لَزِمَتْهُ الصُّورَةُ لَمْ يَكُنْ كَامِلًا وَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ لَا رُوحَ فِيهِ»!^{۷۳}

این اصلاً «انسان» نیست! اصلاً «انسان» نیست!

* بنابراین «درخت و چوب و سنگ و حیوان و انسان»، همه شان (در ذات و آفرینش و ...)، «یکی» هستند!^{۷۴} خود امام علی می گویند: ... گر نیک بنگری و ژرف بیندیشی، و راه های گوناگون اندیشه ات را، «مذاهب فکرک»، تا به نهایت بییمایی (معمارها و مهندس ها خوب دقت کنند)، «تو» را جز بر «این حقیقت واحد» رهنمون نمی گردند که «فَاطِرُ النَّخْلَةِ» («درخت نخل با قدر و قامتی ۱۸-۲۰ متری»)، هُوَ «فَاطِرُ النَّمْلَةِ» («مورچه ۲ میلی متری»)^{۷۵} «یکی» است («آفریننده شان»)!
بعد می گوید: «... وَ مَا الْجَلِيلُ وَ اللَّطِيفُ وَ الثَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً»!^{۷۶}

«خَلْق» را هم که گفتم: «مقام پدیداری خودش» بود! چرا؟ چرا «یکی» هست؟

* پاسخ: اینجا می آیم (و می رسیم) به «حکم و اندازه سلام»، و «جایگاه سلام» (و اسم های دیگر: «عدل و عادل» و «مفصل» و «مرتب» و «مُرکب» و «مُصوِّر» و «خالق» و «باری» و «...»، «این ها» همه می آیند^{۷۷} (آن هم، همه شان باهم می آیند و مشغول کار می شوند، و ...، درحقیقت، جایگاهشان مشخص می شود!) چرا؟ (چرا این چنین است؟!)

* پاسخ: «لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ»! (امام علیه السلام پاسخ را می فرمایند:)

برای اینکه در «ساختمان بدن مورچه» که نگاه می کنی، «قاعده مفصل بندی» در همه جای آن رعایت شده، در آن نخل هم ...! اصلاً آن، نبات است، این حیوان است، آن ۱۸ متر است، این ۲ میلی متر است (در ظاهر، این ها هیچ ربطی به هم ندارند)!

* پاسخ دیگر از (امام علیه السلام): «وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ»! «اختلاف» یعنی «بی درپی آمدن اجزای یک نظام ترکیب مند و مختلف الاجزاء، و مرتب یا ضرورت رتبه مند بودن آن ها»! از کجا شروع می شود؟ از «ریشه»، ...، به کجا می رود؟، به کجا می رسد (به کدام جای و جایگاه قدمند و ... و هم کنار و هم کار با دیگران)؟!
۲۸۳

* این «اصول»ی هستند که شما باید یادتان باشد: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ!» این «اسمها»، «لفظاً» نیستند، به قول امام علی! اینها «عقل فعال» اند!^{۷۸} و «سلام» یک چنین مقامی دارد. که الان من فرصتش را متأسفانه ندارم، داستان خیلی بالاست! اما در اینکه «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»،^{۷۹} «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ»،^{۸۰} «وَالِيهِ الْمَصِيرُ»،^{۸۱} «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»!^{۸۲} من خیلی (در پاسخ به سخنان جناب مهندس نقره‌کار) مطالب را نوشتم، ولی فرصت نیست! در اینکه بدانید اگر شما یک ذره خودتان را (حتی) از «خَرَكِ خَاكِي» بزرگ‌تر و یا کمتر از «كُلِّ هَسْتِي» بدانید، بخته‌اید! چون در «توحید»، «نسبت همه موجودات هستی، نسبت همه خلق با حق»، هم‌مانند و هم‌اندازه با «نسبت نقطه‌های روی دایره، با مرکز دایره» است! و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که از آن حیوان، یا خاک زیر کفش، مقامش بالاتر است!

* و اگر تصور کنید که ...! اگر این چنین «نگاهی به هستی»، برای مهندسی ما پیدا بشود، آیا دیگر طغیان و عصیان از اندازه‌ها و اندازه‌مندی‌های حاکم بر هستی، ممکن هست؟! یعنی کسی به خودش این اجازه را می‌دهد که این‌ها را نبیند، و رعایت نکند آن‌ها را؟! والسلام.

سخن پایانی دکتر شکوهی در پایان بخش دوم مناظره، و شروع بخش سوم

آقای دکتر علی‌آبادی گفتند که [در شرح این «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» [از قرآن کریم] فرمودند که آن دزد «نیت»ش درست نبوده، گرچه «عمل»ش خارج از «قاعده توحید فاعلی خداوند» نیست، منتها نیت و سعی که می‌کند، مسئله است.

آقای مهندس نقره‌کار همین را در چارچوب مفهوم «علت فاعلی و غایی» توضیح دادند؛ یعنی متخصص‌های خارج از جهان اسلام، درست است که روی «علت صوری کار می‌کنند در علوم اثباتی، ولی روی «علت غایی» کار نمی‌کنند. شاید این بشود «تناظری» باشد در بحث‌ها. تأکید هر دو بزرگوار روی «عقل» است، اینکه هر دو بزرگوار به «علوم تجربی» قائل هستند، و معتقدند که «علوم تجربی» باید محترم شمرده بشود، و خارج از «اسلام» نیست، و «اسلام» هم این‌ها را محترم می‌شناسد، و تا زمانی که نقض نشوند، «دینی» هم هستند؛ این‌ها قابل استفاده است! ما بخش سوم را داریم، در حد ۷ دقیقه برای هر سخنران؛ بعد اگر فرصت کوتاه و محدودی داشته باشیم، با عرض معذرت از همه بزرگواران، برای پرسش و پاسخ، زمان ممکن است کمتر باشد.

سؤال بخش سوم این است:

• آقای مهندس نقره‌کار، یک کمی مصداقی‌تر اگر بتوانید ...، چون ما، بالاخره: فیلسوف که نیستیم، (البته شما هستی!) ولی ما دانشجوی‌های شما، دانشجوی‌های معماری و شهرسازی و این‌ها ... هستیم، می‌خواهیم بفهمیم که این‌ها را (این مطالب را) اگر بخواهیم تبدیلش کنیم به ساختمان، تبدیلش کنیم به خیابان، تبدیل کنیم به محله، از کجا باید شروع کنیم؟

بخش سوم از صحبت‌های آقای مهندس نقره‌کار

من دوست داشتم که دوستان نقد کنند، و بحث گفتمانی‌ای باشد! در این جلسه ...، الحمدالله فرهیختگانی که در جلسه هستند، و اساتید محترم ...! منتها یک بحث‌های اولیه‌ای ست طبیعتاً باید بحث کرد. منتها آقای دکتر علی‌آبادی، مدام می‌روند در «توحید»، آقا ما معمار هستیم. ما با چوب، سنگ، بتن، آهن، و انسان، نیازهای مادی و نیازهای معنوی انسان‌ها سروکار داریم. تمام فرمایشات شما قبول. همه موجودات، «یک رابطه انفعالی دارند، نسبت به حقیقت هستی». من نمی‌گویم «نقطه روی دایره». «نه!» «خورشید است و شعاع‌هایش». این شعاع‌ها هرچه دورتر می‌شوند، «کم‌رنگ‌تر» می‌شوند.^{۸۳} این می‌شود «مراتب وجود». بیابید «مراتب وجود» را باهم «مقایسه» کنیم!^{۸۴} آیا «زهر هلاهل» با «آن نوشابه‌هایی» که بنده و شما دوست داریم و می‌خوریم، «یکی» است؟! بله؛ «این‌ها» «نسبت به خداوند»، هر دو «موجود»ند. «تیش عقرب» نه از «زه کین» است، «وسیله دفاعی» اش است، برای خودش، خیلی هم

خوب است». اما «نیش عقرب» در رابطه با بنده، یکی است با «آب گوارا»؟^{۸۵} آقا، من «انسان»م، «روابط موجودات باهم»، «یک مسئله دیگر» است! «معماری» یعنی «این»؛ یعنی «روابط موجودات باهم». هی ما می‌رویم تو «توحید». «این» برای «علوم انسانی»ست! ما باید بیاییم توی «معماری» و وارد...! «آهن» یک مسئله است، «خاک» یک مسئله دیگر است، «مقاومت»ش فرق می‌کند. منبعی که می‌آوریم...! منابع را «کامل» بیاوریم.^{۸۶} حضرت آیت‌الله جوادی آملی می‌گویند: «علوم تجربی»، «علم» هست، «استقرای عقلی»ست. درست است. اما «ناقص» است.^{۸۷} خُب، «این ناقص بودن»ش را بفهمیم. «علم تجربی»، «ناقص» است. از «ماده و صورت» صحبت می‌کند؛ نمی‌گوید این ماده و صورت را چگونه بهره‌برداری کن، در خدمت چه کسی بگذار، «بمب اتمی» می‌سازی، بزن روی سر مردم! یا نه...، از این «اتم» استفاده کن و «سرطان‌ها» را اصلاح کن. اینجایش «مهم» است! این «علم و عالم» در مقابل خداوند، «یکی» است؟! خُب، «چطور یکی است؟!»، «انسان»، «متعهد و مسئول» است. «علم»ت را در مقابل چه کسی می‌گذاری؟ اگر در مقابل ظالم می‌گذاری، در تمام گناهان او، شریک هستی. اینجا «اسلام» وارد می‌شود. بعد ما می‌گوییم «علم فیزیک و شیمی» هر جا باشد «علم خدا»ست. بله؛ در رابطه با خداوند، «ماده و صورت»یست که «جبراً»، «این گونه» خلق شده‌اند. اما من «چگونه» استفاده می‌کنم؟ این یک «امر انسانی»ست، و «خیر» و «شر» دارد، «حلال و حرام» دارد، اگر این نباشد، پس «آزادی انسان» چه می‌شود؟ اگر «همه چیز خیر است»، هر کس، هر کجا، هر کاری می‌کند «خیر» است؛ پس «آزادی انسان»، «جزا و پاداش» و... کجا می‌شود؟! این (اصلاً) کاملاً درست نیست.^{۸۸}

بعد، باز، آن مثال سگی که زند به حضرت موسی، ببینید...! بیایید درست تفسیر کنیم! (خدا) می‌گوید برو یک موجودی را پیدا کن که «بیخودی خلق شده». هیچ موجودی بیخودی خلق نشده. بنابراین حضرت موسی درست می‌فرمایند، خلق نشده. اما «آن سگ ولگرد» با «پیامبر اکرم» یکی هست؟! (در اینجا، با خنده، و با حالتی تمسخرکنان فرمودند) «هیچ عقل سالمی می‌تواند "این" را بپذیرد؟! بنابراین ما توجه داشته باشیم. یکی «رابطه موجودات است با خداوند»، این «توحید» است. همه فرمایشاتی که می‌کنند در این زمینه «درست» است. اما یکی «رابطه انسان‌ها باهم»، و «رابطه خودشان با خدا»ست، که «وابسته است به ایمان و عمل صالح»ش مخصوصاً، هم «خودسازی»، هم «جامعه‌سازی». تازه، «ایمان و عمل» هم کافی نیست. «وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ»!^{۸۹} من بیشتر دوست دارم دوستان سؤال بکنند، استفاده کنیم. (پایان سخنان مهندس نقره‌کار در بخش سوّم مناظره).

سخن دکتر شکوهی به دنبال سخنان پایانی آقای مهندس نقره‌کار در بخش سوّم مناظره، و شروع بخش سوّم سخنان دکتر علی‌آبادی

آقای دکتر علی‌آبادی، شما فرمودید که «بنز»، «اسلامی» هست، و «پراید» (مثلاً) «اسلامی» نیست. خُب، این مثال... خیلی این مثال برای من خیلی روشن‌تر بود. برایم روشن می‌شود که به چه چیزی می‌گوییم «اسلامی» و به چه می‌گوییم اسلامی نیست. در «معماری» مثالش چیست؟ ما مثالی داریم که بگوییم این «معماری اسلامی» است، این «معماری اسلامی» نیست؟! این را می‌توانید به‌عنوان نمونه، با مصداق مشخص کنید؟!

بخش سوّم از صحبت‌های آقای دکتر علی‌آبادی

من خواهش از جناب آقای نقره‌کار این است که توهین نکنند. خودشان این‌گونه ما را محکوم نکنند. در این فرصت، آقا ایشان همین‌جوری دارد حرف می‌زند، فلان است. صحبت‌های آقای جوادی را «چیز» کرده. من صحبت‌های آقای جوادی را او به او پیاده کرده‌ام، و نزدیک شش ماه روی آن کار کردم. می‌گویم یک کتاب ۳۵۰ صفحه‌ای درست کرده‌ام از آن. و کاملاً مطمئنم که اصلاً آنجا نمی‌گوید: «برو دنبال کسی بگرد که بی‌هدف خلق شده باشد!» بلکه می‌گوید: «کسی که از تو پایین‌تر باشد!» موسی دنبال کسی بگرد که از تو پایین‌تر باشد! خواهش می‌کنم توهین نکنید. و نتیجه‌گیری نیز، چون نتیجه‌ها را هم ناقص می‌گویند و... خُب، دلیل بیاور برای حرف‌هایی که اینجا می‌زنی! من هم دانه به دانه برای تمام صحبت‌هایم، دلیل و سند علمی می‌آورم و می‌گویم که شما علمی صحبت نمی‌کنید! هیچ کدام

از حرف‌های سند ندارد، از خودت درست کرده‌ای: «حکمت نظری، حکمت عملی»، «بالا - پایین» و ... همه این‌ها را می‌توانم بگویم! هزار بار داری همین را تکرار می‌کنی این طرف و آن طرف! و این‌ها را از هم «جدا» می‌کنی! «بالا و پایین» می‌کنی، «این طرفش می‌کنی، آن طرفش می‌کنی!»! درحالی که «عمل»، اصلاً «بدون ریشه علم» (یعنی بدون ریشه‌مندی در علم، و استفاده جوهرین و عملکردی و ...) اصلاً «عمل» نیست! «عمل» درحقیقت ... «عالم»، «عَلِمَ علم» است، و «عِلْم» هم «عَلِمَ ذات» است! حالا به نسبت، آمده‌اند مرتبه به مرتبه آمده‌اند پایین!

می‌پرسند چگونه این‌ها «اسلامی» می‌شوند؟! (برای مثال) «مسجد دانشگاه علم و صنعت» (که نتیجه «معماری هنرمندان» جناب مهندس نقره‌کار و دوستان و همکاران خدم ایشان» است!)، «یک عمل بسیار بسیار، و صددرصد، ضد اسلامی» است! (می‌توانید از بنده بپرسید): چرا؟! آقا جان، دلیل شما چیست؟!

*** پاسخ بنده: چون «یکی از اسم‌های خدا»، «خیر» است (که در مقام «اسم» به معنی «فایده‌مند»، و در مقام «اسم فاعل» به معنی «کسی که مطلقاً از او عمل بی‌فایده سر نمی‌زند» می‌باشد). و «لغو» را (یعنی «عمل بی‌فایده» را) خداوند «باطل» می‌داند: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»^{۹۰}: «مؤمنین کسانی هستند که از "عمل بیهوده" پرهیز می‌کنند، اعراض می‌کنند! [بدین معنا که در کار خداوند، یعنی استاد و مرتبی ما معماران، «عمل لغو» یا «بی‌فایده» که وجود ندارد، هیچ! بلکه او، «موضوعات و موجودات و اشیا و مواد حتی زیان‌آور» نیز در بستر «عمل صرافتی، یا تغییر حال و صورت و مکان قرارگیری یک چیز یا ماده زیادی و بی‌فایده و حتی زیان‌آور برای آن مقام و مکان»، آن‌ها را تبدیل به «اشیا و موادی صددرصد لازم و بافایده و بلکه ضروری برای مقام و مکانی دیگر» تبدیل می‌نماید و مورد استفاده قرار می‌دهد! و بدیهی است که ما معماران مسلمان نیز وظیفه داریم از او و اخلاق علمی و مَنَشِ او در مهندسی و معماری زمین پیروی نماییم!

برای مثال، این زلف‌های زیبایی که این دکتر ما (که الان مقابل من نشسته، و دو فرقی هم کرده، و خیلی هم خوشگل است، من کچلم، ندارم، و به ایشان واقعاً غبطه می‌خورم!) این ابروهایی که می‌شود «محراب عبادت یار»؛ این مژه‌هایی که همچون تیری بر دل عاشق بیچاره می‌نشیند؛ این ناخن‌هایی که ... (گفته بودند علی‌آبادی گفته: خانم‌ها دست‌هایشان را بگذارند، ببینم کدامشان لاک زده‌اند!) این ناخن‌هایی که هر کدام تابلوهای مینیاتور می‌شود، این ناخن، این اشک چشم، این عَرَق و ...، به فرمایش امام صادق، این‌ها «فضولات بدن» اند! و این «سیستم دفع فاضلاب بدن انسانی» است، که می‌آید می‌شود «مژه»؛ می‌آید می‌شود «مو»؛ و بعد «گوناگونی» اش هم ... (که قضیه مهم‌تر دیگری است)، «گوناگونی هویت‌ها و شخصیت‌ها» را تعریف می‌کند. و «ناخن‌ها»، «سرپنجه‌ها را قوی می‌کنند»، و هر کدام ... (مثلاً) «اشک چشم» باعث «شست‌وشو و واکس‌زدن چشم» است. و «عَرَق» و «هرچیز دیگری ...» که شما هم می‌دانید، «موی داخل بینی»، «موی داخل گوش»، و «موها، در هر جایی که مو دارد»، و هر جایی که مو ندارد ...! ولی این‌ها، تماماً «فضولات دخل بدن» و «بیماری‌زا» هستند، حتی (عدم رشد کافی آن‌ها در سال‌های پایانی عمر که) باعث زودتر شدن وقوع مرگ نیز می‌شود! چون «کید» که خوب کار نکند، این‌ها را نتواند (جداسازی، و دسته‌بندی و ... و) بیرون بیاورد!

(درحالی که) شما (در مهندسی پوشش داخلی سقف مسجد دانشگاه خودمان) آمده‌ای «سقف دال بتنی» را، از زیر یک «اَقْل مَنَقَل» می (یک بَرَك دوزک» می؛ یک «اضافاتِ صوری و بی‌ریشه یا بی‌فایده‌ای») برایش درست کرده‌ای، از بالا هم، یک «کلاه» (آن هم یک «کلاه دروغین و بازم بی‌فایده») درست کرده‌ای، گذاشته‌ای بالایش!

به چه دلیلی اصلاً تو «گنبد» را «اسلامی» می‌دانی؟! به چه دلیلی تو «مناره» را «اسلامی» می‌دانی (و در هر مسجدی که ساخته‌ای، چندتا آورده‌ای)؟! ما که هرچه خوانده‌ایم (در منابع اصیل و معتبر)، «مناره» جایگاهی ندارد! هیچ‌گونه جایگاهی «مناره» در «اسلام» ندارد، در «معماری اسلامی» ندارد! و علیه آن هم امام علی علیه‌السلام (در معانی الاخبار از صدوق آل محمد)، در من لا یحضره الفقیه، در معتبرترین کتاب‌ها (در اُمالی صدوق، ... در ...) داریم که «مَرَّ عَلَی مَنَارَةٍ طَوِيلَةٍ فَأَمَرَ بِهَدْمِهَا، ثُمَّ قَالَ "لَا تَرْفَعُ الْمَنَارَةَ إِلَّا مَعَ سَطْحِ الْمَسْجِدِ!"^{۹۱}!

* اصلاً (یعنی از ریشه و اساس)، «مزخرف شدن مسجد»، «فعلی نابایسته و ناشایسته» است.^{۹۲} اینکه امام علی می‌گوید: چرا «کعبه» این شکلی شد؟! چرا «کعبه»^{۹۳} در «بدترین شرایط آب‌وهوایی»، از «پست‌ترین سنگ‌ها» درست شد؟ چرا در ساده‌ترین شکل‌ها، شکل گرفت؟! اگر می‌خواست می‌توانست آن را از زمرّد و زبرجد بیافریند! می‌توانست آن را در کنار چشمه‌سارها و فضاهای خوش آب‌وهوا بیافریند! چرا خانه‌اش را در اینجا و به «این شکل» ساخت؟!^{۹۴}

*** (دلیل:) تا «قصدکننده این خانه» را هدفی جز «او» نباشد!^{۹۵} شخص پیامبر (که درود خدا بر او و هم‌فکران پاک‌دل و پاک‌نهادش همیشه برقرار باد) هم نگذاشت حتی «سقف» برای مسجدش بزنند! حتی «سقف» هم نگذاشت!^{۹۶} درحالی‌که این شخص (یعنی رسول خداوند ص، بر روم و ایران باستان) در زمانی «پیروز» شد^{۹۷} که روم و ایران، بالاترین (و باشکوه‌ترین) معماری‌ها را داشتند و می‌توانستند از آنجا نماینده بیاورند، معمار بیاورند و بسازند!^{۹۸} حالا (در ادامه می‌فرماید):

«... و حُتِيتِ الْمَصَاحِفُ وَ زُخِرَتِ الْمَسَاجِدُ وَ طُوِلَتِ الْمَنَارَةُ، وَ ... وَ ... وَ ...»!^{۹۹}

این‌ها را زمانی امام علی علیه‌السلام دارد می‌گوید که «أَخْرَازَ الزَّمَانَ» را وصف می‌کند و می‌گوید: «زمان خروج دجال» این‌گونه است. همان زمانی که می‌گوید: «مردها به مردها اکتفا می‌کنند، و زن‌ها به زن‌ها». همان جایی که می‌گوید: «مردها به زن‌ها شبیه می‌شوند، و زن‌ها خودشان را شبیه مردها می‌کنند» و «...»! همه‌اش «منفی» است! (یعنی زمانی که همه چیز از هنجار بایستگی و شایستگی خودش خارج گشته و چپ‌رو می‌شود)! اینجا (یعنی در ارتباط با بحث جاری ما) هم می‌گوید: «وَ طُوِلَتِ الْمَنَارَةُ، ... وَ زُخِرَتِ الْمَسَاجِدُ!» این چیست که تو آقا...؟!^{۱۰۰}

آقا، ...، بله! من الان می‌گویم به‌عنوان یک معمار می‌گویم، (پاسخ بایسته و شایسته به این بحث این است): خود «کاربندی» به‌علت هندسه، به‌دلیل آنکه «یک سیستم سازه‌ای مرکب و سلام‌محور» است، که می‌تواند با کمترین مصالح، ۵۰۰ متر، ۱۰۰۰ متر دهانه را، با کمترین مصالح (به شایسته‌ترین وجه) پوشش بدهد؛ به‌علت «قدرت تحلیل بار»ی که در هندسه این فرم وجود دارد، این «قدرت تحلیل کردن و بُردن حال و هندسه بار از افقی به عمودی، و تحلیلش و مستهلک کردنش، و انتقال دادنش به این ستون»، این «اسلامی» است به «این دلیل، یعنی سلام‌محوری، یا به بیانی تعامل متکامل اجزا!» چون یکی از اسم‌های خدا، «جمیل» است. و گفتیم «جمیل» به‌معنی «زیبا» (به آن مفهوم عامیانه و «شهره در افواه») نیست! «جامل، جمله، مجمل، اجمال» (همه از یک ریشه‌اند، و از آن ریشه پایه می‌گیرند، و بر مبنای آن ریشه به وجود می‌آیند و معنا می‌دهند!) یعنی «همیشه و همه‌جا و در هر حال و فعل و فعالیت، هندسه‌اش بایستی به حد کفایت و در خلاصه‌ترین صورت ممکنه باید باشد»!^{۱۰۱} هیچ‌گونه نقطه اضافی و چیز غیرضروری و بی‌فایده‌ای نباید در آن باشد!

*** بله، شما اگر که آن سقف بالایی، آن دال بتنی را نداشت مثلاً، شما می‌خواستی برای مسجد سقف بزنی، ... این مدل سقف‌زنی به چیز خوبی می‌توانست باشد...! ولی اینکه «سقف صاف باشد، یا افقی باشد، یا به قول معروف، شیب‌دار باشد؛ هر جایی ... (به تناسب موضع و ... موقع و ... و حکم عقل و عدل، یک نوع سقف خاص و مناسب به‌دلیل نیاز و یک چیز خاص و مناسب برای آنجاست!) «عدل» همین است! «عادل و عاقل» همین است! هر شکلی را، هر فرمی را متناسب با جای خودش استفاده می‌کند، و این می‌شود «اسلام و اسلامی»! ولی حق ندارد که یک کار بیهوده‌ای را ... (انجام بدهد)! آخر این گنبد (این گنبد دروغینی که شما آن بالا گذاشته‌ای، به چه دردی می‌خورد، چه دردی را دوا می‌کند؟! چه کار می‌خواهد بکند؟! (ممکن است بفرمایید) آقا...! (برای مثال پاسخ می‌دهند) می‌خواهد یادمان بیاورد خدا را!^{۱۰۲} اتفاقاً امام حسین علیه‌السلام، در دعای عظیم و عزیز عرفه می‌گوید: «إِلَهِي تَرَدَدِي فِي الْأَثَارِ يَوْجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ»!^{۱۰۳} اصلاً خود تو آن قدر به من نزدیک هستی که ... (درست است که این‌ها آیات و نمادهای تو هستند، ولی) توجه من به آیات تو، باعث می‌شود که من از خود تو، که با من هستی و در آغوشم

هستی، غافل و حداقل کم‌بهره‌تر بشوم!

یک عاشق نفهمی، بالاخره (پس از سال‌ها دوری از محبوب و معشوق) به وصال معشوقش رسید. یک عکس کهنه‌ای که داده بود برایش کشیده بودند، خیلی هم پوسیده بود، مدام می‌گفت: «بین، بین من با عکس تو چه عشق‌بازی می‌کردم و ...! گفت: خفه شو، بگذار کنار! من الان با توام، بگذار کنار عکس را! «خود من» با «تو» هستم! بگذار کنار عکس را! من با توام! حسین علیه‌السلام می‌گوید که «إِلَهِي تَرَدَدِي فِي الْأَثَارِ يَوْجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ!»^{۱۰۴} اگر می‌خواهی بگویی «این مناره و گنبد دارند خدا را نشان می‌دهند»، که خود امام حسین در دعای شریف عرفه می‌گوید: اصلاً (یعنی در ریشه و بنیاد و اساس) چیزی به غیر از تو «ظهور» ندارد، (أَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ)^{۱۰۵} که من بخواهم این را دلیل ظاهر کردن تو، دلیل اشاره کردن به تو بگویم! آنجایی که (آن شاعر حکیم و عارف لطیف‌طبع) می‌گوید:

کی رفته‌ای ز دل، که تمنا کنم تو را! گم ناشدی تو که پیدا کنم تو را
غایب نگشته‌ای که شوم طالب حضور غیبت نکرده‌ای که هویدا کنم تو را
در صدهزار پرده برون آمدی به حسن با صدهزار دیده تماشا کنم تو را

این‌ها (این ابیات و مانند این‌ها) هم‌هانش «تفسیر دعای شریف عرفه» است! در «بحث معرفت حق» هم ما چیزی بالاتر از «دعای عرفه سیدالشهدا علیه‌السلام» نداریم! اگر کسی می‌خواهد برود حج، پنج سال حداقل دعای شریف عرفه را (مطالعه کند و بفهمد، تحلیل کند) کلمه به کلمه و فراز به فراز آن را! (این دعا) «دعای معرفت» است^{۱۰۶} و «عبادت» هم یعنی چه؟ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»،^{۱۰۷} همه مفسرین در تفسیر فراز «لِيَعْبُدُونِ» می‌گویند: «او ليعرفون!» (یعنی اینکه «عبادت» در مقام «هدف آفرینش» مورد توجه قرار گرفته و بیان شده، و «عبادت» یعنی «عقل‌مداری!» «عبادت» یعنی «تفکر»؛ «عبادت» یعنی «تعقل»! «عبادت» یعنی «شناخت حق»؛ و این «عقل»، «اصلی‌ترین و اساسی‌ترین راه‌نماینده و راه‌بلد» است که «راه» را به شما نشان می‌دهد! و تا «خود خود خود» به قول معروف، سدره‌المنتهی» شما را می‌برد، تا «دم درب حرم‌خانه»! از آنجا به بدش، تو هستی و خدای خانه و محبوب، تو از عقل هم بالاتر هستی!

حالا زمان برای پرداختن بیشتر به بحث نیست که «حدیث کساء» را مطرح کنیم * و «جایگاه عالی انسان» را در آن خبر دهیم! * و «هندسه نسبتش را دوباره با خود خدا» بگوییم! * و اینکه «محبت» اصلاً یعنی چه؟! دوباره همین * تفاوت «محبت» با «عشق» * تفاوت «تفکر، تعقل، تفقه، و بعد، تخیل و ... و تصور» باهم، ... این‌ها چگونه می‌شود؟ * و اینکه «معمارها» هم باید «فقیه» داشته باشند [براساس آیه شریفه «فَلَوْلَا نَفْرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»^{۱۰۸} از قرآن کریم]! بلکه باید (از هر فرقه‌ای از جامعه) ... (فقیه باشند)؛ * که دوباره «طایفه» یعنی «طوف کنند، طواف‌کننده حول یک مرکز»، از هر فرقه‌ای باید (یک «طایفه» ای) «فقیه» باشند * و (با توجه به این دامنه گسترده و سربه‌سر آکنده از وجوه متکثر و مختلف وجوه مختلف علم و فناوری و ...) هرگز یک نفر نمی‌تواند به این مهم پردازد! بلکه همه باید «فقیه» باشند (حداقل «طایفه‌ای و گروهی با هندسه‌ای دور‌گونه و گردنده بر مدار مرکز» از هر فرقه‌ای از جامعه یا جوامع، بایستی به انجام و تحقق این مهم پردازند)!

سخن پایانی دکتر شکوهی در پایان بخش سوّم مناظره، و شروع بخش پایانی

ممنون و متشکر. من راستش سیر نمی‌شوم، علاقه دارم به این بحث‌ها، سه ساعت دیگر بنشینیم هم، مشتاقم، خیلی بحث خوبی شکل گرفته، مورد استفاده بود برای کسانی که بخواهند «يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» باشند! در خدمت شما عزیزان هستیم، هر کدام از عزیزان، فرمایشی، سؤالی، نکته‌ای دارند از هر کدام از دو بزرگوار استفاده می‌کنیم.

بخش پایانی مناظره: پرسش‌ها و پاسخ‌ها و پیشنهادها آقای دکتر خیرالدین

***** بسم الله الرحمن الرحيم: تشکر می‌کنم، از سخنان هر دو بزرگوار استفاده کردیم. خواستم یک پیشنهادی بکنم. بسیار بهره بردیم از این جلسه. فکر می‌کنم همه حُضار هم، در واقع، همین بهره‌وری و نظر را داشته باشند... پیشنهادی داشتیم، و آن اینکه حالا که بحث شروع شده و محتوای اصلی و کیفی بحث شکل گرفته و شروع شده، در قالب سلسله جلسه‌ها (و نشست‌هایی) این چینی ادامه پیدا کنه، بسیار می‌تواند بینش‌افزا بشود؛ بالاخره اساتیدی که صحبت کردند، یک بخش خیلی زیادی از عمرشان را گذاشته‌اند در این حوزه تخصصی، که بسیار نیاز جامعه بوده، و می‌تواند برای محققین این حوزه تعیین‌کننده، کمک‌کننده و بینش‌افزا باشد. برای رسیدن به همین معنا، تقاضای بنده، در واقع از خود برگزارکنندگان این نشست که زحمت کشیدند و این جلسه را ترتیب دادند (دانشکده معماری و شهرسازی و مسئولین آن، جناب دکتر حمزه‌نژاد و عزیزانی که بالاخره در این جهت مشوق بودند، آقای دکتر شکوهی زحمت کشیدند و جلسه را به این حد از برگزاری رسانده‌اند)، این هست که این سلسله جلسات (درواقع) ادامه پیدا بکند، با دستورها و محورهای مشخص‌تری، به اصطلاح در جهت رفع نیازهای مخاطب، توی این شرایط خاص به اصطلاح زمانی که در آن قرار گرفته‌ایم، می‌تواند کمک‌کننده باشد. به خاطر همین، تقاضایم این است که (اگر اساتید نیز قبول بکنند) کمک کنیم که این جلسات با دستور و محورهای مشخص ادامه پیدا کند. مجدداً تشکر می‌کنم از اساتید بزرگوار، آقای مهندس نقره‌کار و آقای دکتر علی‌آبادی! و اینکه بنده، به سهم خودم عرض می‌کنم بسیار بهره‌مند شدم؛ ان‌شاءالله بشود این جلسات و نشست‌ها را ادامه داد. تشکر می‌کنم.

دکتر شکوهی: خیلی متشکر آقای دکتر! ما اگر خدا توفیق بدهد، ان‌شاءالله نیتمان همین هست. یعنی دوستان دیگر، اساتید محترمی از دانشگاه‌های دیگر تهران و کشور روی این موضوعات کار کرده‌اند و صاحب‌نظرند تا حد زیاد، و امیدواریم که بتوانیم در جلسات آتی، از سخنرانان صاحب‌نظر دیگر هم بهره ببریم.

(آقای حسینی) یکی از شرکت‌کنندگان در مناظره از دکتر علی‌آبادی

***** با نام خدا. واقعاً سپاسگزار هستم چنین جلسه‌ای را شرکت کردیم. عرضم به حضورتان، سعی می‌کنم وقت شما را نگیرم. بنده دو سؤال دارم: یک سؤال از آقای دکتر علی‌آبادی، و یک سؤال نیز از مهندس نقره‌کار.

سؤال (آقای حسینی) از دکتر علی‌آبادی

آقای دکتر علی‌آبادی پاسخ ندادند که تفاوت بین انسان‌ها و مراتب بین انسان‌ها چه هست؟ و آیا یک فرد مثل بنده نوعی، که در ایران هستیم، (به دلیل تولد و قرار داشتن در یک خانواده مسلمان، و بزرگ شدن و تربیت شدن در یک چنین خانواده مسلمان) مسلمان! حال، اگر من در آمریکا یا هر جای دیگر بودم (و مثلاً در آنجا تولد یافته و تربیت شده بوم)، ممکن بود مسلمان نباشم. چه تفاوتی بین من ایرانی، و من غیرایرانی هست؟

سؤال (آقای حسینی) از مهندس نقره‌کار

سؤال بنده از استاد نقره‌کار این است که «مرجع تشخیص حق» چه کسی ست؟ چه کسی می‌تواند بگوید «ایشان» یک فرد خوبی هستند و «این دیگری» یک فرد بدی هستند؟! چه دلیلی دارد که اگر در کشور ما باشد استفاده مناسب داشته باشه، و در کشور دیگر، استفاده نامناسب؟! ممنون و متشکرم.

پاسخ دکتر علی‌آبادی به سؤال (آقای حسینی)

بسیار سؤال بایسته و مناسبی ست. ما دوباره باید در واقع، دقت در واژه‌شناسی مان را ببریم بالا. مثلاً بدانیم «ایمان» یعنی چه؟ به چه کسی می‌گوییم «مؤمن»؟ متأسفانه فقط علامت‌هایش را گفته‌اند: انگشتر عقیق داشته باشد، پیشانی‌اش همین مقداری جای مهر معلوم باشد، و ... آقای نقره‌کار به من می‌گفت که (در اون جوانی هامون، آن اوایل که آمده بودیم توی این دانشگاه، می‌فرمودند) سرت را (هنگام سجده) زیاد فشار نده، این جای مهرت می‌ماند، بعد مردم خیال

می کنند که ...! این سخن ایشان برای من هم خیلی دردآور بود، گفتم: به خدا قسم، من پیشانی ام را زیاد فشار نمی دهم! عادت من این طور است. دست هایم کمی از حد معمول بلندتر است، وقتی که آن ها را (برای به سجده رفتن) خم و کوتاه می کنم، به سرم ...، به پیشانی ام احتمالاً فشار بیشتری می آید، ولی ایشان این را به من گفتند، و من خیلی ناراحت شدم (از اینکه ایشان گمان کرده اند من ...!) در هر صورت، ... این «مؤمن» نیست! «مؤمن» (که خود خدا هم «مؤمن» می باشد، ... و فرموده اند که «**الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ**»)^{۱۰۹} «شبیبه به آن مؤمن حقیقی و حق نهاد یعنی خود خداوند است» یا «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**»،^{۱۱۰} «**أَخٌ**» (در لغت عرب) یعنی «شبیبه»، و «**مؤمن اصلی**»، «**خود خدا**» است، و «**ما**» وظیفه داریم تا خودمان را «شبیبه به او» بگردانیم! «**ما**» (ما «انسان ها»، البته بالقوه) «**آینه تمام نمای مؤمن**»یم! «**مؤمن**» یعنی «چه»؟ یعنی «**آن حق و حقیقت فعلیت یافته**»، «**باور**» ش (یعنی «باور حقیقت») که «**هیچ**»،^{۱۱۱} از طرف ما باید «**به فعلیت درآوردن**» هم باشد!^{۱۱۲} یک جا (در کتاب خدا، قرآن) نداریم که بعد از ذکر «مؤمن و مؤمنین»، (یعنی بعد از ذکر «**الَّذِينَ آمَنُوا**») «**وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**» نباشد (و در عین حال، در مقام پاداش برای آن ایمان آوردگان و ایمان آوردنشان، سخنی از «بهشت» و یا «هر نوع دیگری از پاداش» آمده باشد!)^{۱۱۳} یعنی اگر که این «ایمان» یا «مؤمن بودن» با «عمل صالح»، یعنی «عمل سلام محور» همراه نبوده و ادامه پیدا ننماید، فایده ای ندارد! «**صالح**» یعنی «در صلح با نظامات هستی!» ... نه ...، عمل این آقای دکتر صالح شکوهی را نمی گویم که اینجا در کنار بنده نشسته، اشتباه نکنید! «عمل در هماهنگی و وفاق با هستی و نظامات و قوانین آن» (را می گویم!) و همان «تعامل متکامل با طبیعت و با نظام های جاری و قوانین حاکم در آن» را منظور دارم!

**** الان، اصلاً فرصت نیست که معنی «سلام» را ما بگوییم یعنی «چه چیزی». بنده چهار کتاب راجع به «سلام» نوشته ام. بارها هم (در زمانی که آقای نقره کار، در تلاش برای گرفتن «کرسی نظریه پردازی سلام» بودند) به من گفتند: بیا، برو (در جلسه آقای نقره کار و مچش را بگیر. گفتم: نه ...! چون من کتاب هایم که آمد بیرون، (جواب ایشان خودبه خود داده خواهد شد)! چون می خواستند سوء استفاده کنند! کسانی بودند که خودشان هم اصلاً (یعنی به ذات و در ریشه و بنیاد مطلب) به این معنا چندان باور نداشتند. معاون پژوهشی دانشگاه می گفت برو، حالش را بگیر! گفتم: نه ...! من کتابم را (مجموعه چهار جلدی کتاب سلام تألیف خودم را) خودم می دهم بیرون (یعنی چاپ نموده، و نشر می دهم). چهار تا کتاب نوشته ام راجع به «سلام»! حتی (موضوع یکی از کتاب ها این است) که «شیطان» کیست یا چیست؟ و چگونه فعالیتش را در دل و فکر و ذهن انسان شروع می کند؟ و یا اینکه) «شیطان» را چگونه می شود به «سلام» آورد؟ **** در هر صورت (حرفمان یادمان نرود)، «شکر» یعنی «چه»؟ (برای مثال، و در پاسخ به دوست سؤال کننده که پرسیدند تفاوت انسان با انسان چیست و چگونه معلوم می شود؟) اینکه ...! «تفاوت انسان ها و مراتب آن ها» در اینجا است! خداوند (در تعریف «انسان واقعی» یا «عامل به وظیفه انسانی»، یا همان خدانمایندگی و خدانمایان کنندگی» می فرماید: «**وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ**»!^{۱۱۴} «**شکور**» یعنی چه؟ «**شکور**» (در حقیقت) همان «**صیغه فعل از شاکر**» است. (حال می ماند که) «**شاکر**» یعنی «چه»؟ «**شرح و مرکز قرار دادن منطق، علم و ترازو**» است. **لسان محمدی صلی الله علیه و آله وسلم که زبانه هر ترازوست، فرماید: (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ).**

که (برای رسیدن به «معنا و جایگاه حقیقی» «**فاعلیت عظیم شاکر**» در امر هستی شناسی»، و «چیستی» «**حد مقام و مرتبه**» «**فاعلی آن**» به عنوان «اصلی ترین وظیفه مان در خدانمایندگی یا به بیان دقیق تر، خدانمایان کنندگی») گفتیم که «تنها یا حتی یک تا شیء حقیقی و اصیل» در ماوراء و محیط بر جهان های آفرینش، همان «**الله**» است، و «**بقیة اشیا**، یا آن چیزهایی که ما شیئشان می نامیم یا قلمداد می کنیم، نیستند مگر «**مشیء شیء**» یا به عبارتی، «**مفعول فعل و فاعلیت**» یک تا شیء حاضر و فعال در هستی»،^{۱۱۵} (و حرف «**شین**» از «**شیء**» (که روشن کننده اصلی ترین بُعد از معنای مرکب و سه بعدی فاعلیت فاعل مربوطه، یعنی «**شیء**» است) بنا بر فرموده امام علی علیه السلام) به معنی «**شاکر**» (از «اسم های اعظم خداوند») است!^{۱۱۶} و «**خدا**» «**شاکر**»، و بلکه «**شکور**» است! «**شاکر** یا **شکور**»، یکی از «اسم ها و صفات خداوند» است که ما هم باید (به آن، سخت متخلق، و در فاعلیت) باشیم!

*** «شاکر» یعنی چه؟ (یعنی «پدیداری‌بخشنده به صفات و توانایی‌های ذات») یعنی «پدیداری‌بخشیدن به یک حقیقت واحد عقلی و ثابت عقلی ذاتی، در صورت‌های متعدّد، متکثر و گونه‌به‌گونه در جهان خارج»!

«جوانه‌ها یا پاجوش‌های بسیار متعدّد درخت» را هم می‌گویند: «شکر»! و لذا «شاکر» یعنی «همانی که ...» (به قول آقای نقره‌کار، که ...!) «همانی که آن حقایق ذاتی انسانی یا الهی» را ...، به «آن‌ها»، «در قالب مهندسی هندسه اثبیا و خلق صورت‌های کالبدمند برای آن‌ها»، به «آن صفات الهی»، «پدیداری» می‌بخشد! حالا «مسئله» فقط اینجاست که «او» (به قول آن دوست آذری‌مان) آیا می‌داند که «تُرک» است، یا نمی‌داند؟!^{۱۱۷} اگر بداند و قبول کند، «این» شخص، «بازی» را («بازی اصلی یا نهایی» را) برده است! و اگر که نه، براساس «فاعلیت حق مدار و عقل مدار خودش» در این «دنیا»^{۱۱۸} «عمل او» در «هماهنگی و وفاق با کل آفرینش و ظلمات قانونی مستتر در آن یا آن‌ها» هست، و «پاداش خودش» را^{۱۱۹} («پاداش موافقت و هماهنگی عمل خودش با طبیعت و نظامات الهی‌نهاد جاری در آن» را) هم دارد (در همین دنیا)، و از همین‌جا (و در طول زندگی این جهانی خود) هم می‌بیند (آن پاداش را)!

اما یک تفاوت دارد: بین «رحمان» و «رحیم»! «رحمان» و «رحیم» هر دو تایشان «رَحِم» هستند! «رحمان و رحیم» هر دو تایشان («معنا و جوهر اصلی»شان) همان «رَحِم‌بودن» است! «رَحِم» هم که می‌دانید یعنی چه! «شکوفاسازنده، تغذیه‌کننده، پرورنده، سالم‌دارنده، رُشددهنده و به‌کمال‌رساننده»! اما «رَحمانیت خدا» که آن «رَحِم‌بودن عام خدا» است، و همه هستی را، اعم از دزد و دروغ‌گو و همه را فراگرفته؛ و آن دزد را هم در کار خودش (در مهندسی هندسه عقلی و علمی چُزء و کل امور) تغذیه فکری و علمی می‌کند، تا یک مرتبه بالاتر از دزدی را انجام دهد! اما «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؟»^{۱۲۰} «إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمْرَصَادٌ»^{۱۲۱} (تحقیقاً) خدا (یعنی همان آفریننده همه‌چیزدان تغذیه‌کننده و پرورش‌دهنده‌اش) در کمینش نشسته ...! منتها می‌گوید: «... وَ يَذُرُّهُمْ فِي طَغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^{۱۲۲}: او مُدام دارد خطا می‌کند، و مدام خیال می‌کند بازی را برده! (درحالی‌که در خطا و اشتباه است!) من فرصت به او می‌دهم که ...! و اگر نه: .. مثل پینوکیو نیست که تا دروغ بگوید، دماغش دراز بشود! اگر این‌گونه می‌شد، خوب بود، ما (ما آدمی‌زادگان کم‌صبر و حوصله و طاقت) هم همین‌گونه انتظار داریم! ولی «او» (یعنی «آفریننده و پرورش‌دهنده و به‌کمال‌آورنده ریز و درشت و جُزء و کل هستی حق‌نهاد») یک «هدف والاتر و وسیع‌تری» دارد، و می‌خواهد «انسان» را («جوهره و حقیقت واحده بنی‌نوع انسان، یعنی عقل» را) به «انسانیت» برساند! اما (دَقّت کنید) «انسان» را (و نه «حیوانی یا پست‌تر از حیوانی که در پوشش ظاهر غلطاند، از انسانی خود را پنهان نموده و به جیب‌بری مشغول است! اشتباه نشود! (مراد از «انسان»، «انسان‌نماهای پست‌تر از حیوان» نیست!) «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^{۱۲۳} هم در قرآن دارد!

*** «انسان» آن کسی است که از این «منابع حقیقی و علوم درون ذاتی خودش» (غافل نمی‌ماند و بهره می‌برد)، «علم انسان»، «علم الهی» است! اصلاً «علم»، به غیر از «عَلْم و صفت ذات خدا» چیزی نیست! اصلاً «علم»، دو تا و چهار تا نیست! اشتباه نکنید! دوباره «علم» را تقسیم نکنید به این طرف و آن طرف ...! «علم»، بالذات همان «عَلِم ذات خدا» است! و فقط و فقط، اینکه در چه «موضع»ی، این (این «علم بالذات یگانه و الهی‌نهاد») «در مقام عدل خودش» (و در مقام «بایسته و شایسته خودش») قرار بگیرد، یا خیر؟! در نسبت‌های «سلام‌محور با هستی» قرار بگیرد، یا «بمب بشود، موشک فلان بشود، و بیاید بزند بچه‌های فلسطینی را بکشد!» (خیر) ما هرگز «آن یا آن‌ها» را تأیید نمی‌کنیم که ایشان می‌گوید نگفتی! خب، فرصتی نیست که بگوییم! ولی در هر صورت، «علم» همان «ذات خدا» است! «أَلْعِلْمُ نَقْطَةٌ كَثْرَهَا الْجَاهِلُونَ»^{۱۲۵} فرمایش حضرت رسول است! «علم» حتی «الف» هم نیست! («الف تنها، و بدون بودن در هم‌کناری و بلکه ترکیب و تعامل متکامل با سایر حروف یا اسم‌ها»)^{۱۲۶} (حالا تازه باید بدانید که الف، ب، ت و ...، این‌ها مقامشان از خود قرآن بالاتر است! الف و ب (و سایر حروف)، «مقامشان»^{۱۲۷} از قرآن «بالاتر» است، و «واجب‌الاطاعت» هستند! «الْقُرْآنُ جُمْلَةُ الْكِتَابِ وَ الْفُرْقَانُ الْمُحْكَمُ الْوَاجِبُ الْعَمَلُ بِهِ»^{۱۲۸} ولی «قرآن»، «جُمْلَةُ الْكِتَابِ»^{۱۲۹} است! اما «فرقان» یا همان «حروف الفبا»، این‌ها «واجب‌الاطاعه»، و «مُحْكَمِ الْقُرْآنِ»

هستند، و «واجب‌الاطاعه» هستند! ولی باید بدانید که «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^{۱۳۰} یعنی چه؟ (باید بدانید و بدانیم که «این جمله «اصلی‌ترین و کلی‌ترین دستورالعمل و راهکار الهی برای انسان» بوده، هست و خواهد بود و) برای شما مهندسين، و از نظر من، برای کل افراد از بنی نوع «انسان مهندس»، آفریده شده برای مهندسی زمین! «نَجَار» هست، «يُقَال» هست، «آشپز» هست، ... هر «کس» که هست، همان «مهندس معمار» است (در حوزه عمل و تخصص خود) از نظر من!

در کتاب گوهر هنر، این‌ها را (مطالبش را) کاملاً (اینجا) توضیحات فراوان داده‌ام که «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی چه؟^{۱۳۱} (اگر نادانسته و ناشایسته آن را بر زبان بیاوری) با همین قضیه [یعنی با ادای صرفاً زبانی این شهادت، ...] پدر خودت را درمی‌آوری! «وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» ...! که این کتاب [شرح خلاصه همین دوتا شهادت] است! «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی باید «خداگونگی» را در جزء و کل رفتار تو (من) مشاهده کنم! و اگر نه، حرفت صرفاً «لَقَلَقَهُ زَبَان» بوده! «وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» یعنی تو باید «عبدالله» باشی و «رسول‌الله» باشی! و اگر نباشی، «نماز»ت هم «باطل» (یعنی «پوچ و بی‌فایده») است!^{۱۳۲} و اصلاً «غافل هستی از حقیقت»! در هر صورت، امیدوارم که توانسته باشم بگویم که «مقام انسان» به آن «باورد داشتن و متوجه بودن به او» است! و «رحیمیت» حالا شامل حالش می‌شود! یعنی بعد از مرگ («رحیمیت» یعنی «رَحِمَ گونگی پیوسته و مستمر بعد از مرگ، و بریدن و بیرون رفتن از این رَحِم»!) اینجا (در این دنیای زودگذر) برای آن دزد هم، «خدا» (یا همان «عقل حاضر و فعال در عاقله دزد») «رَحِم» است! «چه کس» ی یاد می‌دهد به شمر؟ شما بگویید: چه کسی به شمر یاد می‌دهد که حالا که گلوی حسین علیه‌السلام را فاطمه علیها سلام بوسه زده، و خنجر آن را نمی‌برد، او را برگردان، از پشت ببر؟! «چه کسی» این کار را می‌کند؟! به غیر از «خود خدا» است که «بِخَطَرَاتٍ تَخْطُرُ عَلَي قَلْبِي»^{۱۳۳} (در قالب الهام به قلب) به او می‌گوید: این گونه این «کار» را بکن!^{۱۳۴}

* اصلاً «شیطان» کیست؟ چه زمانی «خود تو» «شیطان» می‌شوی، و چه زمانی «رحمان» می‌شوی؟ زمانی که (در «تفکر» هستی و) «تعقل» می‌کنی، (به اصطلاح) «وصل» هستی! (وصل هستی به رَحِمِ رَحْمَان یا همان عقل حاضر در عاقله)، تو «رحمان» هستی! تو «نماینده رحمان» هستی! زمانی که «تعقل» نمی‌کنی، «جنین شطن عن رَحِم» هستی، از «رَحِم» بریده می‌شوی، بدون «عقل و تفکر» سخن می‌گویی، «شیطان» هستی، و «هنر»ت هم «شیطانی» است!

سؤال آقای حسینی از مهندس نقره‌کار

«مرجع تشخیص حق» کیست؟ چه کسی می‌تواند بگوید که این یک «فرد خوب» است، ایشان یک «فرد بد» است؟ «بمب اتم» چه دلیلی دارد که اگر در کشور ما باشد، «اسلامی و مناسب» بشود، یا در کشور غربی، «غیراسلامی و با استفاده غیرمناسب»؟

پاسخ مهندس نقره‌کار

سؤال خیلی خوبی کردی، در رابطه با همین بحث‌ها پیوند می‌خورد که «مرجع تشخیص حق» کیست؟ چه کسی «خوب» است؟ چه کسی «بد» است؟ این یک «وجه حقیقی» دارد، یک «وجه اعتباری» است. «وجه حقیقی» اش این است که «باطن» را فقط «خدا» می‌شناسد، «هویت درونی ما» را فقط «او» می‌شناسد، به «اذن او» است، برای معصومین علیهم‌السلام، باطن‌ها آشکار می‌شود گاهی. برای عرفا هم در لحظاتی، باطن افراد مشخص می‌شود. شنیده‌اید دیگر: آقای بهجت به بعضی نگاه نمی‌کرد، چون مثل یک هیولایی در مقابلشان بود. بنابراین، «مرجع باطنی و حقیقی اشخاص»، (حالا، «سایر پدیده‌ها که باطن و ظاهرشان مثل هم» است؛ اما) برای انسان‌ها، «خود خداوند» هست، به اذن‌الله، معصومین، و عرفایی که اجازه پیدا می‌کنند در لحظاتی، و چشم دلشان باز می‌شود. اما آنچه که ...، ما موظف به «ظاهر» هستیم! به ما نگفته‌اند که شما راجع به «باطن افراد» نظر بدهید! ما موظف به ظاهر هستیم! «اقرار به زبان»، تو «اسلام» را قبول داری یا نداری؟! یک پایه‌اش «اقرار به زبان» است. حالا این باعث می‌شود در شناسنامه

بنویسند («مسلمان»)، از دواج بتواند بکند، مثلاً قراردادهایی که هست. «عمل به ارکان» مثلاً واجب‌ها را ... (انجام بدهد) و تحریم‌ها را نکند. این بحث بعدی آن است. و همین‌طور کارهای دیگری که به انسان واگذار شده، در واقع، محیط اجتماعی هم رعایت بکند آن «منابع و مقادیر اسلامی» را که به‌عنوان «احکام اسلامی، حلال و حرام و ... غیر این‌ها» هست، تا آنچه در افکارش بیان می‌کند، از خودش چیزی نسازد. مبتنی بر کلام‌الله باشد، سنت و احادیث معتبر باشد، اجماع خبرگان را در نظر بگیرد، سلیقه‌ای و شخصی بحث نکند. در مورد رفتار هم، یک نکته دیگری است. دو تا شاهد عدل می‌خواهد، مثلاً اگر کاری کرده یا نکرده، به‌هرحال، ما موظف هستیم همه را خوب بدانیم، مگر عکسش اثبات بشود! در مورد بیگانگان هم همین است، چه در ایران باشد، و چه در جاهای دیگر، حالا غیر از آن جنبه اعتباری‌اش که در شناسنامه نوشته: بودایی، مسیحی یا اسلامی، غیر از آن، از نظر باطنی‌اش، اگر نسبت به موازین اسلامی، چه در افکارش، چه در رفتارش، چه در اخلاقش، رعایت می‌کند، ما موظف هستیم بگوییم: «آدم خوبی» است. اما اگر نه ...، طبیعتاً «بد» قلمداد می‌شود!

صحبت آقای دکتر دانش‌پور

کمتر از یک دقیقه. من خواستم دوباره این فرمایش آقای دکتر خیرالدین را یادآوری کنم، اول تشکر بکنم از دانشکده، و از دوستان، اساتید محترم، و از شما، به‌عنوان مجری مشخص و مستقیم. و هم اظهار تأسف بکنم از اینکه عمر نسبتاً طولانی‌ای را در دانشکده صرف کردم، ولی این مباحث امروز دارد شروع می‌شود! اما در عین حال خرسندم و خوشحالم که از یک‌جایی دارد شروع می‌شود. نگرانم که این ابتر (یعنی دم‌بریده) بماند. (و لذا سخن من) دنبال آن فرمایش آقای دکتر خیرالدین است! درخواست اکید من این است که یک شالوده‌ای فراهم بشود که این مستمر باشد. چرا؟ عرض می‌کنم: برای اینکه ما از منظر آن چیزی که آقای مهندس نقره‌کار اشاره کردند، در انتظار این هستیم که این مباحث «آسمانی و الهی»، «زمینی و ملموس» بشود!

و بیاید به متر، اندازه و قدر مشخص خودش، مبدل بشود؛ و ما بالاخره این را به‌عنوان «شاهد، مثال و مصداق»، مقابلمان ببینیم! این حیرت‌انگیز است که ما چهل سال است که داریم روی آن مباحث ادعا می‌کنیم، و ادعایمان هم «بر حق» است از دید خودمان! منتها «این»، «ما بازای کالبدی» نشده! هر چه معماری ساخته‌ایم، همه عجیب‌وغریب است، نمی‌گوییم بد است. نمی‌تواند ما بازا کند، آدم با انگشت نشانش بدهد، در مقابل این موارد. «خواهش من» این است که به هر نحوی که صلاح می‌دانید، من الان دارم بلند فکر می‌کنم، شما که (عرض شود) دقیق‌ترید، این (ان‌شاءالله) به انضباطی مبدل بشود، مثلاً یک سایتی فعال بشود، این سلسله سؤالات آنجا مطرح بشود، رسوب بدهد، با تأمل به آن پاسخ داده بشود، نه آبی.

سؤالات بنشینند، و رسوب بدهد، و پاسخ هم مُتَقَن، محکم و مستند باشد، با رفرنس (یا ارجاع)، ما داریم «بحث علمی» می‌کنیم اینجا. که بعداً دانشجویان، و خود بنده دانشجو، بتوانیم به آن استناد کنیم در یک‌جایی.

دکتر حمزه‌نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم. یک جمله‌ای به ذهن من می‌آید، با توجه به افتخاری که در محضر اساتید بزرگوار هم داشته‌ام. به‌عنوان یک درک، ممکن است درست باشد یا غلط باشد. ولی من تلقی می‌کنم این‌ها دو مأموریت معماری اسلامی بود، یا دو تا مأموریتی بود که اساتید برای خودشان تلقی کرده‌اند و آن را عملیاتی کرده‌اند، برایش نظام‌سازی کرده‌اند. یک بُعدش که الان به ذهنم می‌آید را عرض می‌کنم، حالا یا درست یا غلط. غلط بود اصلاح بفرمایند اساتید بزرگوار. یکی‌اش این است که چیزی که، تلقی‌ای که از آقای مهندس نقره‌کار و فرمایششان برای من ایجاد شد، مثلاً تأکید می‌کنم که بر «بررسی تطبیقی» دارند، تأکیدشان که بر دفاع از یک دیدگاهی که اسلام هست، و آن دیدگاه حقیقی هست، و دیدگاه‌های غلط و باطلی که باید در مقابلشان نشان داده بشود، یک نوع مأموریت «حفظ هویت» یا «نگهبانی و پاسبانی از هویت» است. و آنچه که در فرمایش آقای دکتر علی‌آبادی (من در کم این بود) جور دیگری از «پاسبانی»، «عمق‌کاوی» یا «کشف آن

حقیقت مشترک» بود، با هر محوری. حالا اگر بخواهیم مثال بزنیم، (مثلاً) فرض کنید یک جریان یا سبک معماری جهانی، که یک کمی ضدّهویتی، هویت‌شکنی، سامان‌شکنی، یا deconstruction، مثلاً اسم ببریم، و تحلیل آقای مهندس را از آن بخواهیم، از نگاه معماری اسلامی، و تحلیل آقای دکتر علی‌آبادی را بخواهیم. قطعاً فکر می‌کنم آقای مهندس تشریحش می‌کنند، و از زوایای مختلف، تفاوت‌ها و خطاهایش را، با (مثلاً) زیباشناختی‌اش را، مثلاً انسان‌شناختی‌اش را، (مثلاً) حوزه‌های مختلفش را، و حتماً (یعنی حدس من این است) آقای دکتر علی‌آبادی، احياناً «آن ریشه مشترک یا آن بخش درستی که آن وجود و مظهر خارجی) به‌دنبالش بوده»، (مثلاً در همان شماری که مثال زدند!) در آن هم می‌شود، «آن عمق و حقیقت»ش را پیدا کرد. «آن عمق مشترک عقلی - انسانی»‌اش را، از deconstruction درمی‌آورند و می‌گویند: این، «آن بُعد عمقی»، «مشترک» است، و احتمالاً آن را هم «نقد» می‌کنند. حدس می‌زنم نتیجه مأموریت‌ها متفاوت نمی‌شود. ولی آقای دکتر علی‌آبادی، از یک «بُعد مشترک»ش، «یک بُعد مثبت»ی برای اینجا درمی‌آورند که «یک هدف دیگری»ست و «یک مأموریت دیگری»ست. و «آن»، «یک مأموریت دیگر» است. «شبیبه همین» در «تمدن اسلامی» هم بوده، یعنی فرض کنید بین عرفا و فقها، بین بخش‌های مختلف...، هر کدام یک مأموریتی دارند که وظیفه دارند کار خودشان را درست انجام بدهند، گاهی هم این‌ها باهم اصطکاک پیدا می‌کند، و باید با احتیاط نسبت به آن برخورد کرد. اما من چنین تلقی «تفاوت مأموریتی» دارم از (حوزه‌های فعالیت) دو بزرگوار.

دکتر عباس ترکشوند

بسم الله الرحمن الرحيم. من هم تشکر می‌کنم بسیار بابت این جلسات. که حتماً حالا طبیعتاً در موضوعات مختلف دیگر هم اتفاق می‌افتد، بنده افتخار شاگردی هر دو استاد را داشته‌ام در کلاس، و بنابراین، این افتخار مجددی است که اینجا در خدمتشان باشم. من فقط خیلی کوتاه، حالا استنباط خودم را، جمع‌بندی که خودم کردم را، عرض می‌کنم. نمی‌دانم چه قدر درست است، حتماً باید به‌طور مجزاً با هر دو بزرگوار راجع به آن صحبت بکنم؛ آن هم این است که هر دو تا صحبتی که می‌شود، هر دو منظری که وجود دارد، «دو تا منظر متفاوت» از یک حقیقت واحد است. یعنی من حالا راستش خیلی تفاوتی اینجا احساس نمی‌کنم. چرا می‌گویم دو تا منظر متفاوت است؟ یعنی استنباطم از نگاه آقای مهندس نقره‌کار، یک زاویه‌نگاه شبیه «زاویه‌نگاه فقهی» است؛ یعنی اینکه «یک مبانی»‌ای وجود دارد، مبانی را تبدیل به یک دستورالعمل‌هایی بکنیم که بتوانیم درواقع، یک رویه نسبتاً استاندارد، قابل کنترل، قابل اشاعه، قابل نظارت داشته باشیم، و بعد هم بتوانیم با آن «ارزیابی» بکنیم. مثلاً بگوییم این ساختمان، یا این عمل این آدم، یا این محصول این آدم، چه قدر نزدیک است، به آن چیزی که باید باشد. آن چیزی که از حکمت عملی استنباط می‌کنم، درواقع، یک رویکرد مشابه رویکرد فقهی است. آنچه که از نگاه آقای دکتر استنباط می‌کنم، یک رویکرد عرفانی است، یعنی در یک لایه دیگری است، یعنی معنایابی و فهم حقیقت، درواقع آنچه که نهفته است در پشت «عمل اسلامی»، «عمل مسلمان‌وار»، «عمل درست»، و به نظرم می‌آید که این‌ها دو تا لایه متفاوت است، در یک سطوح متفاوتی است، نه حالا، منظورم از سطوح، از زاویه متفاوتی است، که خیلی قابل جمع است. موضوع این است که ما، درواقع، چگونه و چه منظری به آن می‌نگریم. همین.

صحبت آقای دکتر شکوهی بیدهندی در بخش پایانی نشست

اگر دو تا یک دقیقه، هر کدام از استادان عزیز، جمع‌بندی و نکته‌ای داشته باشند، بشنویم و استفاده کنیم. آقای دکتر علی‌آبادی بفرمایید.

بخش آخر از صحبت‌های آقای دکتر علی‌آبادی

دقیقاً بحث ما هم همین است. ما همه صحبتیمان با دانشکده این بوده که آقا، بنده یک سری دانشجو داشته باشم، که از بالا تا پایینش، با من بیایند، تمام راه را بیایند! من نیایم در کلاس خودم، یک حرفی بزنم، و یکی از همکاران من (در

کارگاه خودش) اصلاً ضد آن را بگوید! مثلاً unusuality را باب کرده یکی از اساتید، و unusuality! ... unusuality گفتیم: unusuality ربطی با «ثابت بودن اصول عقلی» ندارد!

*** آری، درست است: «هندسه ظاهری جزء و کل هستی»، unusual می‌باشد (یعنی «پیوسته در حال تغییر و تحوّل» هست!) برای اینکه «کلّ یوم هو فی شأن»^{۱۳۵} به همین دلیل هم، ما (یعنی بنده) «معماری مسجد شیخ لطف‌الله» را، «من» امروز «اسلامی» نمی‌دانم! «معماری مسجد امام اصفهان» را، «امروز»، «معماری اسلامی» نمی‌دانم!

*** چون «معماری و آثار ما» باید «محلّ تجلّی صفات الله» باشد (محلّ تجلّی صفات الله)ی که «تبارک و تعالی» است! «الله»ی که ذاتاً «کلّ یوم هو فی شأن» می‌باشد! «الله»ی که مشخصاً «لحظه به لحظه، در حال توسعه و تعالی است، آن علم مطلق»!

«تبارک»، برای چه «تبارک»؟ برای اینکه «تبارک» در صیغه «تفاعل» هست؛ یعنی «این صد تا یا هزار تا اسم یا عقل»، در «تعامل متکامل باهم»، «هم‌افزایی» دارند! و هرگز آنچه که «مظهر ۸۰۰ سال پیش از ظهور علم این خدا» بوده، امروزه ... (یعنی با در نظر گرفتن گذشت ۸۰۰ سال از آن سال، و پس از ظهور علمی لحظه به لحظه در حال توسعه و تعالی اش، در طول این ۸۰۰ سال) نمی‌تواند «مظهر پیش از ظهور علم خدا در سال جاری» باشد! حالا در ذهن چه کسی باشد؟ در ذهن بوعلی سینا باشد! بوعلی سینا شعر معروفی دارد: تا بدان جا رسید «دانش من» که بدانم «همیشه نادان»م

سؤال ما از بوعلی سینا: چرا «همیشه نادان هستی، ای بوعلی سینا» ...؟ تو این همه کتاب نوشته‌ای! پاسخ بوعلی سینا: آقاجان، «کتاب من» «ماننده‌ای برای انعکاس بخشیدن به نور توسط ماه است؛ «نور»ی که برای (یا برون تراویده در) لحظه قبل از «خورشید جهان تاب علم» بوده است: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاها»^{۱۳۶} «من» «وظیفه»م «بازتابش دادن به نور او»ست! اما «این «بازتابش» برای «ظهور علمی او در لحظه قبل، و بلکه در ۶۰۰ سال پیش» است! لحظه بعد (و از جمله در همین لحظه) دوباره «این خورشید»، «تجلّی جدید»ی کرده، این مطلق علم، الله حیّ تبارک و تعالی، «تجلّی جدید»ی داشته است! داستان این است که امروز «چه خبر» است؟ یک بنده‌خدایی (یک شخص روحانی) را در قم «حصر خانگی» کرده‌اند!^{۱۳۷} (فکر می‌کنید) برای چه؟ ... برای همین «...»! تمام شد! نمی‌گذارند ... ما ... حرف بزنیم، نمی‌گذارند ما ...! ما «کار»ی نمی‌توانیم بکنیم، اگر این‌گونه باشد، اصلاً نمی‌شود «حرف» زد! «حصر خانگی» اش کرده‌اند برای «همین حرف»، ... (ایشان) «یک کلمه» می‌گوید! (می‌گوید: ...)

من نمی‌گویم «بوعلی سینا» آدم «بد»ی بوده، من نمی‌گویم «شیخ بهائی» آدم «بد»ی بوده، من نمی‌گویم «شهید ثانی» آدم «بد»ی بوده (یا «فلان و فلان شخصیت برجسته علمی دیروز و پریروز» ... آدم‌های «بد»ی بوده‌اند!) (آری ...! ایشان «مقام تجلی دیروز خدا» بوده‌اند!) «مقام تجلی امروزین خداوند علم و معرفت»، «چه کسی» است؟!

*** (سخن بنده هم همین است: آیا این «خدای فعال» ... (باید توجه داشته باشیم یکی از اسم‌های خدا، «فعال» است، فلذا «خداوندگار علم و معرفت» همیشه در فعالیت است) در «سلام»، در «...»، در «...»، در همه اسم‌های خودش «فعال» بوده (و هست و خواهد بود)، و لحظه به لحظه در «تجلّی جدید» بوده (و هست و خواهد بود): «کلّ یوم هو فی شأن»؟ خُب، «تجلیگاه امروز الله» (به‌عنوان مثال، «ابوعلی سینای امروز»، به‌عنوان «شیخ بهائی امروز»، ... و حالا از استاد‌های هنر و معماری خودمان: «قوام‌الدین شیرازی امروز»، «علی اکبر اصفهانی امروز»، «علی مریم امروز» و «فلان شخص... امروز»، «مابازای این‌ها»^{۱۳۸} (در امروز) «چه کسانی» هستند، ... الان ...؟!

*** ببینید داستان «این» است که «بله»، ما باید ... بدانیم که ...؟! «بیان استاد امروز هنر و معماری اسلامی» [بیان (برای مثال) خود بنده] هم همین است: «دستورالعمل‌ها چیست؟»^{۱۳۹} گفتیم «رابطه «سلام» با «اسلام»، و

«نتایج مُنتج (یا نتیجه‌شونده) از این «سلام و اسلام» چیست؟ و اینکه (حالا) «این‌ها» (این «نتایج مُنتج از این سلام و اسلام») چگونه (در هم‌اینک زمان و مکان) در معماری و در آثار کالبدی امروز ما ظهور و بروز پیدا کرده‌اند (و یا می‌کنند)؟ ما می‌خواهیم «نقد» کنیم «آثاری را که به اسم "معماری اسلامی" معروف می‌باشند»، چه «آن‌هایی که قبلاً بوده‌اند»، چه «آن‌هایی که همین الان هستند، و یا دارند ساخته می‌شوند» (و چه «آن‌هایی که در فردا و فرداها ساخته خواهند شد»!) در همین الان، به‌عنوان نمونه: «مجموعه آثار حرم حضرت عبدالعظیم(ع)» را! «مجموعه آثار حرم امام رضا(ع)» را! «مجموعه آثار حرم امام حسین(ع)» (در همین امروز) را! از آقای رئیس دانشکده می‌خواهم باید «کار آقای دکتر خانمحمّدی» (در طرح کنونی گسترش حرم آقا ابا عبدالله(ع)) «مورد نقد» قرار بگیرد!

(«سؤال ما» در «طرح جدید ایشان برای «گسترش حرم آقا» این است که آیا ما «حق» داریم که «تل زینبیه» را تبدیل کنیم به «یک صحنی، دوباره با تزیینات آن چنانی فلان و فلان...؟!» و «همهٔ مظلومیت و همهٔ ماجرای غم‌انگیز کربلا» را، لابه‌لای یک سری کاربندی و کاشی‌کاری (مدهوش‌کننده و دل‌رُبا) گم کنیم! بابا، «مبنای شکل‌گیری این "سعی بین صفا و مروه"» (از جمله مناسک گریزناپذیر حج‌کنندگان بیت محترم خدا و قصدکنندگان بندگی و فرمان‌پذیری تمام‌عیار از صاحب آن) آن است که چند دفعه هاجر علیه‌السلام برای کودک تشنه‌اش دنبال «آب» گشته! چهار دفعه دنبال آب در «این» (در «این فاصلهٔ بین این دو کوه یا تپه؛ مشهور به صفا و مروه) دویده! ولی این زینب علیه‌السلام ۷۲ مرتبه بین «خیمه‌گاه» و این «تل» (این «بلندی مشرف بر قتلگاه برادر و...») آمده و رفته، و مهم‌تر از آن شاهد عینی این ماجرا (و تمام این وقایع غم‌انگیز، و بلکه کشنده و جان‌فرسا) بوده، تو «این» را (این شاهد عینی مظلومیت بزرگ‌ترین مظلوم هستی) را برداشتی، «گم» کردی (و «منظرگاه قتلگاه حسین علیه‌السلام و ۷۲ تن یاران باوفای شهیدش» را از قبلهٔ نظر «زائرین مقام والای او»، بلکه «مسئولین وظیفه‌مند به حمایت از هدف والای حسین علیه‌السلام و اقتدا نمودن به مرام و منش او در ظلم‌ستیزی و حق‌طلبی» را برداشته‌ای، و امکان در خاطر آوردن آن ظلم‌ها و جنایت‌ها را از بین برده‌ای! آمدی دوباره «یک صحن بزرگ (و پُر از زرق و برق کورکننده)» درست کردی، چهار تا هم پله گذاشتی بین اون‌ها! هرچه به دانشکده می‌گوییم آقا بگذار ما این را نقد کنیم! آقای ... خود آقای خانمحمّدی به من گفت: یک قطاری راه افتاده، یا از جلویش برو کنار، یا هلش بده! بابا بگذار حرف بزیم ...، والسلام!

بخش آخر از صحبت‌های آقای مهندس نقره‌کار

ببینید با «مسائل فکری و اعتقادی» تعارف نمی‌شود کرد. ما ... با این سخنان آقای ترکاشوند به جایی نمی‌رسیم! ما در آنجایی که مشترک هستیم، داریم از موضوع «اسلام» بحث می‌کنیم، از آن دفاع می‌کنیم؛ اینجا «مشترک» هستیم! اما هم «بنده» خطا پذیرم، هم «آقای علی‌آبادی» خطا پذیر است، دوستان، مستقلاً به منابع این مطالبی که ما می‌گوییم، باید مراجعه کنید، به «بیانات حضرت امام»، به «آیات»، به «احادیث»، به این همه «تفسیر»، به «این همه بزرگان» که داریم، به «شهید مطهری»، به «علامه جوادی آملی»، به «...»؛ باید «هرکس» (هریک از شرکت‌کنندگان محترم)، مستقلاً نسبت به این مباحث «فکر» داشته باشد، «نظر» داشته باشد، «سؤال» داشته باشد، تا این جلسات بتواند ادامه پیدا بکند! و الاً اینکه همه بنشینند، و ما هم فقط حرف بزیم، و یک عده بگویند «این» به‌به و «آن» چه‌چه! «این» به‌هیچ‌وجه مناسب با «فعل و انفعال اسلامی»، و «تکامل عقلانی تک‌تک ما» نیست، این یک نکته! نکتهٔ دو: از نظر روش، بنده با آقای دکتر علی‌آبادی، ۱۸۰ درجه اختلاف داریم! تعارف نداریم! ایشان مباحث را مُدام می‌برد توی عمق ...! (اعتراض دکتر علی‌آبادی به سخنان آقای مهندس نقره‌کار) «دوباره توهین نکنید!» خواهش می‌کنم آقای نقره‌کار، ...، ببینید ...، من می‌توانم «تمام حرف‌هایی که شما زدید» را الان «نقد» کنم! قرار نیست «این‌گونه حرف بزیم!» قرار ما «این‌گونه صحبت کردن» نیست! شما داری «توهین» می‌کنی! من «پاسخ به تمام صحبت‌های شما» را (که در این به‌اصطلاح مناظره ارائه نمودید) نوشته‌ام، شما داری «سخنان من» را «بی‌ارزش» قلمداد می‌کنی، «بی‌پایه» می‌دانی و

«بدون روش» معرّفی می‌کنی «این حرف‌ها» را! وقتی داری این حرف‌ها را مطرح می‌کنی! (الله اکبر...!) بعد، فرصت هم به من نمی‌دهید اصلاً...! (در خطاب به شرکت‌کنندگان عزیز) شما (شما مخاطبین محترم) «سند» بخواید! از من (برای حرف‌هایم) «سند» بخواید! از ایشان هم (برای حرف‌هایشان) «سند» بخواید!

(ادامه سخنان آقای مهندس نقره‌کار، در پاسخ به اعتراض پیش‌اشاره از دکتر علی‌آبادی): «این»، «توهین» نیست، می‌گویم «اختلاف» داریم. شاید «نظر ایشان»، «درست» است. «نظر ایشان»، «شاید درست» است، «من»، «اشتباه» می‌کنم! من می‌گویم که از «مباحث اسلامی»، اگر بخواهیم برویم به «بالا»، به سمت «توحید»، به درد «علوم انسانی» می‌خورد. ما باید «مباحث اسلامی» را بیاوریم «کاربردی» کنیم! از نظر «کاربرد عملی برای یک معمار»! برای یک «معمار»، «آهن» با «چوب»، ۱۸۰ درجه «فرق» دارد. چرا می‌گوی «این‌ها»، «یکی» هستند؟! (توضیحات دکتر علی‌آبادی، در مقام اعتراض به سخنان اخیر مهندس نقره‌کار): «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» [قرآن کریم، ۳: ۶۵ (طلاق)]، خداوند «قادر و مُقَدِّر و قَدِير» یعنی «مهندس قَدرها، و اندازه‌گذارنده بر هندسه علمی، هندسه وجودی، هندسه ساختمانی، و هندسه عملکردی تمامی اشیا) برای «آهن»، برای «چوب»، برای «ماسه‌بادی»، برای «هرچیزی»، «قدر (یا هندسه) مخصوص»ی قرار داده. باید (این قَدرها یا هندسه‌های ذاتی را) بشناسیم و رعایت کنیم. من کی می‌گویم «این‌ها مثل هم» هستند، و «یکی» هستند! آخر، «جهان»، «جهان کثرت، ... و گوناگونی» است. شما به من می‌گوی ... (می‌گوی علی‌آبادی) می‌گوید: این‌ها همه «یکی» هستند! من نمی‌گویم «یکی» اند! «مقام ارزشی این‌ها»، «یکی» است! آخر شما سه مرتبه توهین می‌کنی، می‌گویی: شما گفته‌ای «این‌گونه» است! درحالی‌که بنده ابداً «آن‌گونه» نگفتم!

(ادامه سخنان مهندس نقره‌کار): این‌ها با هم فرق دارد. «زهر» با «نوشابه» فرق دارد. ما در «عالم مُلک» هستیم، نه در «عالم ملکوت»! شما در «عالم مُلک» هستی! این مسائل برای یک دانشجوی معماری باید ...! باید بفهمیم این درس‌های نظری‌ای که دارد، تا چه‌قدر وارد این مسائل بشود، چه‌قدر کاربردی‌اش کند و بیاید جلو. ایشان الان وارد مصادیق شدند: منار، گنبد و ... و فلان ...، اول باید «اصول» مان را بگوید. آقا «سبک معماری»، «سبک هنری» از «نظر اسلامی»، «اصول»ی دارد، یا ندارد؟ اگر اثبات کردیم که ندارد، که خیلی خوب، «همه معماری‌هایی که در طول جهان می‌شود»، «اسلامی» است! اما اگر اصولی دارد، می‌شود ببایم بگوییم آقا، این مصداق، گنبد، منار؛ چه قدیم، چه جدید؛ مسجد شیخ لطف‌الله؛ مسجد امروز، مسجد قدیم؛ آثار هایدگر؛ آثار آیزنمن، آثار فلان ...؛ کجایش «اسلامی» است، کجایش «اسلامی» نیست، تمام! اول باید «اصول» را بگوییم. همین‌جوری سلیقه‌ای، من این را قبول ندارم! بنده خطاپذیر هستم، نسبی هستم، کسی هم در «جبر شخصیت من» نیست. هر کس مستقلاً فکر دارد، مطالعه دارد، تجربه دارد، می‌تواند نظر بدهد. بنابراین می‌تواند بحث بعدی از نظر من، برود روی «روش»، و برود روی «مصداق». و آنجا «باز» بشود صحبت کرد. سایر دوستان هم «نظر» داشته باشند، استفاده کنیم.

سخنان توضیحی و تشریحی (و البته منتقدانه) دکتر علی‌آبادی به «شیوه برخورد غیرعلمی و منطقی مهندس نقره‌کار در مناظره» (در پایان وقت از پیش مقرر شده مناظره، در خطاب رُخ به رُخ یا صورت به صورت با ایشان)

آقای مهندس نقره‌کار، شما «حق» نداری «آن چیزی را که خودت از سخنان من می‌فهمی (و برداشت می‌کنی) بگویی (و در حین مناظره بر زبان بیاوری)! شما «حرف‌های خود»ت را بزنی! من هم «صد دفعه گفته‌ام: ... و ...»، اصلاً «حرف من» (عنوان پیشنهادشده من برای مناظره با شما) «همین» بود که «رابطه سلام و اسلام، و اصول منتج یا نتیجه‌شونده از این دو، و ظهور و بروز و کاربردهای آن در هنر و معماری اسلامی» چیست؟! بنده «همین» را گفتم که شما آن را «عوض» کردی (مطابق با میل خودت)! بنده «همین» را گفته بودم: «رابطه سلام و اسلام، و اصول نتیجه‌شونده از این دو»، و «ظهور و بروز آن در هنر و معماری اسلامی ...» چه چیزی هست؟! من «۳۰ صفحه» در «شرح و وصف حقیقت معنایی سلام» فقط شعر سروده‌ام، که «هر

یک بیت از این ۳۰ صفحه»، «یک بحث مشخص» است! شما نگو «علی آبادی این جوری می گوید...»! چرا به بنده «تهمت» می زنی که «علی آبادی نگاه نمی کند!» «علی آبادی در آسمان ها سیر می کند!» خُب، بگذار من هم ... بگذار ... فرصت بده ... من «صورت بروز و ظهور زمینی آن» را هم بگویم! بگویم «چه خیانتی در طرح توسعه حرم حضرت معصومه سلام الله علیها شده است!» «چه خیانتی در طرح معماری قدیم و جدید و توسعه حرم حضرت رضا علیه السلام» شده است! «دلیل» بیاورم، «منطق عقلی» بیاورم که ... آقا، «این خیانت هست!» (در شهر مشهد) در هر هتلی، هر آپارتمانی که از پنجره اتاقش، یکی از مناره های حرم حضرت رضا علیه السلام دیده شود، (بهای آن) هر متر می شود ۱۶۰ میلیون تومان، و بقیه آپارتمان ها (که از پنجره آن، چیزی از حرم رضوی دیده نمی شود) می شود متری ۸۰ میلیون!

ختم نشست مناظره با سخنان دکتر شکوهی بیدهندی

خیلی ممنون از همه عزیزان که سعه صدر داشتند، به خصوص از استادان بزرگوار، استاد نقره کار، و استاد علی آبادی تشکر می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پیشنهاد تعیین موضوع جلسه مناظره بعدی از طرف دکتر علی آبادی: «سلام، و نسبت آن با اسلام، کشف اصول نتیجه شونده از آن، و بازبینی چگونگی ظهور و بروز آن ها در معماری»؛ «اصول منتج یا نتیجه شونده از اسلام و اسلام چه هستند؟ و چگونه در کار طراحی معماری و ساختمان ظهور و بروز پیدا کرده یا اثرگذاری می نمایند؟ «اصول و معیارهای اثرگذار و راهنما کدام هستند؟!» «معیارهای نقد یک اثر هنری اسلامی کدام هستند؟!» «هندسه های مهندس یا قدرهای مُقدّر کدام هستند؟!» ...

پی نوشت ها

۱ (شخصی که مورد نظر آقای مهندس نقره کار است، و آقای مهندس از ایشان نقل قول می نمایند: گویا «مقام معظم رهبری» است!)
۲. باز: شخص گوینده و قائل بر «ضرورت برداشتن گام دوم در انقلاب» می باشد (یعنی شخصی که آقای مهندس نقره کار از ایشان نقل قول می نمایند: گویا باز هم منظور ایشان «مقام معظم رهبری» است!)
۳. نظر دکتر علی آبادی نسبت به موضوع «تعریف چستی معماری»: «معماری» عبارت است از: «هنر، یا به سخنی، مهندسی»!

در واقع امر نیز «هنر» همان «مهندسی» یا به عبارت دقیق تر: اندازه نهادن بر حقایق عقلی بسیط یا مجرد از اندازه و صورت، و صورت مند نمودن یا زمینی کردن و محسوس واقع داشتن آن حقایق عقلی و معنایی و ارزش های اخلاقی - انسانی بسیط یا کلی و مجرد از اندازه بر مینا و در قالب و هماهنگ با نظام ها و قوانین و اصول دانش نهاد طبیعی یا جاویدان ریاضی و ساختمانی و وجوددهنده حاکم و جاری در جزء و کل جهان کالبدمند و محسوس برای حواس، و فراهم نمودن فضای مناسب برای زندگی عقل مدار، دانش نهاد انسان هدف گرای و کمال محور!»

۴. نظر دکتر علی آبادی در ارتباط با چستی نظر اسلام نسبت به «درستی و نادرستی» دو شعار معروف مدرنیسم ها یعنی الف. «Beautiful is Smal The»؛ و ب. «More is Less The»: یکی از «اسم های خُستا یا نیک و نیکوکار و نیکوآفرین و نیکوگردان و صدگانه خداوند خالق و آفریننده پرورش دهنده و به کمال آورنده تبارک و تعالی، یا به سخنی، پیوسته اندر توسعه و افزونی و تعالی»، اسم معروف و مشهور «جَمیل» است (که به معنای علمی و دقیق و تحقیق محور، «شخصی که پیوسته فاعل و بلکه فعال در هندسه ای اختصاری و اختصار گرا بوده» است!) و می دانیم و می بینیم که در واقع امر نیز، جهان و غالب قریب به اتفاق دانشمندان آن و مهندسان مسئول و فعال در امور و طراحی و ساخت وسایل و وسایط دخیل در گذران زندگی و هندسه آسان سازی روند آن، و اقتصادی تر نمودن امور و افعال و برنامه ها و آثار و اشیا، همه و همه، در جهت «اختصارگرایی و ساده سازی و خلاصه سازی (در عین پاسخ گویی کفایت کننده به تمامی انواع نیازهای جاری و جدید انسان کمال گرای و راحت طلب)» بوده، هستند تلاش می نمایند، و ناگزیر از این امر هستند!

* این «معنا» (یعنی امر یا وظیفه و یا موضوع «اختصارگرایی و ساده سازی و خلاصه سازی در عین پاسخ گویی کفایت کننده به

تمامی انواع نیازها» نیز (با عنایت به «محدودبودن و ثابت‌ماندن هندسه وجود کالبدی و قدر و میزان منابع بنیادین و تجدیدنابذیر زمین از یک طرف، و رشد نرخ جمعیت و افزایش بی‌وقفه جمعیت از طرف دیگر»، و بلکه طبق فرمایش امام صادق علیه‌السلام در کتاب شریف توحید مفضل) همان «وظیفه قطعی انسان مسلمان» یا «انسان خلیفه‌الله و بالذات و بالوظیفه، همواره تسلیم نسبت به حکم الهی نهاد خداوندگار عقل و منطق» و «حکم و قانون تعیین شده از ناحیه پیامبر و امام معصوم علیهم‌السلام، خلیفه خدا و ولی و وصی مطلق او، جانشین حضرت رب‌العالمین و محبوب معبود و معلم و مربی انسان در امر خطیر مسئولیت و وظیفه‌مندی مؤکد او» در «خداگونگی و در التزام یا پایبندی همیشگی به اخلاق و رفتار و کردار و خلق آثاری خداگونه در زمین الهی و آینده‌دار و تجلیگاه صفات علمی و عملی او»، و در «وجوب الگوپذیری از خلقت یا مهندسی اختصارگرای الهی در طبیعت» (و به اصطلاح ایشان در کتاب توحید مفضل، «وجوب الگوپذیری انسان خلیفه خدا از خلق مُندرج و یا درهم‌فشرده خداوندی نسبت به یک‌به‌یک آفریدگان» از طریق «چندعملکردی کردن و بلکه ضرورت چندعملکردی بودن یک‌به‌یک اعضا و ارگان‌های تمامی موجودات، و از جمله عاقله و مغز و ... و موی و لب و دهان و دندان و ... و جگر و روده و ... و معدة خود انسان» با هدف «سبک‌سازی وزن و آسان‌شدن حرکت و ...»)

* و این «معنا» (یعنی امر یا وظیفه و یا موضوع «اختصارگرایی و ساده‌سازی و خلاصه‌سازی»)، بالذات، یک اصل و قانون عقلی و الهی است و مناسب‌ترین راه و منطقی‌ترین حکم و قانون و اصل برای «ممکن بودن ادامه راه زندگی عقل‌مدار، دانش‌نهاد انسان هدف‌گرا و کمال‌محور» است!

۵. نظر دکتر علی‌آبادی در ارتباط با چیستی نظر اسلام نسبت به درستی و نادرستی «امر الهام‌گرفتن انسان» از «عالم غریزه و حس حیوانی اش»، این است که:

الف. آیا (این گونه که استاد نقره‌کار می‌فرماید) صرف «الهام‌گرفتن انسان» از «عالم طبیعت و غریزه و حس حیوانی خود» حتماً (یعنی به گونه‌ای کنترل‌ناپذیرنده) سبب «شهرت‌طلبی، خودخواهی، منفعت‌جویی و ... و تنبلی انسان هنرمند» خواهد شد؟! یا اینکه (بالعکس، و درست در نقطه مقابل با نظر آقای نقره‌کار) «هر انسان هنرمند مسلمان» وظیفه قطعی دارد تا در امر آفرینش آثار هنری رحمانی و الهی خود، حتماً و بلکه بنا بر ضرورت، و در هندسه‌ای فرارناپذیر، به «عالم غریزه و حس حیوانی اش» مراجعه نموده، و از آن و یا آن‌ها «الهامی و بلکه الهاماتی (البته به اندازه و هماهنگ و هم‌دل و هم‌جنس و هم‌نوا با سایر بخش‌ها و افراد و موجودات و نظامات و قوانین جاری و حاکم بر آن» بگیرد، و آن‌ها را الگو و راهبر مهندسی خویش قرار دهد»؟!

ب. پرسش دیگری که بنده از شنوندگان محترم (برای زمینه‌سازی و آماده‌نمودن اذهان محترمان برای درک و فهم شایسته پاسخ و نظر خود در این رابطه) دارم این است که آیا «سرمنشأ جزء و کل عالم غریزه و حس حیوانی انسان و حیوان‌ها» چیزی جز «اراده و مشیت یا مشیت دانش‌نهاد خود خداوند علیم و حکیم و قدیر مُقدّر یا هندسه‌داران اندازه‌گذارنده بر هندسه جزء و کل عالم طبیعت، و مُحسن یا خوب‌کار و نیکوپرداز» می‌باشد؟! و (با عنایت به آیاتی چون «و نفس و ما سوئها و ...» و یا احیث مانند [خداوند فرشتگان را از عقل محض و] و یا با توجه به این سخن از امام علی که «انسان» ("انسان بر خوردار از نفس بالذات یگانه، وحدت‌مند و تقسیم‌ناپذیرنده") را "چهار نفس (به ظاهر و اعتباراً) مختلف یا پی‌اندرپی" است: "نفس جمادی، نفس نباتی و نفس حیوانی و نفس انسانی یا قدسی".

ج. آیا با توجه به نگاه توحیدی یا یکه‌شناسنده ما موحدین یا توحیدیان به هستی وحدت‌نهاد و آفریدگار یگانه آن [که بنا بر قاعده عقلی: «لا یصدُرُ عن الواحد الا الواحد»، به معنی اینکه «از حقیقت بالذات واحد، چیزی و امری جز واحد، امکان صدور نخواهد داشت» و اگر بنا بر ضرورت کثرت‌مندی ذاتی این عالم، آنچه که شرف صدور یافته‌اند، در ظاهر، و جوهی گونه‌به‌گونه می‌باشند، گوناگونی صورت‌های ظاهری، به معنی تعدد ذات و یا اصول و ریشه‌های وجوددهنده به آن یا آن‌ها نمی‌باشد]، فلذا از یک‌تا آفریننده نیکوترین، جز نیکوترین تقویم‌ها و صورت‌مندی‌ها و صورت‌ها و غریزه‌ها و عواطف، و حتی شهوت‌ها، صادر نخواهد شد»، و بر همین مبنا، «تقویم وجودی تمامی موضوعات مطرح در هستی، و موجودات آن، و از جمله تقویم وجودی بنی نوع انسان، به شرط قرارگرفتن تحت مدیریت الهی عقل و دانش الهی و ذوابعاد، نه تنها شر مطلق نبوده و نمی‌تواند باشد؛ بلکه به شرط تحقق شرط پیش‌اشاره، و جاری‌بودن حکومت عقل، همان «نیکوترین تقویم‌ها» یا «احسن

التقاویم» می‌باشد)، می‌توان «نفس حیوانی» و یا «غریزه خدانهادۀ شهوت یا شهوت‌ها و بیش‌خواهی‌ها در خمیرمایه فطرت ایشان، و دانش غریزی حیوانات»، را، اصولاً "چیزهای زشت، نامناسب، بی‌اندازه و یا بی‌مصرف و یا فسادانگیز و فسادآوری" دانست و به حساب آورد؟!

د. آیا در نگاه توحیدی انسان مسلمان به هستی، «این چهار نفس انسان» را (یعنی "نفس‌های جمادی، نباتی حیوانی و انسانی یا قدسی" را)، از نظر یگانه منشأ و مبدأ و حقیقت بنیادین و بالذات تقسیم‌ناپذیرندۀ خود [یعنی حضرت «هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ و...» حضرت هُوَ اللهُ اَحَدٌ صَمَدٌ و تقسیم‌ناپذیرندۀ ای که لَمْ یَلِدْ و لَمْ یُوَلَدْ است (و به زبان پارسی، آن یگانه فاقد هرگونه جوف و یا توپر، و بنابراین فاقد هرگونه غیریت در ذات) که نه چیزی از "او" (یعنی از "هُوَ"؛ از "آن ذات بالذات بسیط و تقسیم‌ناپذیرندۀ، و درعین حال، محیط به معنای مُطْلَقِ مُحِیْطِ بُوْدِن و فراگیرندۀ بُوْدِن آن نسبت به مُطْلَقِ جُزْء و کل هستی") جدا شده، و نه چیزی از او جدا شده و یا جدانشدنی بوده و بلکه می‌تواند باشد؟!]

ه. یا سؤال پنجم اینکه اگر چنانچه (همان‌گونه که جناب مهندس نقره‌کار فرمودند) انسان هنرمند، صرفاً از «عالم بالا» (یعنی «عالم عقل و دانش محض») الهام می‌گرفت، و یا بگیرد، برای انسان زمینی برخوردار از حسن و غریزه و شهوت، کارش «منطقی، علمی، و از همه مهم‌تر، مناسب و مطلوب» شده، می‌شود، و یا خواهد بود؟! و. یا سؤال ششم اینکه [همه می‌دانیم که مراد از «عالم بالا» (که ایشان یعنی آقای نقره‌کار می‌فرمایند) همان «ملکوت» (یا «ملکوت اعلی») و یا «مجموعه آسمان‌های هفت گانه»، و مقام وجودی و محلّ فعالیتِ اِلی ما شاءالله انواع مختلف فرشتگان» (است؛ و] چنانچه هدف خداوند در «جعل یا قراردادن نماینده و نمایان‌کننده خویش و اخلاق و بی‌نهایت صفات حُسنِ خود در زمین»، با بودن و فعالیتِ صرفِ ملکوتی فرشتگان ملکوت‌نشین شدنی بود، و انجام می‌پذیرفت، چه نیازی به خلق یا مهندسی نوع بنی آدم، و طرح و سازمان‌دهی و برپاساختن ساختمان هندسه زوج‌محور و ترکیب‌مند البته تعادل‌محور نفس او و الهام شهوت‌ها (یا فجور و بیش‌خواهی‌ها) و عامل محافظ و مهندس حدود علمی و فعلی و فاعلی آن (یعنی عقل و تعلیم اسم یا مجموعه اندر وحدت اسم‌های مهندس و اندازه‌گذارنده و افسارزننده و کنترل‌کننده و تساوی‌بخشنده به او، و به چالش کشیدن فرشتگان، و روشن نمودن این حقیقت که «مقام این موجود برخوردار از نفس دوزوجی تجهیز شده با هر دو نیروی عقل و شهوات»، مقام علی‌حده و منحصر به فرد و بی‌نظیر و غیرقابل حذف، و یا جایگزینی با هر موجود دیگر است؟!]

پاسخ دکتر علی‌آبادی به مسئله، و اینکه «وظیفه هنرمند مسلمان، در هنگام پرداختن به خلق اثر خدایی یا رحمانی [و به اصطلاح دقیق‌تر، هنر و اثر هنری رَحِم‌گونه (به معنی هنر و اثر یا آثاری تماماً زنده و زاینده و رشدهنده و به کمال آورنده)]، نسبت به توجه و پرداختن (و یا بالعکس، بی‌مصرف گذاشتن و عدم توجه) به حسن و غریزه و شهوت یا شهوت‌های بی‌پایان» چگونه باید باشد؟ سخن خود خداوند [در قرآن کریم، ۱۰ الی ۱: ۹۱ (شمس)] در مقام شرح و توصیف هندسه دوزوجی نفس ترکیب‌مند و تعادل‌مند یا عدالت‌بنیان انسانی است! توجه فرمایید:

وَ نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰)
سوگند به «نفس» [سوگند به همان «حق یا حقیقت بالذات زنده و هدایت‌کننده فعال در قلب یا عقل زنده و تغذیه‌شونده و یا عاقله ناطقه آدمی»؛ و «نای نی نواختن و پدیدارسازی زیبایی‌ها و کمالات سمفونی بزرگ آفرینش که سر در دهان نوازنده لطیف و خبره‌کار آن، و جسم و جانس در انگشتان هنرآفرین او، در تقلب یا دگرگونی لحظه به لحظه است»؛ و سوگند به «آن کس و یا آن حقیقت عظیم و عزیز یا شکست‌ناپذیرندۀ ای» که «آن» را [و «نیروهای در تضاد و فعال در آن را» در سازوکاری عدل‌محور و متعادل یا تعادل‌بنیان] منظم ساخته (۷) سپس «فجور آن» [یا «آنچه که (با هدف بایسته و ضروری حدشکنی و بیش‌خواهی و پیشرفت در دانایی و ثروت و قدرت و ... در لحظه) سبب ایجاد شکاف و درهم‌ریختن تعادل، و به اضطراب آمدن سازوکار اندر تعادل آن می‌گردد»] و نیز «تقوا» [یا «آنچه» یا «مجموعه بالذات اندر وحدت آن

چیزها یا حقایق بالذات اصیل و اندازه‌شناس و اندازه‌گذار"ی که "سبب هدایت و کنترل و محفوظماندنِ نَفَسِ بیش‌خواه انسانی از درهم‌ریختگی سازمان در تعادل آن، و از به‌اضطراب‌آمدن سطح آب‌گونه و آینده‌وار آن دریادل می‌شود؛ «آن الهی‌دانش‌های زنده و فعال و بازدارنده و محافظت‌کننده» را [در قالب "دانه‌هایی شکوفنده، روینده و رشد‌کننده"] به آن «الهام» کرده [و «در دل زمین رَحِم‌گونه و رویان آن، نهاده‌ینه ساخته و قرار بخشیده»] است، (۸) به تحقیق، هر کس که [درخت‌واره] «نَفَسِ خود را» [یا دقیق‌تر بگوییم «نَفَسِ بیش‌خواه یا درخت‌واره و هم‌اره اندر رُشد و توسعه خود» را، مانند باغ‌داران خبره‌کار و موفق، «هَرَس» نموده، «فجور خارج‌شده از اندازه» یا «شاخه‌های بی‌جا و یا خارج‌شده از اندازه و تعادل (و یا عوامل ده‌گانه بیشتر از بیش خواهند و بیشتر از بیش رشد‌کننده و بیشتر از بیش پیش‌رونده، و در عین حال، اضطراب‌آور و درهم‌ریزنده سازوکار متعادل شاخساران درخت‌واره نَفَسِ را در هندسه‌ای متعادل (و کاملاً در سلام یا تعامل متکامل با سازمان وجودی خود و محیط مرتبط با خود) مهندسی نموده، هندسه یا اندازه‌ای بایسته و شایسته داد، و در عین حال آن را از بیماری‌ها(یی چون غفلت، نادانی، خودبینی و خودبزرگ‌بینی، غرور، حسد، بخل، کینه، هوس و حرص و ترس)] خالی و پاک کرد، در «فلاح یا کشت و زرع در سرزمینِ نَفَسِ موفق شده» [یعنی «در شکوفاساختن دانه‌های زنده و روینده دانش و فناوری (یا همان اسم‌های الهی تعلیم‌شده و) نهاده‌ینه در ذات نَفَسِ، به نتیجه رسیده، و بدان واسطه، آن شکوفه‌ها را در صورت دانش‌هایی رشد‌یافته و نیروهای دانش‌مدار و فعال به ثمر نشانده»] (۹) و آن کس که [ساختار متعادل درخت‌واره] نَفَسِ [یا قوه اندیشمندی و دریای زلال و آرام ذهن و فکر] خویش را [از طریق بی‌توجهی به رشد بی‌رویه و خارج از کنترل آن شاخه‌ها در مقام عوامل اضطراب‌آور، و میدان دادن به آن‌ها، مضطرب و] نامتعادل [و درهم‌ریخته و پرازدحام] ساخت، از رسیدن به فصل شکوفایی اندیشه و بهره‌وری کافی و وافی از جمال و کمال و توانایی‌های آن نومید و محروم گشته است! (۱۰)

* مورد اشاره این‌جانب در تعبیر «نَفَسِ، یا به‌سخنی، حقیقت وجود الهی یا زنده و مدیر و مدبّر و خلق‌کننده انسانی آدمی‌زادگان» به «حقیقت فعال در عاقله تعقل‌کننده و ناطقه انسانی و هدایت‌کننده و به‌کمال‌آورنده عقل نطفه‌مانند یا جنین‌گونه، و پس از آن، کارها و آثار عقل‌محور و دانش‌نهاد او» همانا فرمایش مشهور رسول اکرم می‌باشد: یعنی حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْإِخْلَاصُ»، نقل در مجلسی، مُحَمَّدباقر، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۳. پیغام‌آور الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

* در این حدیث شریف، گو اینکه پیغام‌آور الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده‌اند: (ای انسان، اگر خواهان شناخت پروردگار و پرورش‌دهنده هادی و به‌کمال‌آورنده خویش می‌باشی، بر تو واجب است که "نَفَسِ خویش" یا "حقیقت وجودی خود" را بشناسی، چراکه هر کس "نَفَسِ خویش" را [آن "حقیقت زنده و فعال در وجود انسانی و مُستقر در قلب و یا دست‌گاه عاقله" را، از منظر معرفتی دقیق و لطیف، و مبتنی بر دانشی عمیق و همه‌جانبه] شناخت یا شناخته باشد، تحقیقاً «پرورش‌دهنده» خویش را شناخته است. پس (یعنی پس از شناخت دانش‌بینان و عمیق و دقیق و لطیف پروردگار خویش) بر تو باد به چیزی و نکته‌ای کوچک، ولی بسیار بااهمیت و کارگشا از دانش، و آن نکته تا آنجا بااهمیت است که فعل و یا کار (هر کس) جُز به‌وسیله آن (و یا جُز در بستر فاعلیت آن) صحیح و سالم (یا به سخن دقیق‌تر، تمام و درست یا فاقد نقص) نیست، و آن ("نکته علمی کوچک" که جُز با "آن" و "در بستر وفاداری به آن"، هر نوع کار انسانی، در هندسه‌ای درست و تمام و فاقد نقص شکل نگرفته، و به اجرا، و از کار درنیامده، نتیجه‌بخش نبوده، و یا نتیجه تمام و شایسته‌ای نمی‌دهد) «اخلاص» (یا همان «پاکی و صفای دل» و یا «صافی و زلال و پاک بودن لوح آینه‌گونه و یا آب‌گونه ذهن و عاقله انسانی») است. [چراکه انسان و عاقله انسانی، حقیقتی است علقه‌گونه و جنین‌واره‌ای وابسته به رَحِمِ رُشد‌دهنده رحمانیت الله (یعنی همان بیان آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» ۹۶: ۲ (علق))، حقیقتی آینه‌گونه و بالذات فقیر که چیزی نیست مگر دربرگیرنده و منعکس‌کننده نور یا دانش الهی تابنده از خورشیدگونه عقل کلی، یا همان عقل

كُلِّ فَعَالٍ وَ جَارِيٍّ وَ خُورْشِيدِ كُؤْنَهٗ هَمَارَهٗ تَابِنْدَهٗ دَرِ اَسْمَانَهٗ عَقْلَانِيَّتِ هَمَهٗ مَوْجُودَاتِ وَ تَغْذِيَهٗ شُونْدَهٗ بَهٗ وَسِيْلَهٗ نَفْسِ رَحْمَانِيَّتِ حَقِّ. كِهٖ خُودِ فَرْمُود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۱۵: ۳۵) (فاطر). آينه‌ای که اگر رُخسارهٔ آن را غبار و یا ناپاکی گرفته باشد، و یا در مواجههٔ تنها و تنها و مُستقیم با رُوی تابان خورشید نباشد، و نُورِ تابان از خورشیدگونهٔ الله تبارک و تعالی را برنگرفته و باز نتابد، از ذات خود نُوری ندارد: «... وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (۴۰: ۲۴) (نور).

مولوی بلخی در ابیات نخستین از مثنوی معنوی معروف خود، «نَفْسِ نَاطِقَهٗ بِالذَّاتِ فَقِيرِ وَلِيٍّ، مَنَاسِبِ بَرَايِ خُبْرِ اَوْرِيٍّ دَقِيْقِ (و سَخْنِ اَفْرِيْنِي خَالِصِ وَ بِي كَمِ وَ كَاسْتِ نَسْبِتِ بَهٗ اَصْلِ يَآ رِيْشَهٗ مَرْبُوطَهٗ] اِنْسَانِ رَا نَسْبِتِ بَهٗ خَالِقِ غَنِيٍّ وَ پَرُورْشِ دِهَنْدَهٗ كَرِيْمِ خُودِ، چيزی مانند نای تهی و نادار نی، یا نی لبک و هنر آفرینی و نواختن او را به نی یا نی لبک تشبیه می کند، که همواره یک سر آن در دهان نی نواز (یعنی الله تبارک و تعالی در مقام فاعلیت اسم «النَّاطِقِ» خود) و سر دیگر آن، که چهره به چهرهٔ مُحَاطِبِيْنَ از آفریدگان و پرورش گیرندگان خداوند دارد. و می گوید:

«دو دهان» داریم گویا: همچو «نی»
«یک دهان» نالان شده «سوی شما»
«یک دهان» نالان شده «سوی شما»
لیک، «داند» هر که او را «منظر» است
«کاین فغان این سری» هم «زان سر» است!
«دم‌های این‌نای» از «دم‌های او» است
«های و هویی رُوح» از «هیهای او» است!

ر.ک.ب. مولوی بلخی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۸۸۹ (ابیات ۲۰۰۵ الی ۲۰۱۰)، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۸۰ (چاپ دوم).
ع. مراد این بخش از سخن آقای مهندس است که فرمودند: حس و شهوت و ... انسان را گمراه می کند و سبب ایجاد فسادهایی در انسان هنرمند و معمار مسلمان می شوند و ...!

۷. ایشان (جناب مهندس نقره کار) «این را نمی داند و یا فراموش کرده است، که در «زبان و دین خدای بالذات یگانه»، یعنی در «نگاه توحیدی اسلام و مسلمان به هستی، و به افعال و اشیای جاری و موجود در هستی»، «یگانه مبدأ و منشأ "حرف" و "کلمه" و «منشأ و عامل گوناگون شدن کلمه‌ها و زبان‌ها» همان «خود خود خدا و ذات خداوند متکلم» است! ... به معنای این سخن خداوند (در آیهٔ ۲۲ از سورهٔ مبارکهٔ روم) توجّه کنید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافَ اللَّسَانِ» و «وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ»؛ و «از نشانه‌های او» [از نشانه‌های علمی و عقلی و قانون مدار و هندسه محور بودن افعال آن مطلق عقل و علم و اراده و قدرت دانش نهاد] «آفرینش آسمان‌ها و زمین» [یا به سخن روشن تر، «مهندسی هندسه محور یا خدانهاد و خدانهادهٔ مراتب مجرد تر و کالبدمند پدیداری بخشنده به آن ذات یگانه»]، و «گوناگون شدن و بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما» می باشد [و این در حالی است که «آفریننده و ذات آفریننده، و منش و روش و اصل یا اصول برآمده از ذات یگانهٔ او در آفرینش» تنها و تنها «یکی» است، و «این صورت‌های گوناگون» نیستند مگر منشأ گرفته از «ذات و منشأ و مبدأ»ی است «یگانه»؛ و در حکم و منطق عقل، «از یک حقیقت بالذات احد واحد و تقسیم ناپذیرنده، جز احد واحد (یعنی چیزی از خودش، و جدایی ناپذیرنده از خودش) صادر نمی گردد» «لَا يَصْدُرُ عَنِ الْوَاحِدِ إِلَّا الْوَاحِدُ»؛ در «این امر» نشانه‌هایی است برای دانشمندان [و عقل مداران]!

۸. این بخش در مقام پاسخ به آن بخش از سخن آقای مهندس است که فرمودند: عالم حس و شهوت و ... انسان را گمراه می کند و سبب ایجاد فسادهایی در انسان هنرمند و معمار مسلمان می شوند و ...!

۹. شبستری در گلشن راز، و در تعریف مقام والای «تفکر» (یعنی «ارزشی ترین و مهم ترین و اصیل ترین یا ریشه‌ای ترین وظیفه و فعل انسانی انسان»، و در پاسخ به کسی یا کسانی که معنای این واژهٔ زیربنایی انسانی را جویا شده‌اند) می فرماید: «تفکر»، «رفتن از "باطل" سوی "حق"»، «به "جزء اندر" بدیدن "کل مطلق"»!

* ایشان «تفکر» را (یعنی «اصلی ترین و بنیادی ترین و ضروری ترین وظیفه» و بلکه «پُر ارزش ترین عمل یا وظیفهٔ اجرایی انسانی در لحظه به لحظهٔ زندگی حق پویانده و حق محور و حق هدف» را) عبارت دانسته‌اند

از: همان "معراج" و همان "سفر ضروری و واجب انسانی از ظاهر به باطن، و از مجاز به حقیقت" و همان "سفر فکری و معناشناسانه و حقیقت‌بینانه از ظاهر یا دنیای کالبدمندی و زمان‌محور، و بنابراین فرسوده‌شدنی، فناپذیر و کهنه‌شونده، بلکه لحظه‌به‌لحظه و مستمرآ کهنه‌شدنی یا خلیق، به آن بنیاد فناناپذیر و جاویدان جهان ظاهر، یعنی حق عزوجل و تبارک و تعالی!"

* و دیگر اینکه (یعنی در مصرع دوم از بیت پیش‌اشاره) در بستر همان «تفکر» (این ارزش‌مندترین عمل انسان کیمیاگر) در «اندرون هر ریزدزه»، «کل مطلق» را «دیدن و شهودنمودن»! «کل مطلق» هم که تکلیف هندسه و اندازه‌اش معلوم است! «کل مطلق» یعنی «مطلق مطلق»، یا به بیانی، «جمع جامع یادبردارنده روبرهم ریز و درشت و جزء و کل هستی»؛ و یعنی «حقیقه‌الحقائِق و جوهرالجواهر بنیادگذارنده و هستی‌بخشنده و مبنای بنیادین» و یعنی آن «یک‌تا جان و جوهر پدیداری‌بخشنده به جزء و کل موجودات از ازل‌به‌وجودآمده و تا ابد‌به‌وجودآینده» یعنی همان «حق عزوجل»، و همان «حقیقت پیوسته اندر توسعه و افزونی و عالی‌ترشدن: تبارک و تعالی!»

* و لازم است بدانیم که «یکی از معانی شانزده‌گانه، و بلکه اصلی‌ترین معنای کلیدواژه عظیم‌القدر حق» همان «حد تقسیم‌ناپذیری، یعنی حقیقتی نقطه‌گونه، فاقد بعد، مجرد از هرگونه هندسه و اندازه، فلذا تقسیم‌ناپذیرنده به ذات» می‌باشد! و شبستری می‌گوید: «تفکر» (یعنی «ارزشی‌ترین و مهم‌ترین و اصیل‌ترین یا ریشه‌ای‌ترین وظیفه و فعل انسانی انسان») یعنی «سفر به حق»! حالا می‌خواهیم ببینیم چه چیزی (در این «هستی‌نمادگونه و جهان مجازی پیوسته‌اندرجهش و لحظه‌به‌لحظه در تغییر و تحول، این موجود در پدیداری‌آورنده حق، آن حق حقیقی، و بالذات، یگانه و تقسیم‌ناپذیرنده») «چیزی کوچک و خرد و کم‌ارزش» است؛ و چه چیز «چیزی بزرگ و کلان و پرازش‌تر»! درحالی‌که می‌دانیم «اول و آخر و ظاهر و باطن هستی و بلکه هستی‌های دائم‌اندر تجدید و گوناگونی‌ظاهری» خود همین «حق عزوجل و تبارک اندر توسعه و تعالی» بوده و هست و خواهد بود!

۱۰. اصولاً (مطابق با نظر مؤلف فرهنگ لسان‌العرب، ج ۱، ص ۸۵) کلیدواژه «خلق» یعنی «تقدیر»؛ و لذا واژه «خلق» (مذکور در آیه شریفه پس‌اشاره) یعنی «تقدیر یا هندسه بخشید»! در تفسیر قمی، فرازیه «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را به معنی «بگو سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»؛ به عبارتی گفته است: «خالق و پرورش‌دهنده به‌کمال آورنده من، در اول، اشیا را "تقدیر کرد" بعد هرکه (هرکدام از اشیا در آغاز تقدیر شده و یا هندسه‌مندگردیده) را که خواست "به آن" (یعنی در بستر "تحقق‌بخشیدن به آن تقدیر ازلی"، آن شیء را در جهت شدن و پدیدارآمدن در عالم پدیده‌ها) هدایت نمود!»

ر.ک.ب. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحارالانوار)، ج ۱، ص ۲۵۱، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ ش.

مؤلف محترم فرهنگ التَّحْقِيقِ فِي كَلِمَاتِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ نیز در ج ۱، ص ۲۴۱ از آن فرهنگ، «حقیقت خلق» را عبارت دانسته است از: «پدیدارسازی از طریق یا در بستر تقدیر»، و اینکه «تقدیر» عبارت است از «اندازه‌مندسازی کلی و البته علمی» و آن «اول مرحله تکوین یا هستی‌بخشیدن به هرچیز در عالم ظاهر» است! و چون «تقدیر» به «مقام عمل و فعل یا عملی‌نمودن و محقق‌شدن و تحقق‌بخشیدن به اشیا مهندسی‌شده در عالم علم» منتهی گردید، نوبت آغاز کار مرحله مشهور به «برء» یا «پیرایشگری و هم‌خوان نمودن اندازه‌های اجزای اندازه‌مند» است؛ سپس مقام «مرحله تصویرگری، یا به سخن دقیق‌تر، ترکیب جزء‌اندازه‌مندهای پیرایش‌شده و موجودیت‌بخشیدن به‌صورت نهایی شیء اراده‌شده» است!

۱۱. و ... در نقادی، به اصطلاح، عالمانه و بس علمی و معیارمند و ارزش‌مدارانه‌شان، با تازیانة نرم و نوازنده خود ما را به شدت مورد نوازش منتقدانه قرار داده بودند!

۱۲. مراد از «بعد» یعنی «در زمان اقدام به "خلق" [در زمان پرداختن به "خلق سلام‌محور" یا همان "تقدیر یا مهندسی مستمر هندسه سلام‌محور هستی"، و "فراهم‌آوردن هندسه (و باز نمودن حوزه فعالیت برای هندسه، یا به‌سخنی، بستر مناسب برای در پدیداری‌آمدن جلوه‌ها و جلوه‌گری‌های بی‌نهایت زیبایی‌های پنهان اندر ذات سلام بالذات، زنده و پیوسته اندر توسعه و افزونی و تعالی مرتبی!]"

۱۳. مراد از «سلام» یک «حرف» نیست؛ یعنی «لفظ تهی یا یک کلمه صوتی پوچ (و خالی از روح و زندگی و فاعلیت فعال و

اثرگذاری بی‌چون و چرا و قطعی‌الاثرب» نمی‌باشد، بلکه (مطابق با بیان مولا علی علیه‌السلام) اسم‌های الهی (و از جمله اسم الهی مورد بحث، یعنی «سلام») «لفظ تهی از معنا و خالی از روح و فاعلیت و قدرت اثرگذاری» نمی‌باشند!

۱۴. بلکه «تنها دلیل موفق بودن او در حکومت و حکومت‌داری» (و «رسیدنش به این جایگاه و سلطنت و حکمت و حکومت ظاهری بی‌نظیر» نیز همان «تَوَابٌ یا أَوَابٌ بودن او» است! دَقَّتْ فرماید: [قرآن کریم، ۱۷ و ۱۸ (صاد): «...، وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا داوُدَ دَا الْاَيِدِ اِنَّهُ اَوَابٌ ﴿۳۰﴾ اِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يَسْبِخْنَ بِالْعِشِيِّ وَ الْاِشْرَاقِ»؛ و به خاطر بیاور بنده ما داوود را که او را [در مقام صاحب و هم‌کلام خویش] تأیید و پشت‌بانی نموده، و دارا به دو دست دانش و قدرت گردانیدیم، چرا که او [اندیشمندی] بسیار بازگشت‌کننده [به اصل یا ریشه تغذیه‌کننده خویش (یعنی عقل فعال)] بود! (۱۷) ما کوه‌ها را مُسَخَّرٌ حُكْمٍ او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می‌گفتند! و یا [قرآن کریم، ۳۰: ۳۸ (ص): «وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَابٌ»؛ و سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه نیکوبنده‌ای] او چه عقل‌مدار نعمت‌پاس دارنده‌ای! به‌راستی که او بسیار توبه‌کار بود [و اندیشمندی بود بسیار بازگشت‌کننده به اصل (و به یک‌تا ریشه تغذیه‌کننده خویش (یعنی عقل فعال))!]

۱۵. قرآن کریم، ۱۰۴: ۹ (توبه): «...، وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيْمُ»:

«...، و همانا «الله» [همان مُطْلَقِ عِلْمٍ و فراگیرنده گستره تمامی اندیشه‌ها، و یگانه حاضر و فَعَالٍ در صدر عاقله جزء و کُلِّ موجودات عقل‌نهاد و عقل‌مدار جهان‌های آفرینش] خود نیز [نسبت به بندگان، یا به بیانی، فرمان‌برداران تَوَابٌ و اَوَابٌ خود (یعنی آن‌ها که لحظه‌به‌لحظه (مانند تَوَجُّه مستمر ماه نسبت به خورشید) به او متوجه یا روبه‌رو و چهره‌به‌چهره‌اند)] «تَوَابٌ» است [یعنی «لحظه‌به‌لحظه متوجه به آن‌ها، و روبه‌رو و چهره‌به‌چهره ایشان داشته و دارد، تا در لحظه، هر درخواست ایشان را مستقیماً بشنود، و آن‌ها را (مطابق و براساس رحمت حکیمانه و عالمانه‌اش) به‌جا و در هندسه مناسب مربوطه اجابت نماید].

در بخش نخست این آیه شریفه نیز می‌فرماید: «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»:

«آیا نمی‌دانید که تحقیقاً آن خود «الله» [همان مُطْلَقِ عِلْمٍ و فراگیرنده گستره تمامی اندیشه‌ها، و یگانه حاضر و فَعَالٍ در صدر عاقله جزء و کُلِّ موجودات عقل‌نهاد و عقل‌مدار جهان‌های آفرینش] است که «هر تَوَجُّه مجدد و یا بازگشت حقیقی دل‌ها» را از فرمان‌برداران خویش [از آن فرمان‌برداران تَوَابٌ و اَوَابٌ (یا به عبارتی، آن‌ها که لحظه‌به‌لحظه متوجه به او بوده، و هر نیاز علمی و معرفتی خود را مستقیماً از خود او طلب می‌نمایند)] می‌پذیرد و ...».

۱۶. و ... در نقّادی، به‌اصطلاح، عالمانه و بس علمی و معیارمند و ارزش‌مدارانه‌شان، با تازیانة نرم و نوازنده خود ما را به‌شدت مورد نوازش منتقدانه قرار داده بودند!

۱۷. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱ و ۲: ۹۱ (شمس): قسم به «شمس» و قسم به «ضحی» [یعنی به «نور ذاتی‌ای که برآینده از خود و برآینده و اندر فیضان یا جوشش از ذات خودش است»]، و قسم به «آن ماه» یا به «آن قمرگونه به‌خصوص»، که با تمامی گستره رخساره خودش، «نور حقیقی و اصیل خورشید» را «بازتابش» می‌دهد!

[بلکه، بنا بر پیام مستتر در آیه ۲۴: ۸ (أنفال): «وَ اعْلَمُوا: اَنَّ اللّٰهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، وَ...» به‌معنی بدانید و آگاه باشید که «الله» بین ظاهر و قلب (یا اندیشه یا عاقله دائماً اندر تغییر حالت) او حائل بوده (و آنّا بعد آن، هم مقلب و تغذیه‌کننده لحظه‌به‌لحظه قلب‌ها یا اندیشه‌های دائماً محتاج به تحوّل است، و هم لحظه‌به‌لحظه، و در هر تنفس شما، باطن را به‌صورت ظاهر تغییر حال داده، و یا بالعکس، در مواجهه با هر صورت خارجی و یا طرح و نظر ارائه‌شونده به خود، «ظاهر مسئله و موضوع ارائه‌شده یا محسوس واقع‌شده» را «تحلیل عقلانی و معبرانه و نقد» نموده، «نقد حاصل‌آمده از آن» را به‌صورت «مجموعه‌ای بالذات، اندر وحدت از حقایق باطنی، یا اصول راه‌بردی و کاربردی و الگوهای قابل‌به‌پیگیری و تکرارپذیر عقلی» تغییر حال داده، به «خزانه خیال و ذهن» تحویل می‌دهد)] «نور او، یعنی دانش نورگونه بیرون تراونده از ظاهر انسان» نیز در «ذات خود او» ریشه داشته، و از «متن ذات خودش» اندر فیضان است!

۱۸. ر.ک.ب. قرآن کریم، [قرآن کریم، ۱۵: ۳۵ (فاطر):]، یعنی آهای، توجه کنید؛ ای قاطبه نوع انسان، به هوش باشید که مالکیت هر چه که بنی نوع انسان (از جنس عقل و عقل‌مندی و عقل‌مداری و یا از «دانش» و «دانش‌مداری

و عمل یا برنامه و کار دانش‌محور دارد) اعتباری بوده، و در اصل و اساس، متعلق به خود آن مطلق عقل و علم و قدرت و اراده دانش‌نهاد و ... می‌باشد! فلذا همه آنچه را که شما نیاز دارید و به شما می‌رسد، تماما انواری برون‌تراونده از ذات ما بوده و به حساب شما منظور داشته شده و شما نسبت به چگونگی درخواست و چگونگی به‌کارگیری و بهره‌گیری از آن در کدامین موقع و موضع، مورد بازخواست و داوری قرار خواهید گرفت!

۱۹. [قرآن کریم، ۳۹: ۵۳ (نجم)] آنچه که برای شماست، فقط «نیت و سعی» تان است! ولی «فاعلیت»، با «خود او»ست، و «یگانه فعال در همه جا» («خود او»ست) چون «مطلق هندسه مهندس»، «خود او»ست، «مطلق قدر مُقدَّر (یا اندازه‌گذارنده بر جزء و کل هستی نورمانند و برآینده از متن ذات بسیط خود او»، «خود او»ست!

۲۰. و «این هستی توسعه‌یابنده و مخروط‌گونه»، در واقع امر، همان «حقیقت حقیق نقطه‌گونه» است (که به‌همراه انوار اندر وحدت و برون‌تراونده از ذات خود آن حقیقت مخروط‌گونه نور و برون‌تراونده از ذات بسیط نورآفرین) «پدیداری پیدا نموده و می‌نماید»!

۲۱. سخن و پیام مستتر در آن از حضرت رسول ص است! [ر.ک.ب. رسول اکرم، نقل در: عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۹].

۲۲. این هم ترجمه مشروح آن (به قلم مؤلف) تقدیم نظر خوانندگان محترم:

«همو»ست «اَوَّل» [«یگانه‌بنیاد برپادارنده نظام وجود، و هستی‌بخشنده لحظه‌به‌لحظه و کمال‌محور به جزء و کل و ریز و درشت موجودات» همان «ذات بسیط و ناشناس»ست؛ آری، «او» همان «اَوَّل» است، و در طول مسیر یا بستر فرایندمدار بالفعل شدن کمال بالقوه هر جزء از آفرینش مبنای یا نخستین تا رُشد و پرورش مرحله‌مند آن و تا رسیدنش به بلوغ و کمال غایی خود در هر دو عالم، «جان و جوهر برپادارنده و یک‌تا خشت تکرار شونده و تغییر‌حال‌دهنده و بلکه فعال در مهندسی و مدیریت هندسه تمام افعال جاری شونده و تحقق‌یابنده»، «همو»ست؛ و «همو»ست «آن یگانه بنیاد برپادارنده‌ای که بالذات، و در آن واحد، هم «مطلق دانش و حکمت و معرفت جاری در جان جهان» است، و هم «عین هندسه‌بخشنده و جاری‌سازنده آن در کل هستی»؛ و «جزء و کل هستی»، در گذر از مسیر و مسیر یا فرایندمدار زندگی شکوفنده و نوبه‌نوشونده یا توسعه‌مدار خود، برای «بازتعریف لحظه‌به‌لحظه هویت خویش»، و برای «بازتعیین در لحظه قدر یا هندسه وجودی و عملکردی خود»، به «او» بازگشت نموده، «هندسه وجود و تکلیف جدید و مناسب با لحظه اش را کسب می‌نمایند» [و «هموست»] «اَخِر» [و «اَخِرَت و اَخِرَت هرچیز، یا روی دیگر و یا عقلانی هرچیز»] [و «هموست»] «ظاهر» و «باطن» [هرچیزی] و «او به هرچیزی، علیم است» [قبل از همه، و قبل از پدیداری آمدن خود در آینه‌گاه موجودیت هرچیز، «دانش زنده و حیات‌بخشنده بسیط و بنابراین فراگیرنده اوست»، و سپس این «علم بسیط و فراگیرنده او»ست که «حقیقت علمی بنیادین و یا دانه‌مانند و برپادارنده هرچیز را» و پس از آن «حقیقت علمی رُشدیافته و نتیجه‌شده از هرچیز را» و در زمین «صورت علمی متعین به حدود مادی هرچیز را» و در آسمان یا مرتبه عقلانی وجود، «ملکوت یا حقیقت مطلقه علمی هرچیز را»، (در بستر موجودیت همیشگی، و بلکه ازلی - ابدی خویش) دربر گرفته است!]

۲۳. و اینک ترجمه آن حدیث شریف تقدیم نظر مخاطبان عزیز می‌گردد:

چنانچه (در عالم مثال، این امکان فراهم باشد) شما به وسیله ریسمانی [یا در بیانی دقیق‌تر، در مطالعه آغاز تا انجام، یا از بالا به پایین، و به‌اعتباری، از ملکوت تا به ملک هستی، با دانشی خبل‌گونه یا ریسمان‌مانند، و به اصطلاح، متشکل از لایه‌های علمی یا نیرویی اندرهم‌تنیده، و اندر وحدت و یگانگی آمده (و برآینده از صدگانه یا هزارگانه اسم‌های الهی خداوند مدیر و مدبر)] تا پایین‌ترین مراتب هستی، و در نهایت، در زمین و بر یک‌به‌یک اشیای ریز و درشت موجود در آن فرود آید، جز این نیست که (در هر نقطه از زمین) تنها و تنها بر الله تبارک و تعالی [آن یگانه مطلق در دانش و دانش‌مداری و فاعلیت فعال در جای‌جای مراتب هستی، و جامع جمع در وحدت تمامی دانش‌ها و توانایی‌های دانش‌بنیان] فرود آمده و می‌آید.

نقل در مجلسی، محمداقرا، بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۱۰۷. این سخن بدیع و شریف در صورت دیگری نیز نقل شده است: قال علیه السلام: «لَوْ دَلَيْتُمْ بِخَبَلٍ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى لَهَبَطَ عَلَيَّ اللَّهُ» ثُمَّ قَرَأَ: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَ...». وَ أَمَّا بِالزَّمَانِ فَأَظْهَرَ!

[نقل در: کبیر مدنی شیرازی، سید علی خان، ریاض السالکین در شرح صحیفه سیدالساجدین، ج ۱، ص ۲۴۰، دفتر انتشارات اسلامی، ایران - قم، ۱۴۰۹ ق.]

* و باز این کلام خود خداوند در قرآن کریم است (که با صراحت بر گویش خفتگان و غفلت زدگان فریاد می آورد) که «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ، فَأَيَّمَا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» مُطْلَقِ مَشْرِقٍ وَ مَغْرِبٍ، از آن «الله» [از برای «آن یگانه مطلق در دانش و دانشمداری و ملک طلق آن فاعلیت فعال در همه مراتب علمی و عینی هستی، و جامع جمع در وحدت همه دانشها و تواناییهای دانش بنیان»]! است، و به هر سو [از جهات شش گانه] که رو کنید، «وجهی از الل» [و «جلوه ای از بی نهایت جلوه ها و جلوه گری های الله: آن مطلق عقل و علم و حیات و قدرت و اراده دانش نهاد] آنجاست! و «الله» همان «فراگیرنده علی الاطلاق در جمیع جوانب علمی و عقلی» است که «حکیمی علیم» است [و «هرچیزی را در بساطت و فراگیری دانش مطلق خویش فرا گرفته است»!]

شما (در مقام و از منظر یک مسلمان موحد و حقیقت بین) جایی را از «الله» [از خود خدا] (و به عبارتی از «آن مطلق در عقل و دانش و دانشمداری و حکمت بنیانی و قدرت و اراده دانش نهاد و جاری حاکم در و بر جزء و کل هستی») خالی نمی بینید. بنابراین، وقتی که ما می گوییم «سلام»، و یا وقتی که سخن از «اسلام» می آوریم، مُرادمان این است که «اسلام» همان «نظام واحد و محیط یا فراگیرنده ای است که "خداوند سلام" تنها و تنها "حاضر و حاکم آن" است، و جز "سلام و فاعلیت"ش چیزی در جزء و کل آن نیست».

کلام کامل عرشی حضرت سیدالشهدا امام ابو عبدالله الحسین علیه السلام در هنگام خواندن و سخن گفتن با معرفت بسترش با محبوب (در دعای شریف عرفه، در بیان «حقیقت توحید صمدی حق») باید توجه داشت! به خصوص آنجا که می فرماید:

كَيْفَ يَسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وَجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟ أَيْ كَوْنُ لِعَبْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ؟ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوَصِّلُ إِلَيْكَ؟ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا، وَ حَسُرَتْ صَفْقَةٌ عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا ...

چگونه استدلال کند تو را (و دلیل آورد که «تو» هستی، و «وجود» داری) با آنچه که خود آن چیز در «وجود و موجودیت»ش، «فقیر»ی بر «تو» (و: «بی چیزی وابسته به تو») بیش نیست؛ و «تو» خود «ستون فقرات، و برپادارنده قامت و قوت و قوت روح و جس او» می باشی؛ بلکه «ناپایداری و شکستگی و آسیب پذیری ستون فقرات وجود»ش را تنها «تو» بی «برپادارنده و جبران کننده و تقویت کننده»؟! آیا برای «هر آنچه، که چیزی غیر از توست (و بنا بر نادانی و بی خبری از حقیقت ماجرا، «چیزی غیر از تو و مجرا و مجرای ظهور تو دانسته می شود») «چیزی از ظهور» (و از «مبانی و اصول و ارکان برپایی دهنده به ظهور») هست که «تو» را نمی باشد، تا «آن چیز»، «آشکار سازنده تو» باشد؟! کی (از نظر تیزبین دل) «غایب» بوده ای که احتیاج آن باشد (که با ارائه یا آوردن دلیلی و ارائه شاهده، وجود تو را (در پرده غیب) اثبات نمایم؛ و در کدامین مقام و مکان قرار نداشته ای و یا دور (و جدا افتاده و خارج از کدامین میدان وجود) بودی، که «آثار تو» آن چیزهایی باشند که ما را به «تو» می رساند و صالحان می بخشند؟! کور باد آن چشمی که «تو» را بر خویشتن خویش «رقیب خویش» (و «مراقبی همیشگی» و «در کنترل دارنده رقیبه یا گلوگاه مدیریت و تدبیر جزء و کل امور هندسه مند زندگی خویش») نبیند! و بسیار زیان نموده دل (و فؤاد) آن عقلمداری که از «حُب تو» (از «حقیقت وجود رجم گونه و دربرگیرنده، و صافی سازنده تو») «نصیب» ی (و یا: «بهره ای در حد بایسته و شایسته نصاب، یا همان حد و هندسه حقیقی وجود») نبوده باشد!

فروغی بسطامی در مقام ارائه فزاهایی چند از همین معنای عظیم در قالب نظم، چه نیکو گفته است:

کی رفته‌ای ز دل که تمنّا کنم تو را کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم «طالب حضور»، پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی، که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

۲۴. سخن و پیام مستتر در آن از حضرت رسول ص است! [ر.ک.ب. رسول اکرم، نقل در: عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۹].
۲۵. آیا چیزی به غیر از این سخن خود خداوند [در قرآن کریم، ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸: ۵۰ (ق)] می‌تواند «پاسخ به این پرسش بسیار مهم» باشد:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ عَلَّمَهُ مَا تَوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶) إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»:

و تحقیقا این «خود ما» [یعنی «جمع در وحدت مُطلقِ علم و حکمت و حیات و اراده و قدرت و حق‌بینی و حق‌نیوشی و حق‌گویی دانش‌نهاد جدایی‌ناپذیرنده از مخلوقات هم‌ذات خود» بوده و] هستیم که «انسان» را [در مقام «پدیده‌ای حاصل‌آینده از تعیین‌مندنمودن انوار برّون‌تراونده از نور ذات بسیطمان» یا «سایه‌گونه‌ای ترکیب‌مند و محدود به حدود، و متشکل از انوار نور ما و ظلمت محض و در ظهور آمده»، با نفس یا عاقله‌ای «آینه‌وار و آینه‌داری انعکاس‌بخشندۀ انوار برتابنده از ذات خورشیدگونه خویش»، و «جلوه‌گاهی برای تجلیات یا صفات آن نور بی‌حدومرز و ناپیدا در آینه‌گونه‌هایی کالبدمند و محدود به حدود»] «آفریدیم»، [یعنی «مهندسی‌اش نمودیم»؛ و «هندسه بخشیدیمش، و اسم‌های خویش را، یعنی هندسه‌های مهندس و قدرهای مُقدّر مُستتر در ذاتمان را در نفس هندسه‌مند و آینه‌گونه و تلاوتگر او، الهام نمودیم و نهادینه ساختیم»؛ «او» همان «تجلیگاه خود ما»ست] و [همواره و در هر حال و مقام، با او و با جزءبه‌جزء ذرات وجود او (یعنی انسان) همراه و چهره‌به‌چهره‌ای چون ماه و خورشید هستیم، و انوار تابان از ذات خورشیدمانند ما در دل آینه‌گونه آن ذرات منعکس است. لذا ما حتی] و سوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما از «رگ اصلی قلب»ش [یا به عبارتی، از «ریشه‌ای‌ترین عامل انتقال معانی و افکار به عاقله جنین‌گونه و صددرصد وابسته»اش که «عامل اصلی در تغذیه مُستمر آن و ادامه حیات او»ست] به او نزدیک‌تریم! [زیرا «مُقلب‌القلوب همه قلب‌ها» و «تغذیه‌کننده تازه‌به‌تازه همه عقل‌های زنده و حق‌پوینده» خود ما هستیم، و این ما هستیم که همه جوانب و افاق جغرافیای وجود او را، از صورت ظاهری و قالب بشری‌اش گرفته تا باطن فکر و قلب یا دستگاه عاقله زنده و مدبره‌اش، در احاطه مُطلق وجودی خویش در میان گرفته، و بر آن‌ها و احوال و سکناات آن‌ها فاعلیت مُطلقه و احاطه قیومی داریم (و در فراهم‌آوردن نیرو و انجام افعال مربوطه، این ما و نیروهای تحت فرمان ما هستیم که هر قیام و قعود و حرکت یا سکون ایشان را کارگردانی و مُحقق می‌سازیم) و ایشان تنها مالک نیت و میل و سعی و کوشش خویش هستند (۱۶) هنگامی که الفاکندگان [یعنی فجور و تقوا، و یا جهل و عقل، همراه با لشکریان و عوامل فعال و کارپردازان خود] از راست و چپ [نفس دُوبعدی یا دوزوجی] را دربر گرفته، و هریک سعی بر القای [نظر قبیلۀ خود] در او دارند [و از هر طرف افکار خیر و شرّ را بر او ارائه نموده، و در جهت پیشبرد اراده و تحمیل نظر خود در نفس، می‌کوشند تا زیبایی‌های حقیقی و یا سراب‌گونه نتیجه‌شونده از پرداختن به آن‌ها را در نظر نفس به جلوه درآورند، و البته پروردگارش مسیر رشد از غیّ را از دو منبع نشان‌مند و افراشته‌قامت، به او نمایانده، و حقایق جبهه الفاکنده دست راستی را نسبت به نفاق یا سراب‌گونه بودن وعده‌های الفاکنده دست چپی برای او آشکار می‌نماید، و او ضمن برخورداری از دانش و هدایت‌های زوجانب و ذومراتب محبوب معبود خویش، در پذیرش القانات هریک از این دو الفاکنده، و پرداختن به اجرایی نمودن پیشنهاداتشان، اختیارمند است] (*) [و لذا باید، این را همراه به خاطر داشته باشد که] هیچ لفظی را [یا کلمه صوتی هندسه‌مندی را] (که در ذهن و قوۀ خیال خود مهندسی نموده، و آن را با حرکت دادن هم‌زمان و هندسه‌مند و قانون‌مدار زبان و تارهای صوتی و ماهیچه‌های فعال در جداره‌های محوطه کام شکل و ساختمان می‌بخشد) با بیرون راندنش از محوطه کام دهان [در جهان خارج طرح نمی‌کند مگر اینکه در نزد او] [و در مقابل او، فرشته‌ای (یا فرشته‌نیروی از جنس عقل برتر) است که لحظه‌به‌لحظه و به‌طور پیوسته، درحالی که رقبه یا گردن یا رشته مدیریت دستگاه ناطقه او را در دست دارد، فضای کارگاهی و ملزومات فکری و مهندسی مربوطه را

برای او (و البته، مطابق با نیت و سعی اختیارمند خود او، از هر جهت) پشت‌بانی کارسازی می‌نماید! مطابق با نظر مصطفوی، ریشه سه‌حرفی واژه «عتید» (یعنی «عتد») در معنا عبارت است از: «فراهم‌آوری مناسبات و لوازم مهندسی هندسه و طرح امری [یا برنامه‌ای دقیق و فرایندمدار، و از هر جهت، هندسه‌مند و با هندسه ویژه، که در راستای متحقق ساختن آن در آینده (در قالب یک فعل یا برنامه‌ای از پیش تعریف و تعیین شده، و البته هدف‌مند و تحت نظام وجودی و عملکردی برنامه‌ای کلی‌تر و فراگیرنده‌تر) قرار است صورت خارجی به خود بگیرد]. عین متن عربی سخن مصطفوی نیز تقدیم می‌گردد: «التَّهْيُؤُ الْعَلِيِّ الْحَاضِرِ لِأَمْرٍ!» ر.ک.ب. مصطفوی، حسن، فرهنگ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۲۵

* (بلکه طبق بیان شریف حکیمان الهی) نسبت «نفس ناطقه انسانی» یعنی «حقیقت وجودی او» (در چگونگی هندسه ربط وجودی و عملکردی‌اش با «نفس رجم‌گونه رحمانی» نسبتی و ربطی شدیدتر از «نسبت و ارتباط و اتصال شعاع خورشید با خورشید» است)!

* و بر همین مبنا، «نفس رجم‌گونه و تغذیه‌کننده و به‌کمال آورنده رحمانی» با «نفس ناطقه مرحوم و جنین‌گونه و همواره نیازمند انسان به رجم»، در هر دو عالم حاضر و پس از مرگ کالبد (و چه با بدن عنصری مادی و قوای آن، و چه با بدن برزخی و مثالی خود در عالم برزخ و قیامت کبری) «هم‌نشینی هم‌وجود هستی‌بخشنده یا معیت قیومیه» دارد! و این «خود ذات رحمانی رجم‌گونه» است که «نفس ناطقه انسانی» را وجود و برپایی یا قامت و فاعلیت بخشیده، و «قطع ارتباط آنی او، یعنی نفس حق با نفس انسانی» برابر با «قطع و حذف رشته حیات‌رساننده یا نابودی در لحظه نفس انسانی، و بدن‌های عنصری و مثالی مربوطه‌اش در جهان‌های آفرینش است! همچنان که بدن عنصری و مثالی و قوای آن‌ها، در هر دو عالم، همان شئون مختلف نفس انسانی، و بلکه سایه‌هایی هستی‌یافته از آن (یعنی آن نور شعاع‌گونه و برون‌تراونده از ذات خورشیدگون حضرت نورالانوار) می‌باشند. ر.ک.ب. سامانی، عمان، گنجینه الأسرار!

۲۷. متأسفانه برخلاف نظر استاد نقره‌کار، عروسی (مؤلف تفسیر شریف نورالثقلین، در مقام نقل از خصال صدوق (از جمله معتبرترین کتاب‌های شیعیان، به نقل از امام باقر، ابی جعفر علیه‌السلام، و ایشان در مقام نقل از پیامبر خداوند صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «قال رسول الله: (الله تعالی) خلق الناس من شجرة نبتی، و خلقت انا و ابن ابی طالب من شجرة واحدة: أصلى: علی، و فرعی: جعفر!» که معنی‌اش این می‌شود که «الله»، «آن مطلق علم و عقل و حکمت و حیات جاری و یگانه‌آفریننده حاکم بر جزء و کل هستی») مهندسه هندسه نوع انسان [یعنی «ناس» یا «انس» (در مقام مقابل با «جن» یا «ناییدا از نظر»)]؛ و به‌معنی «پدیده و پدیدار سازنده» که شامل «جمع بنی‌نوع انسان، اعم از جماد و نبات و حیوان» نیز می‌گردد] را از «درخت‌واره‌ای که شاخه‌های آن مختلف و رشد کرده و رشد‌کننده و پراکنده‌شونده و پیش‌رونده در جهت‌های گوناگون می‌باشند» آفرید و قرار داد؛ و «من» و «پسر ابی‌طالب را از «درخت‌واره‌ای یگانه و با شاخه‌هایی متحدالهدف و پیش‌رونده در جهت واحد»، هندسه بخشید، «اصل و ریشه من» همین «علی» است، و «شاخه من»، «جعفر، برادر او» می‌باشند (و «شاخه‌های دیگر» نیز «همه انسان‌های هم‌فکر و هم‌یار و هم‌کار و هم‌شیوه و هم‌رفتار با من، از ازل تا ابد»)!

ر.ک.ب. العروسی الخویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۳۵، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.
* برای دیدن معنی کلیدواژه «انس» به معنی «مقابل با «جن» یا «ناییدا از نظر»؛ و به معنی «پدیده و پدیدار سازنده» که «شامل جمع بنی‌نوع انسان، اعم از جماد و نبات و حیوان نیز می‌گردد» ر.ک.ب. مصطفوی (در فرهنگ التحقیق).
* مطابق با نظر تحقیق‌محور مصطفوی (در فرهنگ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم) ریشه‌واژه «انس» در معنای کلی، عبارت است از: «قرب یا نزدیکی همراه با ظهور و آشکاری» [یا «هرچیز نزدیک‌آورده‌شده، و محسوس واقع‌شونده (چیزی مانند «دنیا» که به معنی «نزدیک‌آورده‌شده و محسوس واقع‌شده» است)]؛ و به‌اعتبار این «معنی و مفهوم آن»، به‌عنوان «مقام ظهور یا آشکاری و محسوس واقع‌شدن»، «مقام مقابل با جن، به معنی ناپیدا و نامحسوس، و مقام ناپیدایی» مورد استعمال قرار گرفته و می‌گیرد! این واژه به‌عنوان «انس‌گیرنده، در مقابل انواع نفرت‌ها و وحشت و دور و دوری» نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد! و این معنی در «جمع صیغه‌ها و مشتقات یا شاخه‌های شاخه‌گیرنده از این اصل و ریشه» مشترک و محفوظ می‌باشد. ر.ک.ب. مصطفوی، حسن،

فرهنگ التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۶۰.

* مطابق با نظر خسروی حسینی (در ترجمه و تحقیق مفردات) نیز «انس» عبارت است از: «موجودی واقع در مقام مقابل با جن و پری»، «انس» را به معنی «لفت و محبت» و «خلاف تنفر و بی‌محبتی» نیز معنا نموده‌اند! واژه یا صفت «انسی» به معنی «هر آن چیز منسوب به انس» است! نیز گفته‌اند که واژه «انسی» در جایی به کار می‌رود که «انس و محبت در آن زیاد باشد»، و به «هر چیزی که مورد محبت قرار گیرد» نیز «انس» می‌گویند! هم‌اکنون جهت است که «حیوانی که به دنبال راکبش و صاحبش می‌دود و می‌رود» را («انسی») می‌گویند. ر.ک.ب. خسروی حسینی، فرهنگ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۲۱۵.

* «سنتی» به معنی «متشکلت و پراکنده در جهت‌ها و راه‌های متعدّد و مختلف و متفاوت و با مقاصد متعدّد و مختلف و دور از هم» نیز ر.ک.ب. مصطفوی، حسن، فرهنگ التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۱۶، و سایر فرهنگ‌ها، از جمله فرهنگ ابجدی!

۲۸. پرسش بنده (علی‌آبادی) از جناب مهندس نقره‌کار این است که [بنا بر سخن خود آفریننده (در آیه شریفه) «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ»، به معنی هر شایخه شایخه گرفته از اصل اصول واحد هستی بر مبنای آن فطرت واحد و شناسای همگان، یعنی فطرت خود خود الله، خلقت یافته و به وجود آمده‌اند»]؛ و یا این سخن حضرتش در آیه «قد جعل الله لكلّ شیءٍ قدراً» به معنی «تحقیقاً الله (آن مطلق علم و حیات و ...) آن یگانه قدرت و اراده دانش‌نهاد و خالق جزء و کل هستی، برای هر چیزی هندسه‌ای مخصوص (و مناسب برای هدف مربوطه و عملکرد مربوطه‌اش در جهان کثرت‌مند گوناگونی‌ها) قرار داده است» آیا «چوب»، «سنگ»، و «حیوان» و «فطرت الهی» ندارند، و مگر «اصلی‌ترین و جامع‌ترین صفت ذات الله احد واحد لم یلد و لم یولد، که انسان را مبتنی بر فطرت خود آفریده، چیزی به غیر از علم و حکمت و حیات و قدرت و اراده دانش‌نهاد است؟! و آیا آفرینش یا مهندسی «چوب» و «سنگ» و «حیوان» که به دست واحد احد واحد، و بر همین مبنای «فطرت الهی»، یا به عبارت دقیق‌تر، «جمع اندروحدت علم و حکمت و حیات و قدرت و اراده دانش‌نهاد» آفریده و مهندس شده‌اند، «الهی» نیست؟!]

۲۹. برخلاف تعریف ارائه‌شده از جناب مهندس نقره‌کار، «ایمان» در معنی چیزی و حقیقتی بسیار بزرگ‌تر و ساختارمندتر از «آگاهی صرف» است! بلکه به معنی «تصدیق و قبول و باور و پذیرش تحقیق‌محور، و لذا آگاهانه یک حقیقت» است! ر.ک.ب. تمامی فرهنگ‌ها.

۳۰. این سخنان جناب مهندس نقره‌کار، دو وجه می‌تواند داشته باشد:

* الف. تماماً «سخنانی خارج از موضوع و نامرتبط با مسئله مطرح در پرسش انجام‌شده از سوی مسئول برگزاری مناظره» است (و گویا بیشتر آن‌ها «شرح روش تدریس ایشان در دروس معماری» است)؛ و

* ب. چنانچه «سخنان ارائه‌شده‌شان، خارج از موضوع این مناظره، و نامرتبط با مسئله مطرح در پرسش انجام‌شده از سوی مسئول مربوطه برگزاری مناظره» نمی‌باشد، و با این مناظره مرتبط بوده و به اصطلاح، تحلیل و نقد غیرمستقیم شیوه تدریس و متن دروس ارائه‌شونده توسط طرف مقابل مناظره می‌باشد! معلوم نیست منظور نظرشان از فرازهایی چون «شر مطلق بودن» پُر کردن حافظه بچه‌ها با حفظیات، و تحقیق‌محور نبودن یا قیاسی نبودن متن دروس و یا وظیفه آموزشی دانشجویان»، و یا «اجباری و تحمیلی بودن متن دروس ارائه‌شونده، و تحمیل نمودن نظریه‌ها و برداشت‌های سلیقه‌ای خود استاد به دانشجویان» و یا آنچنان که پیش‌تر می‌فرمایند: «مستدل نبودن» و یا «خودباخته بودن» مطالب ارائه‌شونده توسط برخی اساتید دانشکده یا دانشکده‌ها»، اینکه «برخی از اساتید: "همه چیز، یا به سخنی، همه مطالب و موارد ارائه‌شونده در کلاس درس آموزش حکمت و معماری" شان را از خودشان می‌یابند»، و یا «... و ...» چیست و یا چه شخصی یا اشخاصی است؟! چرا که صرف نظر از «خارج بودن موضوعات مطروحه‌شان از مسئله مورد پرسش و بحث»، نوعی اتهام و توهین جدی به طرف مقابل و یا دیگر همکاران می‌تواند قلمداد گردد! و قطعاً شخص ایشان، در برابر بر زبان آوردن این دست «گفتارهای غیراخلاقی و اتهامات و توهین‌های صورت‌پذیرفته به برخی اساتید» در این‌گونه نشست‌ها (که غالب شرکت‌کنندگان خود اساتید محترم دانشکده و

دانشجویان مُعَزَّز هستند) باید پاسخ گو باشند! (و صدالبته، حقّ برگزاری این دادگاه و دادستانی برای این اساتید محترم مظلوم واقع شده، در آینده، و در زمان و مکان و موقعیت مناسب خود، برای ایشان محفوظ خواهد بود!) ان شاءالله.

۳۱. در شرح و تحلیل این موضوع مطرح شده توسط جناب مهندس نقره کار، مبنی بر «موفق بودن شخص استاد درس نظری حکمت هنر و معماری اسلامی در "حوزه عملی"، یعنی «طرّاحی و اجرای طرّاحی طرح‌های صورت‌پذیرفته توسط خود»، و بهره‌برداری نمودن از ارزیابی مصادیق مربوطه (و از تجربیات مثبت و منفی خود و دیگران، در خلق آثار هنری) در مباحث مطرح‌شونده در کلاس حکمت هنر و معماری و شهرسازی اسلامی» نیز (اگرچه سخن بی‌ریشه و بی‌جایی می‌باشد!) ولی اگر هم چنین بوده و یا باید بوده باشد، این جانب (حداقل در طول بیش از دو دهه از حضور خود در این دانشکده) به خاطر نمی‌آورم که ایشان در این طول زمانی بیست‌وچندساله، کارگاه آموزش عملی در این دانشکده داشته‌اند؛ و در مورد طرح‌ها اجرا شده یا تمام‌شده به نام و کام ایشان نیز، همه دوستان و آشنایان می‌دانند که پروژه‌هایی که ایشان در این باب مدّ نظر خود دارند، حاصل زحمات عزیزانی چون آقای دکتر ... فلانی است که هم‌اینک (و بدون راهنمایی‌های حیات‌بخش ایشان) نیز مشغول انجام و اجرای نمونه‌ای دیگر از این دست طرّاحی هستند [و اینجانب قطعاً با این نوع هندسه و فضا‌سازی‌های مورد نظرشان (در مقام نمونه‌ای از فضای مناسب برای تفکر توحیدی) به شدت مخالف هستم، و نظر انتقادی کارشناسانه دارم (و بارها اصل مطلب خود را به ایشان تذکر داده‌ام)]؛ و یا آقای مهندس ... فلانی است که (به دلیل هم‌دل و یا هم‌نوا نبودن مطلق خُلقیات و روحیتشان، و یا فرمان‌بر نبودن کاملشان در نسبت و ارتباط کاری با جناب مهندس نقره کار، برخلاف چهار دوست و همکار دیگر) «دادن و گرفتن فرصت شرکت در دکترای بدون کنکور یا افتخاری از جانب جناب مهندس، از او صلب گشته، از دانشکده و دانشگاه خارج و یا اخراج گردید، و هم‌اینک در دفتر اختصاصی خود، به کار مهندسی و طرّاحی روشنائی معماری مشغول است! در مورد «تحقیق و مطالعه قیاسی صورت‌پذیرفته‌شان در حوزه حکمت هنر نیز یاد دوستانی چون «سید ...» و یا «...»، زنده و گرامی، (که یادم نمی‌رود با چه پشت‌کار و شوق و ذوقی، روزهای متمادی، کتاب‌ها و مقاله‌های متعددی را کپی می‌گرفتند، خط می‌کشیدند، تکه‌های منتخب یا خط‌کشی‌شده‌ها را می‌پریدند، ردیف کرده، به هم می‌چسباندند، و ... در نتیجه «طرح جامع مورد نظر و مصوّب ایشان» حاصل آمد! نمی‌گویم «کار تیمی» غلط و یا غیرمجاز است! ولی قطعاً (کپی گرفتن و چسباندن و مقایسه نظرات) با کار «زنده و خلاقانه و نوآورانه و جوشان از قلب، و بدیع و بی‌سابقه» قطعاً تفاوت‌هایی عظیم و اساسی دارد! برخلاف تعریف ارائه‌شده از «ایمان» در معنی، چیزی و حقیقتی بسیار بزرگ‌تر و ساختارمندتر از «آگاهی صرف» است! بلکه به معنی «تصدیق و قبول و باور و پذیرش تحقیق‌محور، و لذا آگاهانه یک حقیقت» است؟! ر.ک.ب. تمامی فرهنگ‌ها.

۳۲. حضرت آیت‌الله جوادی املی در شرح و تحلیل همین این قضیه، یعنی اینکه مراد از «اسلام» چیست؟ یا اینکه «دانشگاه اسلامی» چگونه دانشگاهی است؟ یا اینکه ... (چگونگی شخصیت و محتوای درس‌ها را چگونه اسلامی نمایم)؟ من هم شرح آن سخنان و فرازهای برگزیده آن را به صورت یک کتاب ارزش‌مند درآورده‌ام، و در آن، تمامی فرازهای برگزیده سخنان ایشان و توضیحات ارائه‌شده از ناحیه خود را، در هندسه‌ای آکادمیک، مستندنگاری نموده‌ام!

۳۳. «خدای سلام» به غیر از «سلام»، به غیر از «آفرینش سلام‌محور»، به غیر از «آفرینش مسلمان» و «مسلمان آفرینی»، هیچ فعل دیگری (اصلاً از «او» صادر نمی‌شود!

۳۴. در آن مثال درخت هم (که پیش‌تر بدان اشاره داشتیم) هرچه که از درخت [از شاخه‌های کوچک و بزرگ و برگ‌ها و گلبرگ‌ها و میوه‌ها (و حتی بعضاً خارها) که از شاخه یا تنه اصلی بیرون می‌آید و در اطراف گسترش می‌یابد، از جان و جوهر وجودی خود درخت است!

۳۵. یعنی در بستر انجام آزمایش تجربی (و البته آزمایش‌هایی تماماً عقل‌محور و کاملاً علمی و دانش‌نهاد)!

۳۶. به عبارتی، این «عمل مهندسی عقل‌محور و دانش‌نهاد او»، عیناً «عملی اسلامی و مسلمانی» است.

۳۷. قرآن کریم، ۶۱: ۱۰ (یونس).

۳۸. مراد مولانا از «نیستان» (در ابیات آغازین مثنوی معنوی خود) هم همان «نیستان» (به معنی «عدم» و به معنی «فقر و ناداری محض» و به معنی «چیزی نی‌گونه یا میان‌تهی و مجرمانند») یا «کارگاه آفرینش و بستر و مجرای فعالیت خدا» می‌باشد.

«آفرینش» «بستر فعلِ خدا» ست
 «قَدْر»، «الله» است، «عین حق نما» ست
 «مُطَلَقِ قَدْر» است «الله» ای جوان
 «کارگاهِ قَدْر و فعلِ قادر» ش
 «آفرینش» «کارگاهِ حق هنر»
 «حق» چنان «دریا» ست، «بس بی انتها» ست
 «آفرینش»، «خَد» بُدی، «قاب صفات»
 «شی»، «اشیا» را «پدیداری» دهد
 «جان ناپیدا» همان «ذات حق» است
 «آب» «حق» است و «جهان»، «مَجْرای او» ست
 «حجله گاهِ دلبَرِ حق» «این جهان»
 جمله «مفعول» اند و «فاعل» شان «حق» است
 «حجله گاهِ عشق» را «داماد» «او» ست
 «حق» در «این مَجْرأ» چو «جاری» می شود
 هر «رَجِم» چون «حمل» کردی «نطفه» را
 «سِرِّ حق گون» ش «هویدا» می شود
 «چشم روشن» مادرش را می کند
 «مادر شیدا» به «راه تربیت»
 «صد هزاران رنج او» را می خَرَد
 باز گردد «مرغ حق» در «آشیان»

*** این ابیات در شرح این معنا فی البداهه (هنگام تدوین و ویرایش متن مناظره) سروده شدند! حقیق آمد آن‌ها را تقدیم شما عزیزان مخاطب نکنم!

*** و اما ترجمه و شرح کلیدواژه‌های این سخن عظیم و شریف: آفریننده در «یک تا بودن فاعل تمامی افعال جاری و انجام یافته و یا انجام پذیرنده در سربه سر هستی و از ازل تا به ابد (که به حق، در شرح یک تایی ذات حق و یک تایی جوهر فاعلیت‌های در ظاهر متعدد و گونه به گونه اش، «یکی از بهترین‌ها و گویاترین‌ها» ست):

«... وَ مَا يُعْزَبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ، وَ لَا أُضْعَفُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»
 و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو «جدا» [یا به عبارتی، «مستقل و بی‌زوج فاعل و بلکه فعال»] نمی ماند [هریک از شما، هریک از اشیای موجود در هستی و یا افعال شکل گیرنده در آن، مفعولی (مقام وقوع فعلی) و زوجه ماندنی (مقام و بستر مهندسی و تهیه و تجهیز شده برای پرورش و عامل زایش نطفه‌ای از او) بیش نیستند، و پرورش دهنده تو، آن یگانه زوج و فاعل عالم و عالم عادل و شاهد حاضر و فعال در هر فعلی، و حقیقت و بنیاد برپایی دهنده و قوت و نیروی برپادارنده ساختمان وجودی هر چیزی است]؛ حتی به اندازه سنگینی ذره‌ای، و نه کوچک‌تر از آن، و نه بزرگ‌تر از آن، مگر اینکه (همه آن‌ها) در «کتاب آشکار و آشکارکننده» [در «لوح محفوظ علم زنده و فعال و متکلم یا خالق خداوند» (در همان «امام مبین، و همان داتبة الارض»، همان که «عنصر بنیادین آفرینش و پدیدآورنده جزء و کل هستی و موجودیت هر چیزی و هر فعلی است»)] ثبت می‌باشد!

*** (با هدف جلوگیری از طولانی شدن مطلب، تنها به ارائه بخش مختصر، و شرحی شتاب زده از این سخن عظیم و عزیز خداوند، بسنده نمودم! از علاقه‌مندان به کل آیه شریفه و شرح کامل آن، ر.ک.ب. علی‌آبادی، محمّد، ترجمه و شرح مجموعه‌ای

از آیات مرتبط با مباحث هنر و معماری از قرآن کریم، انتشارات نور مهراز، تهران، ایران (در دست تألیف).

*** در شرح ریشه واژه «عَزَبَ» از قرآن واژه «يَعْزُبُ» از این آیه شریفه، مؤلف فرهنگ مفردات الفاظ قرآن کریم می‌نویسد: «عَزَبَ» عبارت است از همان «کسی که به خاطر انجام فعلی و عملی ضروری» مانند «یافتن چراگاه و گیاه برای دام‌هایش»، از نزد و نظرگاه خانواده‌اش دور شده یا می‌شود». در بیان صیغه‌های مختلف آن گفته می‌شود: عَزَبَ (و يَعْزُبُ و يَعْزُبُ) یعنی «دور و غایب شد (و می‌شود)»؛ «عَزَبَ» خداوند تعالی در همین معنا می‌فرماید: **وَمَا يَعْزُبُ عَنِ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ إِيَّانَا / ۶۱**، **لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ إِسْبًا / ۳**؛ گفته می‌شود: «رَجُلٌ عَزَبَ»، و «إِمْرَأَةٌ عَزَبَتْ»؛ به بیانی، «مرد جدامانده و دورافتاده از زن و همسر خویش» را «عَزَبَ»، و «زن جدامانده و دورافتاده از همسر یا مرد خویش» را «عَزَبَتْ» می‌خوانند! و «عَزَبَ عَنْهُ حِلْمُهُ» یعنی «خواب او از او دور شد (خوابش پرید)». و «هنگامی که (در زمان دشتان یا حیض شدن زن) هریک از ایشان، از هم‌بستر شدن با دیگری (یعنی زوج یا زوجة مربوطه، بالاجبار) دورمانده و به بیانی، غایب می‌گردند، گفته می‌شود «عَزَبَ طَهْرُهَا»؛ ر.ک.ب. خسروی حسینی (شارح و مترجم فرهنگ مفردات راغب اصفهانی)، ج ۲، ص ۵۹۴!

*** از حضرت صادق آل محمد علیه‌السلام در شرح فراز آیه مورد بحث (یعنی «لَا يَعْزُبُ عَنِ رَبِّكَ») سخنی بدیع بدین مضمون نقل شده است که:

منظور نظر حضرت حق جل و علی در این شریفه، همان «عَزَبَ شدن یا دور و غایب ماندن» هر ریزدزه از "حضرت حضور فراگیرنده و فاعلیت محیط و علم مطلق و احاطه‌کننده حق آفریننده پرورش‌دهنده" است و نه از "ذات"، و اگر مراد از «این عَزَب ماندن یا دورافتادن و غایب ماندن»، «عَزَب ماندن یا دورافتادن و غایب ماندن شیء یا ذره از ذات حق باشد»، در آن صورت «مسئله غیریت و دوربودن و جدابودن ذاتی ذره از آن ذات بسیط و مطلقاً تقسیم‌ناپذیر» لازم می‌آید، و در این صورت، برای «عَزَب نبودن یا جدا و غایب نبودن هر ذره از ذات» موضوع «تحویه آن‌ها» به معنی «جمع کردن ذره با آن ذات بسیط و محیط و دربرگیرنده» مطرح است [که در آن صورت، با «توحید» (و با «نگاه توحیدی به حقیقت هستی، و با حقیقت جداناپذیربودن ذات خالق از خلق و خلقت و مخلوق خویش» و با اصل عقلی و منطقی، «وحدت فاعل و فعل و مفعول»] منافات دارد! ضمناً توجه داشته باشیم که مفهوم مستتر در فراز "جداناپذیربودن ذات خالق از خلق و خلقت و مخلوق خویش" بر مبنای اصل عقلی "وحدت فاعل و فعل و مفعول، یا جداناپذیربودن ذات فاعل از فعل خویش و مفعول مربوطه" استوار است!

در پایان (و به رسم امانت)، عین حدیث یا سخن بدیع و عظیم القدر حضرت صادق علیه‌السلام (به نقل از فرهنگ مجمع البحرین، به زبان عربی) تقدیم می‌گردد: **عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَرْحِ «لَا يَعْزُبُ مِنْ رَبِّكَ» مِنَ الْآيَةِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَيُّ بِالْإِحَاطَةِ وَالْعِلْمِ لَا بِالذَّاتِ، وَإِذَا كَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهَا الْحَوَايَةُ»!** (ر.ک.ب. فرهنگ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۲۰). ضمناً برای دقیق مفهوم لطیف و عمیق کلیدواژه «الْحَوَايَةُ» از کلام امام و مصدر آن «تحویه» و ریشه آن «حوی» به معنی «جمع شدن چیزی با چیز دیگر» ر.ک.ب. قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴۰. فرازی از دعای شریف حضرت خضر علیه‌السلام مشهور به دعای کمیل!

۴۱. «اصلاً» یعنی "از نظر اصل یا ریشه و مبانی یا بنیادهای ریاضی برپادارنده و حاکم بر هستی"!

۴۲. در "دایره امکان" یعنی در "دایره حکومت عقل محور و دانش نهاد و از هر جهت قانون مدار و اصولی، و لذا مُتَقَن و اجتناب‌ناپذیرنده خداوندگار علم و حکمت و ... بر فضای دایره‌گون و مرکز محور و مهندسی شده و تحت حاکمیت مطلقه مرکز، یعنی خود شخص عقل کُل و مطلق دانش و قدرت دانش نهاد سلام و سلام کار"!

۴۳. منظور نظر از واژه "شما" در اینجا، درواقع "شما" در مقام یک "موجود ممکن الوجود و مکان مند، و واقع در هندسه محدود به حدود مکان" است!

۴۴. مراد «دایره همه‌جاگستر و محیط، فلذا فرازناپذیرنده حکومت کلیه خداوندی» ست! حافظ علیه‌الرحمه این معنا را بسیار لطیف و روشن شرح می‌دهد: ایشان «خداوند عالم‌آفرین و تغذیت‌کننده هادی و تربیت‌کننده جزء و کُل موجودات ریز و درشت (و دارای قسمت و سهم و قدر و صورت مهندسی شده و تقدیرشده و مشخص یا برخوردارشده از محدوده‌ای

خاص و دقیقاً اندازه‌مند از جمیع بی‌کرانه و نهایت الطاف و نعمت‌های سراسر خیر و رحمت او» را «حضرت عقل کل یا اندیشه زنده و فعال» می‌داند؛ و «هستی سربه‌سر هندسه‌مند و دقیق و آکنده از نظام‌ها و اصول و قوانین دقیق و فرارناپذیر علمی ریاضی و جبرمانند» را «دایره قسمت» [یا به‌سخنی، «محیط دورگونه و دایره‌وار»ی که در مهندسی خلل‌ناپذیر آن، «امکان فرار نقطه‌های واقع بر روی محیط دایره از حاکمیت مرکز دایره، یعنی صورت نمادین حضرت حق، ابداً وجود ندارد»] معرفی نموده؛ و «خود» یا «هر یک از ما موجودات عالم دایره‌گون، یا به بیانی، عالم دارای ساختار و هندسه وجودی و علمی و عملی فرارناپذیر» را «نقطه یا نقطه‌های تحت حاکمیت پرگار وجودبخشنده به نقطه‌های متکی بر خویشتن پرگارمانند خود» می‌داند، و این چنین ندا سر می‌دهد که:

در «دایره قسمت»، «ما» «نقطه پرگار»-یم «حکم» «آنچه تو اندیشی»، «لطف» «آنچه تو فرمایی»!

۴۵. منظور «موفق شدن دزد خطاکار و بدکردار، و بلکه نابکار، در شکستن، بازکردن و برداشتن و پشت‌سر گذاشتن همه تمهیدات و موانع از پیش مهندسی‌شده توسط شما و عاقله مهندسین مشاور شما، و انجام دزدی در هندسه‌ای کاملاً موفق، بدون دیده‌شدن و گیرافتادن و دستگیر شدن» است.

۴۶. منظور از «دقیق انجام‌دادن نسبت‌ها توسط آقازده» همان «دقت نظری است که ایشان (در امر دقیق پیدا نمودن و شکستن رموز پیچیده قفل‌ها و از میان برداشتن آن موانع عظیم و ساختارمند و دقیق و از پیش محاسبه‌شده شما نسبت به هم) دارند!

۴۷. چراکه «اصل یا ریشه و جوهره حاضر و فعال در عاقله شخص دزد، همان "عقل کل"، یعنی "الله تبارک و تعالی" است!

۴۸. قرآن کریم، ۶۲: ۳۹ (زمر): و اینکه «آقا دزده» هم در «عاقله خود» چیزی از «عقل» دارد! و «عقل» هم «حجت‌الله اکبر» است: «بزرگ‌ترین و همه‌چیزدان‌ترین راهنماها» است! اصلاً «انسانیت بنی‌نوع انسان به عقل و عقلائیّت وابسته است!» «انسان یا همان شخص مطلقاً وابسته و همواره نیازمند به الله» (فرق نمی‌کند که در «کسوت دزدی» باشد یا نباشد!) «از همین طریق» (یعنی «از طریق حاضریدین و با به‌میدان آوردن و فعال یا وکیل قرار دادن آن مطلق دانایی و فناوری زنده و پوینده در عاقله خود، و یعنی الله همه‌جا حاضر و همه‌جاناظر و همیشه آماده برای فعالیّت و هدایت کردن»)، و «با به‌گرسنی نشانیدن او در حاکمه عاقله خویش و ارگان‌های عمل‌کننده‌اش، در مقام وکیلی خبره‌کار و فاعلی تام‌الاختیار و فعال، تمامی برنامه‌ریزی‌ها و مهندسی هندسه جمع روبرهم همه برنامه‌ها و کارها و نقشه‌کشی‌های علمی و اجرایی دزدی خود را به او (و به آن اسم‌ها و یا دانش‌های زنده و فعال) سپرده، و نیازهای علمی و فنی جدیدشونده خود را مستمراً و لحظه‌به‌لحظه برطرف می‌نماید»!

۴۹. «شهید» یعنی «حاضر و ناظر و شاهد و گواه گواهی‌دهنده نسبت به حقایقی که می‌داند» و «خداوند» یعنی «عقل کل» همان «عقل کل»ی که «شهید مطلق و مطلق شهید» است، و در عاقله من و شما و آقازده «حاضر و ناظر» است! «نیروی فکری و علمی دخیل در فعالیّت دزد و دزدی» (و بلکه «فاعل اصلی و کارگر و کارپرداز و کارگشا در مهندسی هندسه نظام‌مند این دزدی دقیق و مبتنی بر آخرین دستاوردهای علمی و فکری و تکنولوژیکی» همان «یک‌تا عقل فعال و هوش و آگاهی و دانش زنده و مدیر و مدبر حاضر و شهید شاهد و فعال در صدر عاقله جزء و کل هستی» است!

۵۰. بلکه دقت کنید و کنه ماجرا را ببینید: «امر برنامه‌ریزی و طراحی شکل‌گیری و انجام و وقوع این دزدی» را خود «عقل کل» انجام داده و می‌دهد (حتی به جرئت می‌گوییم: «قوة بینایی خود آقازده» همان «خود او، همان بصیر و مطلق بصیرت و بینایی» می‌باشد!) طبق گفته خود خدا، تنها و تنها «ثبوت اقدام به دزدی و سعی و تلاش در جهت آن» از آن آقازده هست! ولی نیروی حاضر و فعال در ماهیچه‌های پاها و دست‌های آقازده هم همان «قدرت و نیروی مطلق» یعنی «الله» است!

۵۱. (در هنگام دزدی دزد، و دیدن جوانب کار و رودست زدن به شما و تمهیدات شما برای جلوگیری از دزدی، خودش) هم دارد می‌بیند [شکل‌گیری و انجام و وقوع این دزدی را (حتی به جرئت می‌گوییم «قوة بینایی خود آقازده» همان «خود او، همان بصیر و مطلق بصیرت و بینایی» می‌باشد!)، هم «فاعل فعال در شکستن دانش‌محورانه و مهندسانه و خبیرانه قفل‌ها و برداشتن موانع»، «خودش» است!.

۵۲. یاد بزرگان اهل معرفت، از جمله خواجه حافظ شیرازی، و آن بیت مشهور برجای مانده از (غزل شماره ۳۱۷) ایشان به خیر که فرموده‌اند: نیست بر لوح دلم جز «الف قامت دوست» * چه کنم «حرف دگر» یاد نداد استادم! مرحوم دولابی

که رحمت خداوند بر او مستدام باد) همیشه «موحدین» را همان «یکه‌شناسان» معرفی می‌کرد! و می‌فرمود: «مسلمان حقیقی» همان «یکه‌شناس حقیقی معروف» است، به معنی «کسی که در بر خورد با هر چیزی، چه در مقدمه و چه متن و طول و پایان هندسه وجودی و عملکردی آن چیز، چیزی جز خداوند نمی‌دید، و در نگاه به هستی و شناخت و پذیرش تحقیق محور خود، تنها او را تصدیق و قبول و باور داشته دارد!»

استاد حسن زاده نیز در شرح این کلام از امیر علیه‌السلام در نهج‌البلاغه که می‌فرماید: «کمال توحید، اخلاص است» می‌نویسد: در شرح مقام «اخلاص» (که حضرت مولا در اول خطبه فرمودند: همان «مقام خاص» و «لازمه توحید یا خداشناسی معرفت‌نهاد خاص‌الخاص از اولیای خدا» است! و اینکه «مؤمنان حقیقی و اصیل عبارت‌اند از کسانی که هر چیزی غیر از خدا» را «عَدَم» انگاشته‌اند!) و در شرح «معنی ایمان کامل به خدا» («ایمانی که حقیقتی مرتبه‌مند» دارد، و آن را «مراتب وجودی و معرفتی و عملی بسیار متعدّد، و بلکه بی‌نهایت» است) باید گفت: «مؤمن حقیقی» فقط و فقط «تابع معرفت زنده و رفعت‌یابنده خویش» می‌باشد! و لذا آن‌هنگام که «معرفت انسان در مقام توحید حقیقی، و هندسه شناخت او نسبت به حقیقت حق» کامل گردد، به مقام «اخلاص در علم و عمل» نائل شود، و بنابراین در «عالی‌ترین رتبه از ایمان و معرفت اخلاص» خواهد بود، و «پاکی و خلوص یا اخلاص او در حقیقت‌شناسی و حق‌بینی» تا آنجا رسد که «غیر خدا»، هیچ «موجود حقیقی دیگری» نمی‌بیند! ر.ک. ب. علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام)، امام اول شیعیان، حکمت عملی (با مقدمه حسن حسن‌زاده آملی)، ص ۵۸، حسن‌زاده آملی، انتشارات الف. لام. میم، قم - ایران، ۱۳۸۵ ش.

استاد حسن زاده همچنین در جهت شرح چگونگی ممکن شدن و تحقق پذیرفتن «معراج حقیقی انسان، و عروج فکر و اندیشه به غایت‌القضای معرفت، و درک و فهم این سرّ عظیم» یعنی «توحید حقیقی صرف» یا به سخنی «یگانه دیدن مطلق ذات واجب‌الوجود و فاعلیت یگانه و فرارناپذیرش در یگانگی هستی [در عین تعدّد و کثرت شئون مختلف تجلیات انوار او (که به‌کسب، و در بستر فاعلیت نسبت‌ها و اضافات اعتباری، و بالذات غیرچسبنده بر آن ذات یگانه، مانند «اسم‌ها و صفات ظاهراً متعدد و گونه‌به‌گونه»، صورت تحقیق مجازی و اعتباری به خود گرفته و یا می‌گیرند)] می‌نویسد: «حقیقت امر در این معناشناسی به‌غایت‌عظیم»، «همان» است که علامه شیخ بهاء‌الدین عاملی قدس سرّه (در اواسط مجلد چهارم کشکول خود) آورده است! و «آن حقیقت» (که در قالب سخن سید الشریف در حاشیه شرح/التجرید از آن یاد شده) این است که فرموده‌اند:

«هر آن چیزی که رؤیت و مشاهده می‌گردد، نیست مگر «آن وجود حقیقی» که خود «عین یا چشمه‌گونه هندسه‌مندی بر ذات واجب‌الوجود» بوده، و عبارت است از: «حقیقتی غیرقابل تجزیه و تقسیم‌ناپذیرنده» که در بستر بسط یا انبساط تجلیات نورمانند خود، قد انبسط علی هیاکل الموجودات و در قاب وجودی موجودیت ظاهری آن‌ها ظاهر شده است! پس (با این حساب، و در این هندسه‌مندی) «هیچ چیزی از جمع بی‌نهایت چیزها» از «او» (و از «فاعلیت مطلق و محیط و دربرگیرنده یا همه‌جاگستر او») «خالی» نبوده و نمی‌تواند باشد! بلکه «آن حقیقت وجودی وجوددهنده و پدیداری‌بخشنده» همان «حقیقت وجودی آن چیز»، و «هندسه خاص و منحصره‌فرد وجود علمی یا عملکردی هر چیز خاص» نیست مگر «عینی و یا چشمه‌گونه‌ای (چشمه‌گونه‌ای با هندسه منحصره‌فرد) که در مسیر حضور موج‌گونه و بسیار مواج و جریان‌وار و همه‌جاگستر او قرار گرفته، و در این بستر، به وجهی از انواری وجودی آن تعین بخشیده، و در قاب تعین‌مند خویش، آن حقیقت وجود یگانه را شخصیت ممتاز از بقیه، و البته اعتباری می‌بخشد!» و «آن حقیقت دریاگونه فاقد شکل، و بنابراین ناپیدا و نامحسوس»، در بستر این قبیل هندسه‌گذاری‌ها یا تقییدات و تعینات و تشخصات اعتباریه، اعتباراً تعین‌مند گشته، و در ظاهر امر، «صورت ممتاز و ویژه آن شیء» را به خود می‌گیرد! در مقام مثال، این معنا را می‌توان به «دریای بی‌کرانه مواج» تشبیه نمود که «موج‌های متعدّد و گونه‌به‌گونه برآینده از ذات یگانه و تقسیم‌ناپذیرنده‌اش، دائماً (در موجودیت و شخصیت‌های تماماً اعتباری و فانی‌شونده) شکل می‌گیرند، برای مدّتی کوتاه ظاهر شده، زندگی نموده، و در دل دریا محو می‌گردند! و ما خوب می‌دانیم که «حقیقت وجودی موجودیت‌دهنده به آن امواج متعدّد و گونه‌به‌گونه» خود «دریای بی‌کرانه است!»

در پایان، عین متن عربی سخن شیخ بهائی (به زبان عربی) تقدیم می‌گردد: «ان قلت: ما تقول فی من یری: ان الوجود مع کونه عین الواجب و غیر قابل للتجزی و الا تقسام قد انبسط علی هیا کل الموجودات و ظهر فیها فلا یخلو منه شیء من الا شیاء بل هو حقیقتها و عینها و انما امتازت و تعینت بتقیدات و تعینات و تشخصات اعتباریه، و یمثل ذلک بالبحر و ظهوره فی

صورة الامواج المتكثرة مع انه ليس هناك الا حقيقة البحر فقط؟ ر.ک.ب. حسن زاده آملی، حسن، وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، ص ۱۰۰، انتشارات الف. لام. میم، قم- ایران، ۱۳۸۳ش.

۵۳. در داستان موسی علیه السلام، حضرت حق (جل و علی) از او می خواهد که ای موسی، دفعه بعد که می آیی به میعادگاه ما (به میعادگاه هم کلامی است با ما در طور سینا) یک کسی را که در مقام و ارزش وجودی در دارالملک توحیدی ما، از خودت پایین تر است، (با خودت و به همراه خودت) بیاور! موسی علیه السلام هم (تمام طول یک ماه یا چهل روز میان دو دیدار را) با خود کلنجار رفت که چه کسی را (در مقام) شخصی پایین تر یا کم بهتر از خود" با خود همراه کنم و ببرم؟! (چون سمبل یا نماد عقل و خرد کمال یافته انسانی می باشد) کسی را نیافت (که پایین تر و کم ارزش تر از خودش باشد)، فلذا آمد، آمد... و آمد. تا به لاشه یک سگ مرده در حال اضمحلال کالبدی، یعنی در حال تلاشی رسید (یعنی کالبد بی جان سگ هم مدت هاست که آنجا افتاده، و دارد متلاشی می شود. با خود، و در خیال خود، خیلی آهسته گفت:) «مِنَ موسی کلیم الله» بالاتر هستیم، یا «این سگ مرده در حال پوسیدن و از بین رفتن»؟ برای یک لحظه از حال بایسته و شایسته عقلانیت توحیدی و وحدت بین خود خارج شد، پس دستار از سر خود باز نمود و با کراهت از بوی مُشمز کننده آن لاشه، سر آن را به پای سگ گره زده، آن را یک قدم کشید، و بلافاصله متنبه شده، دستار باز کرد و با دست خالی به میعادگاه آمد! چون تنها به میعادگاه آمد، خطاب رسید که هان، موسی! خلاف وعده مان عمل نمودی و کسی را که (از نظر ارزش وجودی در عالم توحیدی ما) از خودت پایین تر باشد، با خود نیاوردی؟! موسی علیه السلام پاسخ داد: کسی را نیافتم! خطاب آمد: به عزت و جلال خود سوگند که اگر آن سگ مرده را یک گام دیگر با خود کشیده بودی، از مقام هم کلامی با خود، تو را خلع می نمودم! ولی موسی علیه السلام این معنا را زود فهمید، و از خطای خود [از خطای (منشأگیرنده از غفلت یا بی خبر افتادن از حقیقت) خود] بازگشت!

۵۴. "شخص لأبالی و خود خارج کرده و خارج شده از رحمانیت رَحْمَیْهِمُ اللهُ خدایند" را (در فرهنگ قرآن) "فاسق" می گویند!

۵۵. شخص به اصطلاح "هنجار شکن و عصیانگر" را (در فرهنگ قرآن) "فاجر" می گویند!

۵۶. قرآن کریم، ۱۸: ۲۷ (نمل): «حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ، لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ».

۵۷. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۸۳: ۳۶ (یس)!

۵۸. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱۹: ۴۷ (محمد)!

۵۹. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱۰: ۴۸ (فتح)!

۶۰. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۳: ۶۵ (طلاق)!

۶۱. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۳: ۶۴ (تغابن)!

۶۲. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۵۳: ۴۲ (شوری)!

۶۳. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۹۶: ۵ (مائده)!

۶۴. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱۵۶: ۲ (بقره)؛ این جانب در شرح و تفسیر علمی مطلب و پیام مستتر در دل این سخنان عظیم خداوند، مقالات و حتی بعضاً کتاب هم نوشته ام (که به دلیل نبودن وقت، حتی نمی توانم به آن ها، حتی اشاره ای هم داشته باشم)!

۶۵. لطفاً بسیار بسیار بسیار در پیام عزیز و عظیم مستتر در این بیت دقت به خرج بدهید! و برای خواندن ابیات بیشتری از این سروده خیلی خیلی دلی و خودمانی، ر.ک.ب. مجموعه سروده های عرفانی بنده با عنوان دفتر دل از انتشارات نور مهرآز!

۶۶. "تو" (یعنی وجود سایه گون پدیدار آمده و حاصل آمده از "نفوذ و گسترش فراگیرنده نور محض و مطلق در ظلمت محض") از "او" (یعنی از "آن نور محض و مطلق فراگیرنده جمع رو برهم آسمان ها و زمین") «جدا» نیستی! و اصولاً! (یعنی در ریشه و ذات موجودیت وابسته خود) نمی توانی که «باشی»؛ «بوده باشی»، «موجود باشی»، و در عین حال، از «او» (یعنی از «اصل یا ریشه وجود دهنده و برپادارنده موجودیت خود و جزء و کل هستی») «جدا» بوده و یا باشی!"

۶۷. لطفاً بسیار بسیار بسیار در پیام عزیز و عظیم مستتر در این بیت دقت به خرج بدهید! و برای خواندن ابیات بیشتری از این سروده خیلی خیلی دلی و خودمانی، ر.ک.ب. مجموعه سروده های عرفانی بنده با عنوان دفتر دل از انتشارات نور مهرآز!

۶۸. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۴: ۵۷ (حدید): یعنی «او» (آن ذات بسیط و محیط، و لذا فراگیرنده جزء و کل هستی)، همیشه و همه جا

«با تو» است (و «هم آغوش، و بلکه فراگیرنده مطلق تو» است)؛ و این «هم آغوشی‌ات با بهشت‌آفرین؛ با بهشت پوشش‌گونه جنت پوشیده‌دارنده»، «معیت بالذات انفصال‌ناپذیرنده» است؛ چرا که «معیت تو با خدا، با خداوند سلام»، «سربه‌سر جسم و روح و سلول‌های ذهن و اندیشه‌ات را با خود و از خود پر نموده، و جایی برای غیر از خود باقی نگذارده»!

۶۹ اشاره به یک بیت از بیت سروده این جانب با عنوان «اندر حقیقت سلام». ر.ک.ب. علی‌آبادی، محمد، دفتر دل، انتشارات نور مهرز، تهران (در حال آماده شدن برای چاپ).

۷۰. «سلام» یکی از سرشاخه‌های بالایی وجود درخت‌وار اسم‌های الهی یا مدیریتی، یا قدرهای مقدر، یا هندسه‌های مهندس هندسه جزء و کل هستی» است: ر.ک.ب. قرآن کریم، ۲۳ و ۲۴: ۵۹ (حشر):

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (* «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ؛ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، يَسْبِخُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

«او» [«آن» حقیقت بسیط، و لذا نامحسوس و نادیدنی] همان «الله» است [«آن مطلق علم و دانش و دانش‌مداری فعال در هستی، و مدیر مدبر در عاقله جزء و کل موجودات دانش‌ساختار و دانش‌مدار آن»]؛ کسی که برنامه‌های جاری در جهان و آفریدگان آن را جز او معبود تدبیرکننده دیگری نیست؛ [«او»] «آن مالک و حاکم علی‌الاطلاق جهان‌ها» است [«همو» که «ملک (یا پادشاهی و مملکت‌داری)» تنها و تنها برای «او» است (و «عالم اندازه‌مندی‌ها و کثرت‌مندی‌ها» همان «محل خلقی نمادها و یا آینه‌های متعدد پدیداری‌بخشنده به تجلیات زیبایی‌های تازه‌به‌تازه و نتیجه‌شونده از فاعلیت روبرهم صفات گوناگون جمال و کمال آن مطلق دانش و دانش‌مداری» است)، او حاکمی و مالکی است که در کمال قوت و صحت و تمامیت فکر و تدبیر و اختیار مطلق است، و ملکوت یا عاقله جزء و کل اشیا در دست قدرت‌مند و فراگیرنده اوست، و او بر حکومت خود تسلطی تام و تمام دارد]؛ [همان که] «قدوس» است [«آن که در ذات بسیط و اطلاق دانش خود، از هر عیب و کاستی و فساد، دور و پاک است»]؛ همان که «سلام» است [«آن دانش بالذات فیاض یا ریزان و توانایی رحمت‌کننده که مطلقاً به کسی ستم نمی‌کند، بلکه بالذات تمام‌دارنده کاستی‌ها و ناداری‌ها و ناتوانی‌های هر چیزی» است]؛ همو که «مؤمن» است [همان که «خود مطلق امن و محیط دربرگیرنده هر امنیت است، و بنابراین امنیت‌بخشنده به آفریدگان مُحاط در متن صمد یا بدون جوف خود، و جدایی‌ناپذیر، و روزی‌خوار از خویش» می‌باشد]؛ آن که «ناظر و فعال در حفاظت و مراقبت از درستی و سلامت زندگی و کمال‌پویی همه چیزها» است؛ [و هم‌مانند با پرنده‌ای که جوجه‌های خود را در زیر بال و پر خود گرفته، و ایشان و زندگی فرایندمدارشان را تحت نظر و مراقبت خود دارد، «نگهداری از نظام حاکمه و مدیریت دانش‌بنیان همه چیزها در دست دانش زنده و فراگیرنده و مدبر و مدبر او» است]؛ همان که «عزیز» است [«دانشی زنده و قدرت‌مندی مطلق و همه‌جاگستر و شکست‌ناپذیرنده»]؛ آن که «جبار» است [«آن دانش زنده و توانا و سلام فعال سلامت‌آفرین و سالم‌سازنده یا جبران‌کننده و تمام‌دارنده، که همواره و در لحظه‌به‌لحظه (در مقام «اصل و جوهر پایه‌گذارنده، هندسه‌بخشنده، برپادارنده، تغذیه‌کننده، رشددهنده و به کمال‌آورنده آفریدگان تحت تربیت و هدایت خویش») با دل‌ها یا اندیشه‌ها و عاقله‌ها و کارها و احوالات ایشان، همراه و بلکه شاهد حاضر در هر صحنه و وکیل برحق حق‌نهاد و حق‌بین و پشت‌بان خبره‌کار آن‌هاست و (در مقام «اصلاح و جبران مستمر و لحظه‌به‌لحظه نقص‌های وجود علمی - فکری و عملی - کاربردی پرورش‌گیرندگان از پرورش‌دهنده مهرورزنده خویش») با اراده محیط، و قدرت نافذ خود در سازوکار وجود دانش‌بنیان و دانش‌مدار هر چیز زنده ناتمام و روزی‌خوارنده اندر رهن آن زنده روزی‌بخشنده و زندگی‌دهنده و هر برنامه و هر نظام شکسته و ازهم‌پاشیده یا درهم‌ریخته (توسط نابخردان) نفوذ نموده، و هر ناتمامی، و شکست و فساد و تباهی و کمبودهای ایجادشده و شکل‌پذیرنده توسط ایشان را جبران نموده، در جمع و جمعیت و صلاح و سلامت آورده، نظم و ارتباطات متعامل و متکامل جاری فیما بین اجزای آن را مجدداً بازآفرینی نموده، سامانی جدید و متناسب با زمان و مکان می‌بخشد. و]؛ همان که «بزرگی پوینده و اندر تعالی» است [«شایسته عظمت است؛ و هم از این راه و در این بستر، بزرگی و بزرگ‌منشی خود را در بزرگی و بزرگ‌منشی آفریدگان خویش (یعنی همان آینه‌داران بزرگی و جلال و شکوه خود را) جلوه‌گر نموده بزرگ‌وار می‌سازد»]؛ [«الله»] [«آن مطلق دانش و حکمت زنده و فعال، و جبران‌کننده لحظه‌به‌لحظه کاستی‌ها و کهنگی‌ها و ناکارآمدی‌های ایجادشونده در نظامات خودمهندسی‌نموده از دانش‌ها، قوانین، احکام و دستورالعمل‌ها و راهکارهای دانش‌نهاد»] منزه است از آنکه برای او [و فاعلیت مطلقه و دانش بسیط، زنده و فعال و فراگیرنده

او] شریک قرار می‌دهند! (*) «آن ذات بسیط و بنابراین ناشناسا» [همو] است که [در اسم جامع] «الله» [«آن مُطلق علم و حکمت و حیات و قدرت و اراده دانش‌نهاد، و جامع جمع جمیع و در وحدت همه اسمها و عقلها و صفات جمال و کمال» پدیداری یافته است، و صفات پس‌اشاره همگی از جمله اسمها و صفات او هستند:] «مطلق در اندازه‌گذاری» و «آفریننده‌ای پردازشگر آفریده‌های اندازه‌مندشده» و «صورتگر آفریده‌های اندازه‌مند و پردازش‌شده»؛ برای او [و در اختیار مطلق و فراگیرنده او، و تحت حاکمیت و حکومت مُطلقه او] است همه اسمها [و صفات و عقل‌های زیبا و زیبا‌آفرین، همه اسمها و صفاتی که هر یک جوهر مهندس و برپادارنده بُعدی از زیبایی و نیز عین تعین‌بخشنده و پدیدآورنده هر یک از انواع زیبایی‌ها] هستند؛ وجود جوهری مُطلقاً علمی، صورت کالبدی تمام و کمال‌گرا، و سازوکار مُطلقاً حکمت‌محور عملکردی و بنابراین بدون نقص، و رفتار عقل‌محور، نظام‌مند و قانون‌مدار [هر آنچه [از انواع و افراد موجودات] که در آسمان‌ها [کنایه از عوالم تجریدی عقلی و علمی] و در زمین [کنایه از عالم ماده و صورت‌مندی کالبدی] هستند مطلقاً کمال او را (و عقل‌مداری و قانون‌محوری و حکمت‌مداری جامع و بدون نقص آفرینش او را) پدیدار می‌سازند؛ و «آن یگانه ذات بسیط و ناشناسا» است «عزیز» ی «حکیم»] او «همان مُطلق دانایی و توانایی زنده و اراده‌مندی است که همه هستی را باهم (و در ارتباط تعاملی و تکامل‌یستر فیما بین)، و براساس «نظام مُطلق و لذا فراگیرنده قدر یا هندسه» (یعنی «نظام واحده اندازه‌مندی و اندازه‌های وحدت‌جوینده») آفریده، و بر همه آن‌ها و مبدأ و مقصد آن‌ها، و سود و ضرر حاکم بر طبیعت وجود علمی و عینی آن‌ها اشراف و تسلط مُلکیه علمیه و مُلکیه طبیعیّه وجودی، و حتی عملی و رفتاری دارد، و از همین روست که هرگز مغلوب آفریده خود نمی‌شود؛ و به‌قولی، آن ذات یگانه و فراگیرنده، کسی است که چیزی برای او ناممکن و کاری برای او ناشدنی نیست.]

۷۱. اشاره به دو بیت دیگر از بیت سروده این‌جانب با عنوان «اندر حقیقت سلام»، ر.ک.ب. علی‌آبادی، محمد، دفتر دل، انتشارات نور مهر، تهران (درحال آماده شدن برای چاپ).

۷۲. «ضد خود حقیقت اسلام و ضد قوانین و احکام سلام‌محور و سلامت‌آفرین اسلام» است، بدجوری هم «ضد اسلامی» است!

۷۳. هزار بار از «او» و از «حقیقت وجودی و خویشتن خود او، یعنی از عقل و از احکام و قوانین و اندازه‌های صادرشده از ناحیه او و کارگزاران و عوامل اجرایی او» گذر کردی و آن‌ها را نادیده گرفته، و بلکه قتل‌عامشان نمودی!

۷۴. از علی علیه‌السلام از «چیستی حقیقت وجودی بنی‌نوع انسان» پرسیدند؟ حضرت فرمودند: «حقیقت وجود انسان چیزی است ترکیب‌مند و دارای عقلی (یعنی چیزی از عقل، وجهی از عقل بالذات واحد، صورتی و یا هندسه‌ای از عقل بالذات الهی‌نهاد) و صورتی (صورتی مخصوص به ظاهر بنی‌نوع آدمی)، هر کس که از «عقل» استفاده نکند و تنها صورت (صورت کالبدی آدمی یا آدمی‌گونه) خود را نگه دارد (یا با او ملازم باشد، انسان) کامل نیست؛ بلکه مانند بیکری است که فاقد روح (زنده و زندگی‌بخشنده) است» (یعنی «انسانی که از عقل جاری در عاقله خویش بهره‌نگیرد»، «مرداری عفن، و با بویی مشمئزکننده» بیش نیست!) ر.ک.ب. علی علیه‌السلام، نقل در مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۷.

۷۵. صورت کامل‌تر یا به‌عبارتی، روشن‌تر این فراز از سخن بنده می‌تواند چنین باشد: «درخت و چوب و سنگ و حیوان و انسان»، همه‌شان (در ذات و آفرینش و در منش و روش و اصول و قوانین و احکام و قواعد حاکم و دخیل در هندسه آفرینش وجود و عملکرد سلام‌محور خود)، «یکی» هستند!

۷۶. «...» وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَىٰ أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ، لَدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيْءٍ؛ وَ مَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَ الثَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً، ...!

به‌دلیل پرهیز از طولانی شدن سخن، به همین اندازه از سخن عظیم امام علی علیه‌السلام بسنده می‌نمایم! لطفاً برای دیدن متن کامل‌تر این بخش از خطبه و ترجمه و شرح روشن‌تر بنده بر آن، ر.ک.ب. مجموعه ترجمه و شرح معمارانه گزیده‌ای از آیات و روایات از اینجانب (در انتشارات نور مهر)؛ همچنین ر.ک.ب. علی علیه‌السلام، نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۷۷. آن هم «همه‌شان باهم، و اندر سلام، به عبارتی، اندر تعامل متکامل باهم، و با جزء و کل هستی، و با کم و کیف هندسه‌بایسته و شایسته علمی، طبیعی و عملکردی شیء مورد طراحی و آفرینش می‌آیند و ... جایگاه

و وظیفه وجودی و عملکردی شان مشخص می‌شود.

۷۸. فرازی دیگر از دعای حضرت خضر علیه‌السلام مشهور به دعای کمیل [مورد ذکر در ... در نهج‌البلاغه و بحارالانوار و ...] «به اسم‌های تو» **توسل می‌جویم** [و «آن‌ها را» «وسيله و بستر مهندسی هندسه افکار و آراء و افعال و اعمال و آثار، و راه رسیدن به اهداف خود قرار می‌دهم» (آن حقایق برتر عقلی و علمی زنده و خلاف‌ناپذیر)] **که ارکان** (یا پایه‌های اصیل یا ریشه‌ور در ذات حق و تشکیل‌دهنده و برپادارنده) هندسه علمی (و به‌عبارتی، موجودیت حقیقی) **هر شیء** (هریک از اشیای مطرح و فعال در هر دو عالم) را پُر نموده‌اند (رقم زده‌اند و مدیریت می‌کنند).

و در همین بستر، این معنای بزرگ را افاده می‌فرمایند که اسم‌ها یا نام‌های خداوند عبارت‌اند از: «حقایق عقلی و علمی زنده، و از همه مهم‌تر آسمانی و قدسی و بنابراین شکست‌ناپذیرنده» که ارکان (یا پایه‌های اصیل یا ریشه‌ور در ذات حق و تشکیل‌دهنده و برپادارنده) هندسه علمی، و به‌عبارتی، موجودیت حقیقی هر شیء مطرح و فعال در هر دو عالم را رقم زده، مدیریت می‌کنند، و خود حضرتش نیز با همین نام‌ها، و از طریق همین نام‌ها، و در بستر جهادی خستگی‌ناپذیر در جهت فعالیت‌بخشیدن به حقیقت عقلی و علمی و بنابراین خلاف‌ناپذیر مستتر در جان و جوهر همین نام‌ها یا عقل‌ها و قدرهای مُقَدَّر و هندسه‌های الهی‌نهاد مهندس، در واقع، خدا را به‌سوی خود می‌خواند و از او دعوت می‌کند تا بلکه در بستر فعالیت حقیقت‌های عقلی و علمی حاکم بر آن‌ها و صفت‌های زنده و پوینده جاری در آن‌ها، هندسه ارکان ساختمان زندگی و هر یک از اندیشه‌ها و آراء و کارهای او را مهندسی نموده، برپا کرده، و تمامی جزء‌جزء فضای آن را تا آنجا از خود پُر و از آن خود نمایند که هیچ جا و فضایی برای غیر از الله (آن مُطَلَقِ عقل و علم و حکمت و حیات و قدرت و اراده دانش‌نهاد) در مهندسی و تدوین هندسه علمی و عملی نظام وجودی یا اجرایی آن‌ها باقی نگذارند.

۷۹. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۵۴: ۷ (اعراف).

۸۰. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۸۴: ۴۳ (زخرف).

۸۱. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۳: ۶۴ (تغابن).

۸۲. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۵۳: ۴۲ (شوری).

۸۳. جواب دکتر علی‌آبادی: خُب، باید کم‌رنگ‌تر بشود، حق «هم همین است!» «حم و قاعده خدانهاه و خداتقدیرنموده هم همین است؛ یعنی ضرورتاً بایستی شعاع‌های خورشید، برای آنکه نقش سازنده و حیات‌بخشنده داشته باشند، بایستی کم‌قوت‌تر، و یا شایسته‌تر بگوییم، بایستی برای فعال شدن در زمین و اثرگذاری بر زندگی موجودات اندازه‌مند»، «مناسب بشوند، و هندسه مناسب پیدا نمایند! اگر این‌گونه نباشد که هر چیزی را بر سر راه خود ذوب و جزغاله می‌کند!

۸۴. واکنش دکتر علی‌آبادی: آیا واقعاً می‌توان «مراتب وجود» را باهم «مقایسه» نمود؟ آیا واقعاً بحث و سخن من «این» بود؟

۸۵. برای اطلاع جناب مهندس نقره‌کار و دوستان مخاطب عرض کنم: «زهر هالاهل» در اصل عصاره گیاه و ریشه گیاهی با نام آقونیطون است (و اگرچه بسیار سمی به نظر می‌رسد و خوردن آن به‌صورت معمولی، و بیش از یک و نیم گرم از آن نیز می‌تواند کشنده باشد!) ولی قرار دادن صورت له‌شده و ضمادشده آن بر محل دردهایی که منشأ عصبی دارند (مانند «سیاتیک»، «روماتیسم‌های حاد مفصلی»، برای عوارض ناشی از استفاده مستمر تریاک توسط معتادین، مانند اضطراب و دردهای شدید جسمانی، درد پشت و کمر و بسیاری دردهای دیگر، به‌شدت سبب تسکین درد است! اگرچه ممکن است برای برخی پوست‌های حساس، صورت ضماد آن التهاب‌آور باشد!) دانشمندان داروساز چینی نیز، اخیراً از ترکیب ریشه این گیاه با ریشه گیاه شیرین بیان داروی ترکیبی بسیار مؤثری برای برخی دردهای صعب‌العلاج کشف و تهیه نموده‌اند! البته در پاسخ به این سخن جناب مهندس نقره‌کار، باید این سخن حکیمانه از رسول گرامی سلام و اسلام را یادآور گردم که فرموده‌اند: «**بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ**»: «در بستر فعالیت و حاکمیت مبتنی بر اصل و قاعده عدل است که آسمان‌ها و زمین قامت یافته و برقرار می‌باشند!» و می‌دانیم که «عدل» (یعنی مینا و اساس و جوهر‌الجواهر دخیل در برپایی و پایداری آسمان‌ها و زمین) همان «قرار دادن مقدار به‌اندازه هر چیز خاص و اندازه‌مند (در جهان مبتنی بر اندازه‌ها و اندازه‌مندی) بر سر جای بایسته و شایسته خود» می‌باشد (ولو آن چیز «زهر هالاهل»، و خوردن معمولی آن یعنی نابه‌جا و نابایسته آن تلخ و حتی سمی باشد!) و این «عین حق و حکم خدا و سلام و سلامت‌آفرین» است! ر.ک.ب. رسول اکرم ص نقل در کلینی،

محمد یعقوب، الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۵، ص ۲۶۶. این مسئله در مورد «زهر عقرب» و حتّی «تربک» و «زهر و نیش زنبور عسل و ...» هم صورتی مشابه دارد! ر.ک.ب. قرآن کریم، ۵۴: ۷ (اعراف).

۸۶. واکنش دکتر علی آبادی: ایشان دارند توهین می کنند و تهمت می زنند؟! آیا واقعاً بحث و سخن من «این» بود؟!
۸۷. واکنش دکتر علی آبادی: والله، بالله، جناب مهندس نقره کار، آقای جوادی (در سخنی که من از ایشان نقل قول کردم) این سخن شما را نیاورده؟! اما باز هم، به «همین فرمایش و نقل شما از ایشان» نیز بنده اعتراض دارم. آیا واقعاً آنچه که از «نقل قول بنده از آقای جوادی در بحث آزمایشات علمی شخص کمونیست در آزمایشگاه مکانیک خاک» می تواند برداشت شود، «این چیزی که شما می فرمایید» بوده و یا هست؟!
۸۸. واکنش دکتر علی آبادی: چه کسی این را گفته که شما برای خودتان می برید و می بافید؟!

۸۹. قرآن کریم، ۳: ۱۳۰ (عصر).

۹۰. قرآن کریم، ۳: ۲۳ (مؤمنون).

۹۱. **امیرالمؤمنین علیه السلام بر مناره بلندی گذر کرد و دستور فرمود: تا آن را خراب کنند؛ سپس فرمود: مناره را بلند نباید ساخت، مگر هم سطح با پشت بام مسجد!**

*** ر.ک.ب. امام علی علیه السلام، نقل در: ۱. ابن بابویه قمی، محمد بن علی (مشهور به صدوق آل محمد)، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۹، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ق؛ همچنین نقل در: ۲. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۳، ص ۲۵۶، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق؛ همچنین نقل در: ۳. مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، لوامع صاحبقرانی (مشهور به شرح فقیه)، ج ۳، ص ۲۷۴، انتشارات مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۴ق؛ همچنین نقل در: ۴. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، ج ۷، ص ۴۹۴، انتشارات کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ق؛ همچنین نقل در: ۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۰، انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ق؛ همچنین نقل در: ۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن، هدایة الأمة إلى احکام الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۸۶، انتشارات آستانة الرضویة المقدسة، مجمع البحوث الاسلامیة، مشهد، ۱۴۱۴ق؛ همچنین نقل در ۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ملاذ/الأخيار فی فهم تهذیب الأخیار، ج ۵، ص ۴۸۳، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶ق.

۹۲. معنا و مفهوم کلمه «زُخْرَف» (به معنی تزیینات و زیبایی های بی ریشه و بی فایده) است؛ معنای آن در کتاب خدا، [در آیه زیر (از قرآن کریم، ۲۴: ۱۰ (یونس))] به روشنی بیان، و به شدت از آن و از پرداختن به آن نهی گردیده است! دقت فرمایید:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا، فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ، كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

درحقیقت، مَثَلُ «زندگی بی ریشه و بی اساس، فلذا بی دوام و بس فناپذیرنده دنیا» بهسان «زندگی گیاهان بهاری نتیجه شونده از بارش «آب»ی است که آن را از آسمان فروریختیم، پس «گیاه زمین» [«دانه های گیاهان روینده پنهان مانده در دل خاک»] - از آنچه که مردم و دامها می خورند - با آن درآمیخت [و به وسیله آن، شکوفایی، رشد و زندگی تعالی جوینده و کمال محور (اما به شدت آسیب پذیر، فناپذیر و کوتاه مدت) خود را آغاز نمود، جوانه نمود و از دل خاک سر برون آورد]، تا آنکه که زمین پیرایه یا آرایش بی ریشه خود را برگرفت، و بدان آراسته گردید، و اهل آن [یعنی «کسانی که (هم مانند با این گیاهان بی ریشه) اندیشه ها و آرائی بی ریشه و اصل و نسب و کم عمق و کم استقامت دارند»] پنداشتند که بر [نگاهداری و سرسبز نگاه داشتن] آن قدرت دارند، پس شبی یا روزی «فرمان ما» [«فرمان ما مبنی بر ویران سازی و فنا نمودن آن»] آمد، و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه ها [ی جاودان و سخنان و احکام دانش مدار خود] را برای مردمی که می اندیشند به روشنی [و در ساختاری نظام مند و فصل بندی شده] بیان می کنیم.

*** و «تَزَخْرَفُ» یعنی «زدن نوعی آبرنگ دروغین به چیزی زشت و بی‌آبرو» و یعنی «تجمل‌طلبی یا زیبایی‌جستن (آن‌هم طلب نمودن زیبایی دروغین و سراب‌گونه و سربه‌سر آکنده از تزئینات بی‌ریشه و اساس و دروغین و تهی از حق و حقایق و فایده‌مندی برای «خود مزخرف‌گویان» و «تَزَخْرَفُ جویان» و «وابستگان» شان!» و «کاری که شما در مسجد دانشگاه علم و صنعت انجام داده‌اید، از همین دست زیبایی‌ست، و زشت‌تر از این کار، کاری نمی‌شود (درحالی‌که شما و دوستانتان به آن افتخار هم می‌کنید)!

۹۳. (آن‌هم «کعبه شریف و محترم و محترم‌داشته‌شده و محترم‌داشته‌شونده خدای عزوجل» به زبان خود خدا (و معصومین علیهم‌السلام).)

۹۴. منظور نظر، به «این شکل و هندسه به‌شدت ساده و بی‌آلایش، و ارزان» است.

۹۵. علی‌علیه‌السلام در خطبه‌ای از نهج‌البلاغه عزیز و محترمشان فرمودند:

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ ص إِلَى الْأَخِيرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ، فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي «جَعَلَهُ [الله] لِلنَّاسِ قِيَامًا»، ثُمَّ «وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا» وَ «أَقْلَّ تَنَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرَأً»، وَ «أَضْيَقَ بَطُونِ الْأُودِيَةِ قُطْرًا»، بَيْنَ «جِبَالٍ حَشِيئَةٍ» وَ «رِمَالٍ دَمِيئَةٍ»، وَ «عَيُونٍ وَشَلَّةٍ» وَ «قُرَى مُنْقَطِعَةٍ»، لَا يَزُكُّو بِهَا «خَفٌ» وَ لَا «حَافِرٌ» وَ لَا «ظَلْفٌ»، ...؛

آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان پیشینیان را از زمان آدم (صلوات الله علیه) تا آخرین نفر از این جهان در چالش قرار داده، فرموده به سنگ‌هایی که (به مجموعه‌ای گردآورده‌شده از سنگ‌هایی که کعبه مقدسه از آن‌ها بنا شده، و به خودی خود، و یا از گردیدن به گردشان) نه زبانی را حاصل دارد و نه سود بخشد، و نه می‌بیند و نه می‌شنود، پس «آن سنگ‌ها» را («آن سنگ‌های ساده و بی‌ارزش یا غیرزینتی» را) «بیت‌الحرام خود» قرار داد («خانه محترم و محترم‌داشته‌شونده» ای که «دخول مشرکین را در آن» و «بیرون نمودن کسی را که به آن پناه برده» را «حرام» کرده)؛ «خانه‌ای که آن را برای مردم برپا گردانید» (و در مقام و محل اجتماع و هم‌فکری و جست‌وجوی راه چاره برای رسیدن به صلاح دنیا و آخرت ایشان، «آن» را قرار داد)، پس «آن» را قرار داد در «دشووارترین جاهای زمین»، «از جهت سنگستان بودن»، و «کمترین جاهای بلند دنیا، از جهت کلوخ و خاک داشتن»، و «تنگ‌ترین دره‌ها که در جانی از زمین واقع گشته است»؛ (خانه را قرار داد) بین «کوه‌های ناهموار»، و «ریگ‌های نرم»، و «چشمه‌های کم‌آب»، و «ده‌های از هم دورافتاده» که «نه شتر در آنجا فریه می‌شود، و نه اسب، و نه گاو و گوسفند» (چون آب و گیاه و هوای مناسب ندارد)!

و لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَابٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارِ جَمِّ الْأَشْجَارِ ذَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ الثَّنِيِّ مُتَّصِلِ الْقُرَى بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءٍ وَ رَوْضَةِ خَضْرَاءٍ وَ أَرْيَافِ مُحْدِقَةٍ وَ عَرَاصِ مُعْدِقَةٍ وَ لِرُزُوعِ [رِيَاضِ نَاصِرَةٍ وَ طُرُقِ عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَعَرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ وَ لَوْ كَانَ [الْإِنْسَانُ] الْإِنْسَانِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا وَ الْأَحْجَارِ الْمَرْفُوعِ بِهَا مِنْ زُمُرْدَةٍ خَضْرَاءٍ وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءٍ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ لَحَقَفَ ذَلِكَ مَضَارِعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ وَ لَوْضَعَ مَجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَى مُعْتَلِجَ الرِّيبِ مِنَ النَّاسِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أُنْبَاءً فُتْنًا إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ، ...!

و اگر خداوند سبحان می‌خواست که «خانه محترم و عبادتگاه‌های بس‌ساختارمند و بزرگ‌ارزش خویش» را قرار دهد بین باغ‌ها و جوی‌ها و جویبارها و زمین‌های نرم و هموار یا درخت‌های بسیار و با میوه‌های اندر دسترس و ساختمان‌های به‌هم‌پیوسته، و دهستان‌های نزدیک‌به‌هم، و بین گندمزارهای سرخ‌گونه، و مرغزارهای سبز و خرم، و زمین‌های پرگیاه و حامل به‌بستان‌ها بر پا دارد، و در میان «کشتزارهای تازه و شاداب»، و «در سر راه‌های آباد» آن را قرار دهد، «مقدار پاداش قصدکنندگان انجام آن» را، به تناسب «کمی و کوچکی هندسه یا اندازه ابتلا» (و کم‌خطر بودن و کم‌رنج بودن چالش‌های نتیجه‌شونده از پرداختن و انجام آن) را اندک می‌گردانید؛ و اگر «پایه‌هایی که خانه بر آن‌ها نهاده شده» و (به‌جای «این سنگ‌های خارا و کم‌ارزش») «سنگ‌ها» بی‌کی که «به‌آن‌ها» (و با «به‌کارگیری آن‌ها») بنا گردیده، از «زمرد سبز» و یاقوت سرخ و منابع نورهای نورافشان و دل‌روشنا بود، چنین ساختمانی در سینه‌ها «زد و خورد حقیقت و شک و تردید» را کم می‌کرد، و کوشش و تلاش شیطان را از دل‌ها برطرف می‌ساخت، و اضطراب و نگرانی تردید را از مردم دور می‌نمود؛ ولیکن خداوند بندگان خویش را به سختی‌های

گونگون می‌آزمايد و با کوشش‌های رنگارنگ از آنان بندگی می‌خواهد، و ایشان را به اقسام آن چیزها که «پسندیده طبیعت‌ها» (یعنی مورد پسند طبیعت راحت‌طلب و بیش‌خواه و بزرگی‌جوی و فخر‌فروش انسان‌های شهوت‌پرست) نیست، در چالش قرار می‌دهد، برای بیرون کردن کبر و خودپسندی از دل‌ها و جا دادن فروتنی در جان‌های ایشان، و برای اینکه «آن چالش و مالش آکنده از رنج‌ها و سختی‌ها» را «درهای گشاده به‌سوی فضل و احسان خود» و «وسایل آسان‌کننده» برای رسیدن به «عفو و بخشش خویش» قرار دهد!

ر.ک.ب. علی‌علیه‌السلام، نقل در نهج‌البلاغه (گردآوری: صبحی صالح)، ص ۲۹۳ و ۲۹۴ (الکعبة المقدسة).

۹۶. منظور نظر، به «این شکل و هندسه به‌شدت ساده و بی‌آلایش، و ارزان» است.

۹۷. در زمانی پیروز شد (و موفق به طرح و پیاده‌سازی و استقرار اسلام و احکام و قوانین آن در جامعه گشت) که ...

۹۸. بسازند و (از همین دست گنبد و بارگاه‌ها که شما و ما ایرانیان درست کرده و می‌کنیم، برایش و بر فرقی بنا و برپا کنند) ...
۹۹. ر.ک.ب. علی‌علیه‌السلام، نقل در: قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبة‌الله، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۳۴، باب فی العلامات الحزینة الدالة علی صاحب الزمان و آیاته علیهم‌السلام، انتشارات مؤسسه امام مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۹ق؛ همچنین نقل در: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (مشهور به صدوق آل محمد)، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۲، ص ۵۲۶، باب حدیث الدجال و ما یتصل به من أمر القائم علیه‌السلام، انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۹۵ق؛ همچنین نقل در: حلی (مشهور به علامه حلی)، حسن بن سلیمان بن محمد، مختصر البصائر، ص ۱۲۷، أحادیث فی الرجعة... انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، ایران - قم، ۱۴۲۱ق؛ و ... و ده‌ها سند دیگر!

۱۰۰. که ... هر جا می‌روی مسجدی و یا مزاری می‌سازی، اصرار داری که در این فرم و شکل ظاهری بی‌ریشه و بی‌فایده باشد، و به‌اصطلاح، این بساط مَسَاطَه‌گری بَزک‌دوز کانه از کاربندی و کاشی‌کاری و آینه‌کاری و ... طلاکاری را آنجا برایش علم می‌کنی، و نامش را نیز می‌گذاری «معماری اسلامی»!

۱۰۱. در شرح و معنای «جَمال» و حدیث شریف «اللَّهُ جَمیلٌ وَ یُحِبُّ الجَمالَ».

متأسفانه درک و فهم درستی از این صفت بسیار مهم و کلیدی خداوند در ذهن مردم نیست! «جمال» را «زیبایی» و «جمیل» را «بسیار زیبا» می‌دانیم، و حال آنکه درک و فهم درستی حتی از واژه «زیبا و زیبایی» نیز نداریم! درحالی که همه ما (در مقام نماینده و نمایان‌کننده اخلاق و منش و روش خداوند در زمین) نیز وظیفه داریم تا در هر حوزه و موضوع و فعل و خلق اثری از طرح رأی و آراء و سخن‌گویی، و مهندسی فعل و خلق اثر یا آثارمان، «هم‌مانند با مرتبی خالق و جمیل خویش»، «جامل» و بلکه «جمیل» باشیم!

*** لازم است بدانیم که در فرهنگ‌النهاییه «الجمیل» به‌معنی «الشَّحْمُ المَذاب» یعنی «روغن خالص حاصل از پیه ذوب‌شده» آمده است. و فراز «جَمَلْتُ الشَّحْمَ» به‌معنی «أَذْبَنْتُهُ وَ اسْتَخْرَجْتُ دِهْنَهُ وَ أَجْمَلْتُهُ» ترجمه شده: یعنی «پیه را (که مرکب است از روغن و مواد بلااستفاده یا کم‌استفاده دیگر) ذوب نموده، و روغن خالص آن را استخراج کرده و آن را خلاصه نمودم!» همچنین در این فرهنگ آمده است که فراز أَجْمَلْتُ الحِسابَ یعنی «جَمَعْتُ أَحَادِهِ وَ كَمَلْتُ أَفْرَادَهُ: أَى أَحْصَاوَا وَ جَمَعُوا فَلَا یَزَادُ فِیهِمْ وَ لَا یَنْقُصُ»: أَحَادِ حِسابَ رَا دَر هِم جَمْعَ نَمُودَه، وَ اَفْرَادِ اَن رَا كَامِلَ نَمُودَم، یا این معنا که آن را و افراد آن را جمع‌آوری نموده، در انضمام باهم و در ترکیب و اندر وحدت آورده، جمعیت بخشیدم، فلذا هیچ چیز زیادی و بی‌فایده و یا کاستی و نقصی در آن حساب وجود ندارد!» ر.ک.ب. فرهنگ‌النهاییه فی غریب‌الحدیث و الأثر، ج ۱، ص ۲۹۸. فلذا معنی حدیث شریف یا سخن بدیع و گران‌سنگ و مشهور «اللَّهُ جَمیلٌ وَ یُحِبُّ الجَمالَ» عبارت می‌شود از: «اللَّهُ (آن مطلق علم و حیات و عقل و قدرت و اراده دانش‌نهاد و ...، و جامع جمع اندر وحدت و جمعیت و تعامل متکامل تمامی علوم و توان‌مندی‌های خالص و صرفاً عقل‌محور و دانش‌نهاد) همان «حقیقت خالص و خلاصه‌شده علم و دانایی است (و فاقد هرگونه چیز اضافی و بی‌فایده)»، و لذا «خلوص و خلاصه‌گرایی» را دوست دارد [و دقیق‌تر بگوییم، یعنی هم‌مانند با حَب (کوزه بسیار بزرگ آب) که آب (یعنی مایه حیات) را در متن وجود رَحِم‌گونه خویش دربر گرفته، علاوه‌بر آنکه آن را از هرگونه فساد و تباهی و هدرشدن محافظت نموده، صفای آن را ازدیاد و افزونی می‌بخشد»،

«جمال» یعنی «خلاصه‌گرایی»، و «هرچیز خالص و صافی یا خلاصه‌شده و فاقد هرگونه ناخالصی و عنصر اضافی»؛ و اینکه بدین وسیله و در این بستر، «هرچیزی را از هرگونه فساد و تباهی و یا هدرشدن محافظت می‌نمایم»! به عبارتی، «جمال» یعنی حکم و قانون و دستورالعمل الهی در «خلاصه‌گرایی»، و «هرچیز خالص و خلاصه‌شده و فاقد هرگونه ناخالصی و عنصر اضافی، فلذا سالم و سلیم» را «جمیل» می‌گویند!

*** ریشهٔ دو حرفی واژهٔ «جمیل» و «جمال» (یعنی «جم») نیز، بنا بر نظر حسام بیطار، به معنی «تجمع» (یا «در انضمام هم آوردن اجزای پراکنده»، «درهم‌فرورفتن» و «خلاصه‌شدن») است! به «طناب ضخیم لنگر کشتی که از انضمام هزار لایهٔ درهم‌تنیده و در جمعیت آمده تشکیل شده و محکم و پاره‌ناشدنی گشته»، «جماله» می‌گویند! ر.ک.ب. بیطار، حسام، *إعجاز الكلمة في القرآن الكريم*، ص ۲۵۵.

*** مؤلف محترم فرهنگ قاموس قرآن نیز (ضمن نقل از سه فرهنگ قاموس، اقرب الموارد و صحاح اللغة) «جَمَل» را به معنی «نَستَر»، «نَستَر نَر» و «طناب منسجم کشتی» گرفته؛ و «جمله» را عبارت می‌داند از: «هرچیز ترکیب‌مندی که اجزای آن در هم جمع شده و در جمعیت آمده، و به حسابی، وحدت یافته».

*** در فرهنگ أبجدی نیز «صورت خلاصه‌شدهٔ سخن» را «جُمْلَةُ الْقَوْل» و «صورت گروهی هرچیزی را نیز «جُمْلَةُ» می‌گویند! فراز «جَمَل الشیء» نیز در معنا عبارت است از: «آن چیز (و اجزای آن) را جمع‌آوری کرد (و به صورت خلاصه و مختصرشده درآورد)»! و فراز «جَمَل الحَیث» نیز یعنی «لشکر را برای مدتی دراز در مقام خود (و در صورت مجتمع در خود) حبس کرد (و از حرکت و انتشار آن جلوگیری نمود)»! ر.ک.ب. فرهنگ أبجدی، ص ۳۰۴.

*** مؤلف محترم فرهنگ مصباح‌المنیر نیز در مقام نقل از سیبویه، زن را که «زیبایی اصیل یا حقیقی و آرایش بسیار خلاصه و نرم و نازک و دارد» به همین دلیل (یعنی «رَقَّةُ الْحُسْن») «جَمِیلَة» می‌گوید! این وصف را در مقام توصیف مورد صفت یک مرد با زیبایی اصیل و زیباروی و با آرایش بسیار اندک، به صورت «جمیل» به کار می‌برند! ر.ک.ب. فرهنگ مصباح‌المنیر، ج ۱، ص ۱۱۰. *** بنابرین، «جامل» عبارت است از فاعلی که «مبنا و اساس مهندسی هندسهٔ ظاهری و باطنی و علمی و عملکردی نظر و رأی و فعل یا افعال و اثر یا آثار باقی‌مانده از آن فعل یا افعال»، «جمعیت‌بخشیدن به افراد و خلاصه‌گرایی و اختصارگرایی هندسهٔ مربوطه» است، و «جمیل» (در صیغة فَعِیل) به معنی کسی است که این اصل و قاعده همواره بر مهندسی و هندسهٔ افکار و آراء و افعال و آثار او جاری و ساری و حاکم می‌باشد! ...

۱۰۲. (اعتراض بنده: «کدامین خُدا را؟!»، «همان خدای «و هو معکم اینما کنتم» را؟!»، «همان خدای «و هو أقرب إلیه من حبل الوريد» را؟!»، «همان خدای «وَأَعْلَمُوا: أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» را؟!»، «همان خدایی را که همیشه و همه‌جا با خودمان بوده است و خواهد بود و افسار تمامی امورمان را به دست دارد)!

۱۰۳. فرازی از دعای شریف عرفه در کتب مختلف روایی، از جمله شیخ عباس قمی، *مفاتیح الجنان*.

۱۰۴. منظور نظر، به «این شکل و هندسه به‌شدت ساده و بی‌آلایش، و ارزان» است.

۱۰۵. فرازی دیگر از دعای شریف عرفه از حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام: «... آیا برای چیزی غیر از خود تو (و وجود ظاهر و فراگیرنده‌ات) از «ظهور» چیزی هست که برای تو نیست؛ تا بلکه آن بتواند برای تو (و ظهوربخشیدن به تو) در مقام ظاهرکننده قرار گیرد؟! نقل در غالب کتب مختلف روایی شیعه، از جمله شیخ عباس قمی، *مفاتیح الجنان*.

۱۰۶. (و این دعا «دعای دعوت مبتنی بر معرفت و ادب از حق حقیقی معرفت و ادب» است).

۱۰۷. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۵۶: ۵۱ (ذاریات).

۱۰۸. قرآن کریم، ۱۲۲: ۹ (توبه).

۱۰۹. «آن کس که "مؤمن" است، در "صفات و اخلاق ارزشی و فکری و علمی و عملی"، "شبیبه به آن مؤمن حقیقی و حق‌نهاد" یعنی "خود خداوند" است»! ر.ک.ب. پیامبر اکرم ص، نقل در: کلینی، *محمدباقر، الکافی*، ج ۲، ص ۱۶۶.

۱۱۰. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱۰: ۴۹ (حجرات).

۱۱۱. در شرح بیشتر معنای این «هیچ» که عرض شد، لازم است بدانیم که «باور کردن و تصدیق حق و حقیقت» تنها «نخستین بخش یا مرحله از امر چندمرحله‌ای و فرایندمدار ایمان و ایمان آوردن» است! این «امر فرایندمدار، بخش‌های بعدی هم دارد، که بدون پرداختن و تحقق آن‌ها، ابتر یا به‌اصطلاح، دم‌بریده و ناقص» بوده، فایده‌ای ندارد! از برخی در «تعریف مؤمن» گفته‌اند: یعنی «کسی که حق و حقیقت را باور داشته باشد». خیر! «باور نمودن حق و حقیقت»، «کافی» نیست؛ یعنی «صرف باور حقیقت» و یا حتی «تصدیق نمودن حقیقت» کفایت نمی‌کند، و تا این «باور» در «حوزه و بستر و قاب عمل صالح»، «ظهور و بروز خارجی و عینی» پیدا ننموده، و در جامعه، «اثرگذاری مستقیم» نداشته باشد، «کفایت امر و وظیفه مؤمن شدن» را برای «شخص به‌اصطلاح مسلمان یا مؤمن» نمی‌کند!

۱۱۲. مراد از «به‌فعلیت در آوردن آن باور» این معناست که علاوه بر «آن باور و تصدیق قلبی و زبانی حق و حقیقت»، «به‌فعلیت در آوردن آن باور و تصدیق در عالم و جهان یا محیط عینی و کالبدی زندگی، و اثربخش نمودن آن در زندگی خود و جامعه مرتبط با خود» هم باید باشد، و تا این «حق و حقیقت باور و تصدیق و حتی به زبان اقرارشده» به اجرا و انجام، و بلکه به سرانجام نرسیده و به فعلیت در آورده نشده و در جامعه اثرگذار نگردد، فایده‌ای نه برای شخص مؤمن دارد و نه برای جامعه اندر ارتباط و تعامل با او!

۱۱۳. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۲: ۲۵؛ (بقره): «و يُبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...»؛ همچنین ر.ک.ب. ۲: ۷۶؛ (بقره): «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ همچنین ر.ک.ب. ۴: ۵۷؛ (نساء): «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا...»؛ همچنین ر.ک.ب. ۲: ۲۷۷؛ (بقره): «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ همچنین ر.ک.ب. ۵۷: ۳؛ (آل عمران): «وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ»؛ همچنین ر.ک.ب. ۲: ۲۱۸؛ (بقره): «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ همچنین ر.ک.ب. (....).

۱۱۴. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱۳: ۳۴؛ (سبا). «شُكُورٌ» صيغةُ فَعُولٍ همان «شاکر» است (و هر فعل یا فاعلی که در این صیغه صرف گردد و یا تغییر حال دهد، آن فعل «صورت استمرار و تداوم ماندگار در اجرا» به خود می‌گیرد!

۱۱۵. حسین بن سعید می‌گوید: از امام ابو جعفر ثانی علیه‌السلام سؤال کردم: آیا اجازه هست (آیا صحیح است) که بگوییم «الله تعالی» «شیء» است؟ فرمودند: آری، ولی باید «او» را (در مقام «شیء» بودن) از «دو حد یا محدودیت» خارج بداند: «از حد تعطیل» و «حد تشبیه»!

* و میرداماد در شرح این کلام امام علیه‌السلام می‌نویسد: حکیمان (یعنی همان کسان که عقلای حقیقی جهان هستند) به زبان تحقیق و مستند بر اصول علم و منطق و حکمت می‌گویند که «شیئیت حقیقی و حَقِّگه» تنها برای «الله سبحانه» بوده و هست و خواهد بود! و «هریک از سایر چیزهای مشهور نزد ما با عنوان "شیء" و اشیا نیستند مگر «مَشْیء»، یا به بیانی، «مفعول فعل یگانه شیء حقیقی حق‌نهاد» یعنی «الله تبارک و تعالی»، که «همان "مطلق قدر مَقْدَر و هندسه مهندس بر جزء و کل هستی" است»، و شریفه «و الله علی کل شیء قَدیر» سندی مُحکم در تأیید این معناست!

نقل در: میرداماد، محمدباقر بن محمد، التعلیقَةُ علی أصول الکافی (میرداماد)، ص ۱۹۵، انتشارات خیام، ایران - قم، ۱۴۰۳ ق.
 ۱۱۶. بنا بر سخن بدیع امام علی علیه‌السلام (مذکور در کتاب معانی‌الآخبار صدوق از محمد بن بابویه قمی و بسیاری کتب دیگر، مانند الکافی) هر حرف از حرف‌های الفبا دو زبان عربی و عبری «عبارت است از: «صورت نمادین و خلاصه‌شده یک اسم از اسم‌ها یا عقل‌های برتر و همیشه‌حاضر و همواره‌فعال در مهندسی هندسه هستی و جزء و کل جهان‌های آفرینش و امور و نظام‌ها و قوانین جاری در آن یا آن‌ها و افعال شکل‌گیرنده و نتیجه‌بخشنده در آن یا آن‌ها و اشیا حاصل‌شونده از آن یا آن‌ها». ر.ک.ب. پیامبر اکرم ص، نقل در کلینی، محمدباقر، الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۱۱۷. به عبارت خودمان، آیا می‌داند که «به ذات، و در ذات انسانی خود، آفرید و حاصل فاعلیت و خالقیت آفریدگار سلام، و لذا ذاتاً سلام‌نهاد و سلام‌محور و سلام‌کار و سالم و مسلمان» است یا غافل است از این حقیقت مسلم و انکارناپذیرنده؟!

۱۱۸. یعنی بنا بر قول امام علی علیه‌السلام، «حقیقت دنیا» و «مقام وجودی و جایگاه عملکردی آن در رسیدن و رسانیدن انسان به

سعادت و به بهشت و دریافت جایزه الهی» همان «سُیِّقَه» است! در این «سُیِّقَه» یا همان «میدان آماده‌سازی اسب‌های مسابقه» که هم‌کنار با «میدان اصلی» آن را قرار داده‌اند، «انسان‌ها» («انسان‌های موظف به خدانمایندگی یا خدانمایان‌کنندگی») همان «مسابقه‌دهندگان» هستند، و باید «اسب‌های مسابقه» شان را (برای شرکت دادن در مسابقه اصلی که پس از مرگ آغاز می‌شود) در آن «تربیت و آماده» نمایند! برای دانستن بیشتر، ر.ک.ب. امام علی علیه‌السلام، نقل در نهج‌البلاغه، خطبه حضرت در «تعریف اسلام»!

۱۱۹. «پادشاه موافقت و هماهنگی عمل خودش با طبیعت و نظامات الهی نهاد جاری در آن را.»
۱۲۰. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱۴: ۹۶ (علق): «أَيَا إِيْنِ شَخْصٍ نَمِي دَانْد كِه خُدَا (اللّٰه، اَن مُطْلَقِ عِلْمِ و حَيَاتِ و قَدْرَتِ دَانَشِي نِهَادِ و ... و مَحِيْطِ بَرِ جُزْءِ و كُلِّ و ظَاهِرِ و بَاطِنِ هَسْتِي) دَارْدِ اُو رَا مِي بِيْنْد؟!»
۱۲۱. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱۴: ۸۹ (فجر).

۱۲۲. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱۸۶: ۷ (اعراف): «...، و به ایشان (یعنی به سرکشی‌کنندگان از نظامات و قوانین حق‌نهاد جاری و حاکم بر هستی) فرصت می‌دهد تا در سرکشی‌هاشان (در هنجارشکنی‌ها و حدشکنی‌هاشان) بیشتر و بیشتر، تا آنجا فرو روند که به حیرت برسند، بالکل راه را گم کنند و در سرگردانی ناشی از حیرت فرومانند.»

۱۲۳. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱۷۹: ۷ (اعراف): «ایشان» [یعنی «غفلت‌زدگان و هنجارشکنان نادانا، و سرکشی‌کنندگان از نظامات و قوانین حق‌نهاد جاری و حاکم بر هستی و از اصول تغذیه‌کننده و برپادارندگان آن»] «هم‌مانند با چهارپایان» هستند، بلکه از آن‌ها نیز «گمراه‌تر» می‌باشند [چراکه آن‌ها (یعنی چهارپایان) حداقل نسبت به علم و دانش غریزی‌شان واقف، و به رعایت و اجرای قوانین مربوطه‌اش وفادار بوده و هرگز از آن‌ها تخلف نمی‌ورزند].

۱۲۴. مثلاً هرگز نکوییم «این علم، زمینی» است و «آن علم، آسمانی و الهی»! شاهدش هم همین کلام خداوند است: «وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»: «او» [«آن ذات بسیط و فاقد و مجرد از هر حد و حدود و تعیین و فارغ از هر مقام و مکان و صورت، و محیط بر جزء و کل هستی» که «اصلی‌ترین صفت ذات»ش «علم» می‌باشد] همان کسی است که در آسمان «به‌گونه‌ای مناسب با شأن و مرتبت آسمان، مدیر و مدبر امور» است و در «زمین» نیز «به‌گونه‌ای مناسب با شأن و مرتبت زمین، مدیر و مدبر امور جاری در آن» می‌باشد؛ و «او» همان «حکیم و علیم» است [یعنی «او» نیست مگر «حکیمی که دانش دوجوانب و فراگیرنده او لحظه‌به‌لحظه در حال نو شدن و اندر افزونی و توسعه و تعالی‌ست»]! ر.ک.ب. قرآن کریم، ۸۴: ۴۳ (زُحْرَف).

۱۲۵. «دانش حقیقی و اصیل، یا ذات دانش»، «حقیقتی واحد»، و بلکه «حقیقتی یگانه» است؛ زیرا مطابق با اندیشه توحیدی اسلام، و همان‌گونه که پیام‌آور حکیم آن، محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این معنا (یعنی وحدت ذاتی علم و دانش) فرموده‌اند: «الْعِلْمُ نَقْطَةٌ كَثْرُهَا الْجَاهِلُونَ»: «حقیقت دانش»، «هم‌مانند با نقطه» است («حقیقتی یگانه، حقیقتی نقطه‌گون، مطلقاً بسیط، و فارغ از هرگونه کثرت یا گوناگونی و تعدد در بُعد و شکل و گوناگونی اندازه‌مند و محدودیت در صورت‌مندی و اندازه‌مندی‌های صورت‌مند است)، و «جاهلان» (یا «جهل‌پیشگان» یعنی «نادان‌ها، و آن بی‌خبرانی که براساس عدم تعقل و تفکر و شناخت بایسته و مطابق با واقع از حقیقت بسیط و یگانه‌اش، از حقیقت یگانه و احد و مجرد از کثرتش بی‌خبرند، و لذا تنها به ظاهر مسئله توجه داشته و) آن را کثیر و پرتعداد انگاشته، و صورت‌های گوناگون آن حقیقت واحد (یعنی علوم ظاهری و یا ظهورات متعدد و نمادین یا علم‌گونه آن) را حقیقی و مختلف و متعدد گرفته‌اند». ر.ک.ب. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نقل در امام صادق علیه‌السلام، مصباح الشریعة (ترجمه حسن مصطفوی) متن، ص ۱۱۹، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۰ش؛ همچنین ر.ک.ب. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نقل در عوالی‌اللتالی، ج ۴، ص ۱۲۹. ۱۲۶. چون «الف» که «صورت خلاصه‌شده و نماد اسم اعظم خداوند»، یعنی «الله» است، و «حاصل حرکت حقیقت

نقطه‌گونه خویشتن» است، با «اصل و ذات بسیط و حدناپذیرنده» اش تفاوت دارد! و «بارها از آن بزرگ‌تر» است، چراکه «مطلقاً مجرد و بسیط» است! و «بسیط الحقیقه کُلُّ الأشیاء»!

* عبارت صدرالمتألهین در *أسفار* (در فصل «فی تحقیق کلام امیرالمؤمنین و امام الموحّدين علی علیه السلام»، در شرح «توحید ذات و فراگیری گستره آن نسبت به سربه‌سر جهان‌های آفرینش») این است که همان‌گونه که در حدیث یا سخن بدیع رسیده از ایشان وارد آمده، مبنی بر اینکه «همانا جمیع قرآن در باء بسم الله است، و انا نقطه تحت الباء». بدان (ای آن که الله تعالی تو را هدایت نماید) ای حبیب من، همانا از جمله مقامات عالی‌ای که برای «آن سالکین و سائرین الی الله و ملکوتیه» با قدم «عبودیت»، و در بستر «رسیدن به یقین» حاصل آمده، آن است که ایشان (تحقیقاً و با مشاهده عیانیه بر حقیقت مطلب) دریافته‌اند که نه تنها کُلُّ قرآن حکیم، بلکه جمیع صُحف نازل شده از آسمان در نقطه تحت باء بسم الله است؛ و بلکه این معنای عظیم را مشاهده نموده و می‌نمایند که «حقیقت جوهرین جمیع موجودات» در این «نقطه واحد» است؛ و ما در این کتب الهی‌نهاد (یعنی اسفار و در کتاب‌های دیگر خود) با برهان حکمت‌نهاد این معنا را تبیین نموده‌ایم که «بسیط الحقیقه کُلُّ الأشیاء ... الخ»، مراد این است که «مقصود از نقطه» همان «ذات مطلقاً بسیط و مجرد از اندازه حق تعالی» است، و «بسیط الحقیقه»، یعنی «نقطه یا حقیقت بسیط و نقطه‌گون»، همان «کُلُّ اشیاء» است، «این معنا» در بسیاری از کتب حکیمان اسلامی، از جمله *مفاتیح غیب* آخوند ملاصدرا، *فتوحات مکیه* و ... آمده است. * همچنین «این معنا» در تعداد زیادی از کتاب‌های استاد حسن حسینی زاده آملی نیز از نامبردگان نقل شده، از جمله در *انسان و قرآن* (با موضوع تفسیر و علوم قرآن)، ص ۱۴۷، انتشارات الف. لام. میم، قم - ایران، ۱۳۸۳ ش.

۱۲۷. («مقام وجودی و عملکردی‌شان؛ مقام وجودی و گستره فاعلیت و عملکردی حرف‌های الفبا یا همان اسم‌های الهی و عقل‌های زنده و اول یا پایه و بنیادین در مهندسی اسلامی یا سلام‌محور هستی و امور و افعال بی‌نهایت جاری‌شونده و اثرگذارنده در آن» از قرآن عالی‌مقام و نمونه برتر و اصیل الهی برتر و بیشتر و عمومی‌تر و لازم‌تر است)!

۱۲۸. ر.ک.ب. حضرت امام صادق علیه‌السلام، نقل در *عده الداعی*، ج ۱، ص ۲۹۷.

«علی بن سنان» (و یا شخص دیگری «...»)] می‌گوید: از حضرت ابا عبدالله (امام صادق علیه‌السلام) از (چستی حقیقت وجودی و تفاوت ماهوی) دو عنوان یا کلمه کلیدی «قرآن» و «فرقان» پرسیدم، و اینکه آیا آن «دو عنوان به‌ظاهر متفاوت» به «حقیقتی واحد» اشاره دارند؟! (و یا اینکه ...؟! و ایشان فرمودند:

«این قرآن» (این قرآن مخصوص، این قرآن مشهور به قرآن کریم یا مجید، و مورد اشاره در جامعه و معروف همگان) نیست مگر «صورتی ترکیب‌مند، و البته اجمالی (یا اختصاری و فی‌الجمله) از حقیقت حق قرآن، و برخوردار از صورتی ثابت‌آمده (یا تغییرناپذیرنده در باطن خویشتن)» است، و «آن فرقان» (آن فرقان مخصوص و مورد اشاره در این پرسش) عبارت است از: «مجموعه‌ای از محکمت‌ها (یا به سخنی، مجموعه‌ای از اصول عقلی و حکمت‌نهاد، فلذا تغییرناپذیرنده)»، که «پرداختن و عمل به آن‌ها (و به‌کارگیری آن‌ها در مهندسی هندسه جزء و کُل آراء و اندیشه‌ها و کارها و برنامه‌های لازم‌الاجرا در زندگی فرایندمدار و هدف‌گرای انسانی)» اصل و امری‌ست «واجب» (و به عبارتی، «ضروری و گریزناپذیرنده»).

* نقل حدیث در کتاب *شریف وافی*، ج ۵، ص ۲۷۴. عین متن عربی حدیث شریف از امام صادق علیه‌السلام به زبان عربی تقدیم حضور می‌گردد: فی الکافی: علی ابن سنان ... قال: سَأَلْتُ ابا عَبْدِالله عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُرْآنِ وَ الْفُرْقَانِ: اَهُمَا نَسِيْتَانِ اَمْ شَيْءٌ وَاَحَدٌ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْقُرْآنُ»، «جَمَلَةُ الْكِتَابِ»، وَ «الْفُرْقَانُ»، «الْمُحْكَمُ»، «الْوَاجِبُ الْعَمَلُ بِهِ».

۱۲۹. و «جَمَلَةُ الْكِتَابِ» در معنا عبارت است از «حقیقتی گروه‌بندی‌شده و متشکل از حروف و ترکیب‌یافته از انضمام اجزای آن گروه باهم»! قرشی بُنابی در مقام نقل از فرهنگ *اقترب الموارد* آورده است «الْجَمَلَةُ، جَمَاعَةُ الشَّيْءِ»؛ و در تعریف «کتاب و ریشه آن کُتِبَ» در نقل از راغب، آورده: «جمع کردن دو چرم به‌وسیله دوختن آن‌ها به یکدیگر است (به تعبیر راغب «صَمَّ اَدِيم الی اَدِيم بِالْخِيَاطَةِ»). برای دیدن ترجمه دو کلیدواژه «جمله» و «کتاب»، به ترتیب، ر.ک.ب. فرهنگ *قاموس قرآن*، ج ۲، ص ۵۲ و ج ۶ ص ۸۲.

۱۳۰. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱: ۹۶ (عَلَق).

۱۳۱. یعنی با ادای صرفاً زبانی این شهادت، بدون آنکه هیچ‌گونه سعی و تلاشی در جهت «عینی نمودن، یا به زبانی، عینیت بخشیدن به مفاد این شهادت در عالم شهادت، و آشکاری بخشیدن به یگانگی حاکمیت و حکومت الله (آن مُطلق علم و آگاهی و شعور و حیات و قدرت و اراده دانش‌نهاد) در جامعه، و در رفتار و آثار جمعی و فردی» داشته باشی.

۱۳۲. «باطل» یعنی «پوچ و بی‌فایده، و بلکه فسادپذیر و فسادانگیز و فاسدکننده اخلاق خود نمازگزار است!» فراز آیه «وَبَلِّغْ لِلْمُضَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، وَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاغُونَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ، وَ ...» به همین معناست! و «عبدالله» یعنی «دانشمند حکیم و خبیر، و فعال در کار تحقق بخشیدن به فاعلیت ضروری و فرارناپذیر علم و معرفت در مهندسی هندسه جزء و کل امور و افعال و آثار خود و دیگران اندر ارتباط با خود»؛ و «رسول الله» یعنی «آن حق نبیوش حقیقت‌گوی» که تنها و تنها «از عقل و خرد جهانی» سخن می‌گوید و سعی می‌کند تنها و تنها پیام‌های «او» را «اطلاع‌رسانی» نماید! «نماز» یا «صلوة» یعنی «ملازمت عاقله ناطقه انسانی با عقل کل حاضر و فعال در سربه‌سر هستی»، و اگر این «ملازمت» را «اثر یا آثاری عقل مدار و دانش‌نهاد» نتیجه نباشد، مسلماً «باطل» یا به سخن پارسی، «بی‌فایده و پوچ» است!

۱۳۳. ترجمه‌اش این می‌شود: (خداوندا تو را می‌خوانم و از تو طلب می‌کنم) به آنچه (از خبرهای غیبی که من نمی‌دانم، و تو) از دل و اندیشه مجراگونه من می‌گذرانی (و مرا بدان وسیله، و در آن بستر، راه می‌نمایی!)!

فرازی از تعقیبات نماز عشا. ر.ک.ب. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه، «تعقیب نماز عشا».

۱۳۴. مراد از این «کار» همان کار «برگردانیدن بدن مبارک سیدالشهدا و بریدن سر ایشان از پشت» می‌باشد!

۱۳۵. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۲۹: ۵۵ (الرَّحْمَن): «يَسْئَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي سَأْنٍ»:

[«اول» و «باطن» یا به سخنی، «یک‌تا خشت بنیادین بنیادگذارنده ساختمان وحدت‌نهاد هستی و هستی جزء و کل موجودات کمال‌جوینده واقع و فعال در مراتب مختلف و از هم نتیجه‌شونده آن، و «یگانه وجود اصیل و جوهره هستی‌بخشنده به هستی و موجودات هستی‌مند» همان «او، حق عزوجل و تبارک و تعالی» است؛ و «جزء و کل موجودات مطرح در تمامی مراتب» نیز نیستند مگر «مظاهر ذات مطلق و بسیط او، و صورتهایی دیگر و ظاهرهایی در ظهورآورنده و آشکاراسازنده جمالات و کمالات بی‌نهایت مستتر در آن ذات مطلق و بسیط، و لحظه‌به‌لحظه تازه‌شونده در صورت و موجودیت آینه‌وار یا سایه‌گون موجودات خویش‌بنیادنهاد و خویش‌آفریده»، فلذا] «هر آن چیز که در "آسمان‌ها" و "زمین" است [یا به بیانی، «همه انواع موجودات مطرح و فعال در مراتب مختلف هستی مطلقاً عقل‌مند و عقل‌مدار و شعورمند، یا همه در پدیداری‌آورندگان صفات جمال و جلال یک‌تا آفریدگار جهان‌های غیب و شهادت، اعم از: الف. موجوداتی که (با نام و عنوان فرشته، افرشته و افرشته یا ملک) در «ملکوت»، یا به عبارتی، «مرتبه یا مراتب برتر هستی سربه‌سر دانش‌نهاد» وجود دارند، و از جنس «عقل محض و یا علم بسیط (و مجرد از صورت‌های کالبدمند مادی)» می‌باشند، و «آن مراتب برتر» با نام‌هایی چون «عوالم عقول مجرد» و «غیب» و یا «آسمان» یا «آسمان‌های هفت‌گانه» مشهورند، و نیز ب. «همه موجودات»ی که در «مرتبه فروتر از هستی» که «از جنس عقل تعین‌یافته و علم صورت‌مندشده» است، و با نام «زمین» مشهور می‌باشند) وجود دارند و زندگی می‌کنند؛ برای «هست‌شدن، و پدیدارآمدن در نخستین مرحله»، و برای «پدیدارماندن، و پیمایش راه زندگی کمال‌محورشان در هستی جهان زنده و کمال‌محور»، و برای «به انجام و به غایت رسانیدن سیر فرایندمدار و کمال‌محور شکوفایی و رشد خویش، و نیل به کمال مطلوب از پیش تعیین‌شده و مقصود خود»، لحظه‌به‌لحظه، با «نیازی مخصوص و محدود به حدود خاص از جنس علم و معرفت» روبه‌رو می‌شوند. و لذا «هر نیاز خاص، و به عبارتی، معلوم یا دانسته‌شده خویش در هر مقطع از زمان و مکان و مرتبه» از «علم»، یعنی «یگانه جوهر هستی‌بخشنده به جهان و موجودات آن» [را] از «او» [از «خود آن ذات غنی و بسیط مطلق علم، و به عبارتی، علم و آگاهی آزاد از حدود زنده و مدیر و مدبر»] تقاضا می‌کند، و «او» [«آن مطلق غنا و دریای بی‌کرانه علم و دانش جاریه و توانایی بسیط و فاقد تعین»] در هر «روز» [و در هر «لحظه عقل‌مند و بنابراین روشن و خوانای از راه

فرایندمدار زندگی» و یا در هر «مرتبه وجودی از موجودیت مرتبه‌مند» هر شیء، و در آیینۀ وجودی خاص هر چیز، و در ظرف وجودی هر نیاز خاصی از نیازهای دائماً نوسونده هر شیء، در شأنی [در شأنی مخصوص از تجلی، و در هندسه وجودی و کارایی کاملاً متناسب با هندسه نیاز مطرح شده] می‌باشد [شأنی نو و کاملاً متفاوت از تجلی واقع‌شونده و کار اجراشونده در لحظه پیشین و یا در ظرف نیاز خاص هر چیز دیگر].

۱۳۶. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱ و ۲: ۹۱ (شمس).

۱۳۷. زمانی که شخصی (بنا به دلایلی، از سوی مسئولین محترم «حصّٰر خانگی» می‌شود، (بایستی تمام روزهای زندگی خود را (در منزل شخصی خود بگذراند و دیگر «حق» ندارد با کسی یا کسانی در خارج از منزل، ملاقات حضوری کند، و یا مثلاً در موضوعی یا موضوعاتی «سخنرانی» داشته باشد و «...» .

۱۳۸. «ما بازاری شخصیت علمی و انسانی "این آینه‌داران صفات جمال و جلال و کمال الله تبارک و تعالی (آن مطلق علم و عقل و حکمت و ... و قدرت دانش‌نهاد الهی)" در امروز جهان خارج (یعنی در امروز جهان لحظه‌به‌لحظه اندر جهش‌های علمی و فناوریانه به کمال آورنده، و در عالم علم گونه صادق و شهادت‌دهنده به صدق و درستی علم و حکمت الهی) چه کسانی می‌باشند؟

۱۳۹. مراد از «دستورالعمل‌ها» همان «دستورالعمل‌های صادرشده و صادرشونده از ناحیه آن خداوند حیّ قادر مقدر تبارک و تعالی [«دستورالعمل‌های خداوند سلام و اسلام امروزین، خداوند (به قول خود و پیام‌آور و اولیایش، مطلق علم و حیات و قدرت دائماً اندر توسعه و افزونی و عالی‌تر و عالی‌تر شونده و ...)] برای طرح و ساخت و ایجاد یا پدیداری بخشیدن به صفات جمال و جلال و کمال الهی‌اش در هنر و معماری و شهرسازی اسلامی مناسب و هم‌شأن برای امروز» می‌باشد.

۱۴۰. امام علی علیه‌السلام، در شرح احوالات آخر زمان، و از علائم دوران آخر زمانی (و از جمله علامت‌های نزدیک‌شدن "خروج دجال" در آخر زمان)، می‌فرماید: «...، وَ حُلِيتِ الْمَصَاحِفُ وَ زُخِرَتِ الْمَسَاجِدُ وَ طُوَلَّتِ الْمَنَارَةُ، وَ ...، وَ ...، وَ ...»؛ [از جمله علائم دوران آخر زمانی (و از علامت‌های نزدیک‌شدن "خروج دجال" آن است که «...، و ...، و ...، و مصحف‌ها (و قرآن‌ها)» را (به جای «خواندن و فهمیدن و عمل‌نمودن به احکام و قوانین و دستورالعمل‌های نتیجه‌شونده از آن، با کاغذهای عطری و با آب طلا و نقش‌های تزئیناتی بی‌فایده) زینت می‌کنند (و در قفسه‌های پرتزیین‌تر از خود قرآن‌ها، در کنار هم می‌چینند، و آن‌ها را «آب و رنگ و آبروی خود و خانه‌هاشان» می‌دانند)، و مسجدها را [به جای پایگاه قرار دادن برای جامعه اسلامی مرتبط با آن (و استفاده از فضا و مکان خاص جغرافیایی و سوق‌الجیشی آن‌ها در شهرها و محله‌ها) به‌عنوان مقام و مکانی برای جمع‌شدن و جمعیت‌یافتن دل‌ها و آگاه‌شدن از کم و کیف اوضاع، روحی - روانی و فکری - علمی و مالی - اقتصادی جامعه محله‌ای و شهری مسلمانان، و ...]، (با تزئیناتی بیهوده و بس غفلت‌آفرین، مانند کاشی‌کاری‌ها و آینه‌کاری‌ها و سنگ‌های تزئیناتی گران‌بها، مانند کاخ شاهنشاهان متکبر و فرعون‌صفت) تزیین می‌کنند، و «مناره» («آن علامت‌روشن‌کننده حدود حرم الهی» (که در آغاز، تنها در حد یک ستون سنگ‌چین با ارتفاع یک یا حداکثر دو متر بود) بس طولانی (و صرفاً برای «نمایش شکوه ظاهری حرم»، و در کنار آن، «نمایش شکوه و قدرت شخص خود به اصطلاح متولیان خدمت‌گذاری به مهمانان خداوند») می‌گردند!

* در طرح جدید و هم‌اینک در حال اجرای آقای دکتر خان‌محمدی برای حرم سیدالشهدا، «تَلَّ زینبیه» که «مقام یادآوری صبر جمیل او بر بلاها و مصیبت‌های بی‌نمونه»، و «مقام یادآوری وظیفه زائر حسین مظلوم و تشنه‌لب و ... و زینب علویه در اقتدای به صبر در داغداری و ماتم او و شهادت بر قهرمانی حسین و مظلومیت او» تبدیل شده است به «یک صحن پرشکوه، و پر از زرق و برق زخارف چشم‌پُرکن، یا به سخنی، پُر از تزئینات پوچ و خالی از حقیقت و فایده و ... برای زائر حسین»؟! درست مانند کاری که صهیونیست‌ها با ساخت فیلم بسیار با کیفیت و باشکوه محمد رسول‌الله (به کارگردانی مصطفی عقّاد) انجام دادند، و «دشمنی‌های دیرینه و کینه‌توزانه‌شان نسبت به رسول خدا، و تلاش‌های بی‌نهایت خود در جنگ‌های متعددی که با او و پیروانش به راه انداختند، و کارشکنی‌های بسیاری که در بستر جلوگیری

از کار تبلیغ او (حتی تلاش‌های بسیاری که برای کشتن ایشان در طفولیت انجام دادند) را با ساختن این فیلم به‌ظاهر باشکوه (که تنها و تنها به طرح و نمایش جنگ‌های رسول خدا با مشرکان مکه و مدینه پرداخته است) پنهان نمودند! درحالی‌که از جمله «علامت‌های ظهور دوران پُرفساد آخرالزمان» که «همگی علائمی با جوهره منفی و خارج‌شده از جوهر و معیارها و هنجارهای اسلامی و سلام‌محور» هستند همین «تَزْخُف» یا «مُزخرف کردن مساجد» است!

* و «تَزْخُف» (یا «مزخرف کردن»، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره نمودیم)، یعنی «زدن و چسباندن نوعی آب‌رنگ دروغین و بامه‌ای (یا چسباندنی) به چیزی، بالذات، بی‌اصل و نسب و بی‌ریشه و زشت و بی‌آبرو»؛ و یعنی «تَجَمُّل طلبی یا زیبایی‌جویی، آن‌هم جویاشدن و طلب‌نمودن نوع دروغین و بدون ریشه از زیبایی» توسط «خود مُزخرف‌دوستان و مُزخرف‌گویان» و «تَزْخُف‌جویان» و «وابستگان» (شان) (آن‌هم «طلب‌کردن زیبایی و زیبانمودن دروغین و سراب‌گونه و سربه‌سر آکنده از تزئینات بی‌ریشه و اساس و دروغین و تهی از حق و حقیقت و فایده‌مندی برای خود و دیگران، و صرفاً برای پوشانیدن زشتی‌ها و پلیدی‌های افکار، آراء و آثار بی‌ریشه و بی‌اصل و بی‌نسب خود، و اعوان و انصار خود»؛ و «تَزْخُف» یعنی نوعی «مَشَاطَه‌گری یا آرایشگری کله‌های کچل، و صورت‌های داغون و پُر از زشتی و ناهنجاری، و ... بازسازی هیكل‌های پیر و فرسوده و ... با پروتزهای ... بسیار پُرخرج!» (۱۴۱. ر.ک.ب. قرآن کریم، ۱ و ۲: ۹۱ (شمس)).

